

ابوالفضل قاسمی

حدیث روشن فکرم شہاد و آلت ما  
حقیقت است چرا صحبت از بجا کنیم؟  
بروین مہنہای

الیگاشی  
یا

خاندانہای حکومت گرایان

-۲-

خاندان اسفندیاری

## سایر آثار چاپی نویسنده کتاب :

تاریخ سیاه یا حکومت خانواده‌ها در ایران، سه جلد  
اسلام از نظر دیگران  
نادر، شیرمرد آنگ  
قمار، دشمن خانه‌زاد بشر  
فداکاری مسلم بن عقیل  
ننوزاکنیم یا مترقی‌ترین ایدئولوژی جهان  
مومو : ترجمه از تورگنیف  
شهید خردسال کربلا  
سلمان پارسی، یار وفادار پنا، پیر  
امیرالمؤمنین دیباج  
خاوران، گوهر ناشناخته ایران  
هزار ماه سیاه یا فجایع تاریخی ایران  
الیگارش‌ی یا خاندانهای حکومتگر ایران، جلد ۱  
قصه‌های استاد



به علی بر خلاف وعده‌ها، مجلدات این کتاب نامنظم  
منتشر میشود. از این بی ترتیبی پوشش می‌جوئیم.

-۶-



(فر بانیان استعمار در ایران)

از آثار در دست چاپ این نویسنده  
که در آینده نزدیک بخش خواهد شد

دارای پروانه ۳۷۶-۵۴۷۱ از کتابخانه ملی  
بها یکصد ریال

حدیث روشن ظلم شما و ذلت ما  
حقیقت است چرا صحبت از مجاز کنیم

پروین اعتصامی

اسکن شد

## الیکارشی

یا

خاندانهای حکومتگر ایران

خاندان اسفندیاری

نوشته

ابوالفضل قاسمی

خاندانهای خوشبخت بهم شبیه اند،  
ولی خاندانهای تیره روز هر کدام  
بدبختی ویژه ای دارند

**تولستوی**

از کتاب (افا کازینا)

### ویژگیهای خاندان اسفندیاری

- ۴۱ بار نماینده مجلس
- دارای ۴۶ لقب سیاسی
- هفت عضو فراماسونری و حقوق بگیر از بیگانه
- بیش از پنجاه بار وزیر و سفیر
- سهامدار شرکت نفت

این جنگ :  
جنگ با جانور چند سره است يك  
سرش را ببرند آن یکی سرشما را  
می گیرد .  
از این حیوان چند سره نمیشود  
در امان بود مگر آنکه تمام سرهای  
آن کو بیده شود .

کوروش کبیر \*

## الیگارشسی کهن و الیگارشسی نو

خاندان اسفندیاری ریشه تاریخی و باستانی تبار خود را به ساسانیان و پادشاهان  
محلّی (گاو بارگان) یا (آل پادوسپانان)؟ یا (اسپهبدان) در ۶۴۲ میلادی می‌رسانند .  
فیروز شاه پسر یزدگرد پسر بهرام پسر یزدگرد گناهکار چند فرزند داشت که  
قباد (کوآذ) مهمتر آنان بجای پدر نشست . بسا اجازه خوانندگان چون در اینجا سخن از

---

\* مرزهای دانش صفحه ۱۵۴

شهریاری بزرگ بنام (بزدگرد گناهکار) برده شد ، لازم می بینم در این باره به پژوهش و گفتاری بنشینیم .

ازدیر زمان پولداران و زورمندان خواهان چیرگی بر همه چیز مردم بودند میخواستند همه چیز و همه کس را به بردگی و مزدوری گیرند و هر چیز را بسود خود مسخ کنند ، از اینرو می بینیم در تاریخ بسیار چیزها را بسود خود تغییر داده اند ، سیمای پاک و تابناک قهرمانان انسان دوستی و وطنخواهی ما را در گردوغبار دروغ و ریا ، نیرنگ و دستان بما نمایانده اند .

چنانچه ما در تاریخ خود انوشیروان را به دادگری و هرمز پسرش را به خشونت و سختگیری شناسانده ایم و حال آنکه بنوشته پژوهشگران حق طلب از آن جمله بلعمی ، طبری ، ابن اثیر ، دینوری ، فردیزی ، مسعودی ، کریستن سن ، مشیرالدوله ، ثعالبی ، ویل دورانت رالنسون ...

هرمز پادشاهی دادگر می بود ، بیش از انوشیروان شایسته لقب عادل بودی . مردم ستمکش و رنجبر به او ایمان داشتند ، زورگویان و مهتران از او بیزار می جستند ، او هواخواه حقوق مستمندان بود . از امتیازات توانگران و فئودالها و اشراف و روحانیون می کاست<sup>۱</sup> تا قوی وضعیف همه راست شوند ، قوی برضعیف ستم نیارست کردن ، جهان از داد او پرشدن<sup>۲</sup> هرمز با ستمدیدگان مهربان و با ستمکاران سختگیر بود<sup>۳</sup> ثعالبی از شیوه قاطع و شدید او علیه قدرتمندان و بسود و حمایت ضعیفان و زحمتکشان داستانها تعریف می کند<sup>۴</sup> مسعودی او را مردم گرا و دشمن اشراف میدانند . دورانت او را نگهبان صالح و سعادت معرفی کند<sup>۵</sup>

هرمز با نظام سیاه کاست بشدت مخالف بود (از نوشته های مورخین برمی آید هرمز ، فئودالها و اشراف و ثروتمندان را سبب سیه روزی و شکست ملک و ملت می داشته است)<sup>۶</sup>  
این همان مدینه فاضله افلاطون و اتوپای توماس مور است که همه می گوشتد

۱ - ایران در ساسانیان ۴۶۲

۲ - تاریخ بلعمی ۱۰۷۱

۳ - اخبار الطول ۸۳-۸۴

۴ - غرر اخبار ملوک الفرس و سیر هم صفحه ۹۴۱

۵ - مروج الذهب... جلد ۱ صفحه ۱۹۰ تاریخ تمدن جلد ۱۰ صفحه ۲۴۴

۶ - دایره المعارف جامعه شناسی تاریخی ایران ۴۹۷

تا شاید زمانی در دنیا چنین جامعه سوسیالیستی بر اساس بنیاد دموکراسی و اخلاقیات  
پدید آید .

پذیرش این نظام برای زورمندان دشوار می‌بود، از اینرو به دست نزدیکترین کسان  
علیه او کودتا شد، هر مزدادگر را زندانی و سپس کور کردند. بجای پسر اشراف منش و  
خوشگذران و فاسد و دشمن مردم خسرو پرویز را نشانند.

بد نیست حال که سخن از هر مزدادگر پیش آمده است یادى از  
**مظهر روشنفکران** عدالت انوشیروان دادگرنیز شود .

در مصاحبه شاهانه، نماینده دبیران و نسل روشنفکر به انوشیروان گفت :  
«شاهها قوه مالیات پایدار را بر انسان فناپذیر و بدون مردمی و  
به زراعت خشک شدنی و آب جاری چشمه که بر زمین فرو می‌رود  
می‌بندی .

خسرو انوشیروان گفت :  
ای سیاه تیره بخت تو از کدام طبقه از مردم هستی؟ گفت من مردمی  
از طبقه دبیرانم، خسرو به دبیران خود گفت : آنقدر بادوات سنگی  
بر سراو بزنند تا بمیرد.

ایشان برای تیرئه خود نزد خسرو، در اجرای دستور وی آنقدر  
بادوات سنگی بر سراو زدند تا جان سپرد.  
آنگاه همه حضار گفتند :

شاهها : فرمان‌هایی که مقرر فرمودی تمامی عین عدالت است،  
و همچنین یزدگرد با اصلاح (ایتم، بزهکار، گناهکار، فریبکار  
Dbhr دهر، دروغ‌زن) بهیچوجه شایسته اینهمه نکوهشها  
نمی‌بود. او را پادشاهی دانشمند، آزاد اندیش، انسان دوست

**پیشوای  
مردم**

شناسانده‌اند. وقتی به شاهی رسید مرد فرزانه زمان خود مهر نرسی را به بزرگ  
فرمذاری (نخست وزیر) خود برگزید، تصمیم گرفت طومار سیاه فرمانروائی الیکاشی  
ساسانیان را فرو بیچد، بنیاد نو و انسانی برپا دارد .

از دیر زمان در ایران يك الیکاشی فرمانروائی میکرد؛ اختیار جان و مال مردم

---

۱- دایرة المعارف جامعه‌شناسی تاریخی ایران، تاریخ زندگی اقتصادی روستائیان

صفحه ۲۶۸، (نقل از: الرزوا و الکتاب ۳۲-۳۱)

در دست گروهی از خاندانهای اشراف و زمیندار ، روحانیون پولپرست و آزمند بود. این همان الیکارشی می بود بعد از کشته شدن **گئوویات** مخضد اشراف و ضد ارتجاع (بردیای دروغی) در گفتگوی اشراف هر ذروت از آن نام برده است. بعد از اشکانیان پادشاهان پسان آهویی در کمند اینان افتادند ، اشراف والیکارشی چون انگشتری شاهان را در اختیار داشتند ، بهر سومی خواستند آنرا می چرخانند ، در حقیقت مزاری فرمانروای مردم نمی بود باسدار و خدمتگذار لایه های اشراف می بود ، همه مردم برده و اسیر اینان بودند. یزدگرد بدینجهت گناهکار نامیده شد به گناهی بزرگ که در زمان ما نیز خیانت شمرده می شد دست زد .

او دست اقلیت بیدادگر خاندانهای حکومتگر ، اشراف استثمار طلب زمینداران بیدادگر و روحانیون انحصار طلب و اغواگر را از جان و مال مردم کوتاه کرد ، بندهای گران را از دست و پای نیاکان ما برداشت .

از دید زورمندان و بیدادگران این گناه نابخشودنی بود ، ولی آوازه فرزانیکی ، حق طلبی و آزاد اندیشی او از مرزها گذشت ، تا بدانجا رفت که **آراد یوس Aradius** امپراطور رم فرزند

شموئیل  
ایران

خود **Theodosiu** **تئودوسیوس** را نزد او فرستاد تا نظام فرمانروایی انسانهارا از این آموزگار تاجدار ایرانی بیاموزد . گروهی از باختریان مانند **گیمپون** ، **پروکوپیس** مورخ بیزانسی در عظمت و پاکی و والائی شخصیت او آنچه ان غلو کرده اند او را در شمار **شموئیل** \* انبیای بزرگ معرفی کرده اند .

( در اسناد نصاری وی را به نیکی و آدامش طلبی و بزرگواری ستوده اند ) در کتابهای سریانی او را (پادشاهی مهربان و نیک رفتار) ، از روابط او با تھی دستان و تیره بختان) بنیکی یاد کرده اند .

زورمندان آنهائیکه سالیان دراز بمانند همین الیکارشی دوست ساله ما از خون مردم از تراق میگردند دستبکش نبودند ، نشستند بیابای نقشه کشیدند ، دستان ریختند ، مردم را شوراندند و چون نتیجه ای نگرفتند سرانجام بعنوان درمان بیماری شاه ، او را بقول **نولدکه** به نقطه دور دستی در **خراسان** یا **کرگان** بردند ، با افسانه ساختگی سربه نیست کردند و سپس چنین نفهمانه (هو انداختند) اسبی وحشی و زیبا نمودار شد ، یزدگرد

\* شموئیل یا اشموئیل سریانی پسر علقمه یکی از انبیای بنی اسرائیل که بعد از موسی نضمت بار این ملت را متشکل کرد ، فرمانروائی ملی پدید آورد .



خواست بر آن اسب سوار شود، اسب لگدی بر شاه زد: باهمان لگد شاه فی الفور بمرد، قاتل نیز ناپدید شد.

چنانچه سالها بعد پژوهندگان و مورخان بمانند نولدکه نوشتند ، دشمنان ( این افسانه را ساختند تا کسی آگاهی نیابد یزدگرد را در جای دور افتاده ای ترور کرده اند ) ، شاهپور، ولیعهد او را نیز کشتند . **بهرام گور** بدین شرط جای پدر نشست که کاری به (الیکارشی ساسانیان) نداشته باشد دنبال عشق و شعر و شراب و شکار باشد، خاندانهای حکومتگر را که معروفترین آنان (گستههم ، قارن ، پورشمسب ، هیلاد ، آرش ، پرویز و اسپندیاد...) بودند در چپاولگری مردم آزاد گذارد.

حال گیریم یزدگرد پادشاهی بیدادگر، غارت پیشه، خیره و خود -  
کامه، نادرست و ناپاک بود، ولی نمی بایست از جباران خون آشام  
و ستمکار و زده ملی چون **ضحاك** ، **بخت النصر** ، **افراسیاب** ،  
**ارجاسب** ، **اسکندر** ، **یزید** ، **نرون** ، **فرعون** و **نمرود** ، **کالیگولا** ....  
**بدتر می بود.**

باکمال تأسف به بینید **فردوسی** که قهراً مایه های نظم کتابش نوشته ها و شنیده های تخم و ترکه اشراف کهن بوده است در باره یزدگرد چسان بیرحمانه و حق کشانه داوری میکند :

جهاندار ما تا جهسان آفرید	کسی زین نشان شهریاری ندید
که جز کشتن و خواری و دردد ورنج	ز کهتر نهان کردن رای و گنج
ندانست و آزر کس را نداشت	همی آن براین این بر آن برگماشت
از این شاه ناپاکتر کسی ندید	نه از پهلوانان پیشین شنید
نخواهم بر تخت از این تخمه کس	ز خاکش بیزدان بنالیم و بس

این مطلب را از این رو نوشتم تا بزرگداشتی از این شاه ضد اشراف و انسان دوست که سرانجام قربانی توطئه زورمندان شد کرده باشم، تابدانند ما آنرا بمانند سایرین (یزدگرد بزهکار) نمیدانیم.

بجاست بدین نکته نیز اشاره شود حق همیشه پیروز است بعد از هزار سال با همه ناسپاسی فردوسی و دیگران حقیقت سرانجام چهره درخشان یزدگرد را نمایاند ، معلوم شد نه تنها او گناهکار نیست، بلکه یگانه خدمتگزار ملت و موجب افتخار تاریخ و تمدن ماست. آنها هم که میخواهند خودشید را گل اندود کنند باید بدانند : عرض خود میبرند زحمت حق میدارند، چه حق همیشه پیروز است .

## کودتای ضد ملی

گفتیم قباد (کواذ) پسر مهتر فیروز ساسانی بعد از پدر به شاهی رسید وی با بامزدک نسایی (درگری) نظام نوین سوسیالیستی یزدان گرایان را بنیاد گذاشت. بلاش برادر قباد با او همراه و

هم اندیشه بود تا از نفوذ جبارانه (الیکارشی و تئوکراسی) خاندانهای حکومتگر سیاسی و دینی بکاهد، ولی جاماسب (زاماسب) دیگر برادر قباد پنهانی با توانگران ضد ملی ساخت علیه برادرش کودتا کرد. قباد اغفال گردید. دچار شکست شد، جاماسب او را بازداشت کرد، در زندان معروف انوشبرد (Anushbord) دژ فراموشی، زندانی نمود. بنیاد استوار و درست آرمان و اندیشه قباد از اینجا پیداست وقتی قباد را از زندان فراری دادند وی بچنگ دشمنان ملت رفت. نیروی اهریمنی (الیکارشی) کاری از پیش نبرد، جاماسب شکست خورد، دگر بار فرمانروائی بدست مردم افتاد. جاماسب از ترس مردم به شمال ایران گریخت با کمک قنودالها و نجیبای قفقاز و آذربایجان بسال ۵۰۱ میلادی حکومت خود مختاری محلی برای خود بوجود آورد.

بعد از جاماسب پسرش نرسی معروف به کامکار و سپس پسر نرسی، فیروز قلمرو فرمانروائی خود را گسترده کرد، سرزمینهای مازندران و گیلان را بزیر فرمان خود درآورد. فرخ زاد معروف به (وهرز دیلمی) که یمن را از دست حبشیان گرفت برادر فیروز است.

فیروز نواده جاماسب از مردم گیلان زن گرفت، نمره این پیوند فرزندی بنام (گیلان شاه) شد گیلان شاه به ۶۴۲ میلادی (۲۲ هجری = ۱۱ یزدگردی) درگذشت، جمیل فرزند گیلان شاه است که گوئی بجهت مبارزه جاماسب برادر قباد بامزدکیان وقتی انوشیروان بشاهی رسید به نواده عموی خود لقب (فرشواد جرشاه) داد مولانا آملی (فراشود جرشاه) را شادبزی، بزی خوش، معنی کرده است ۲ این لقب هم معنی لقب کسری (انوشه روان) است، باید هم چنین باشد، نه اینکه هر دو اینان پسر و عمو دشمن قباد و اندیشه ضد اشرافی او بودند.

پژوهشگران و تاریخ نویسان این واژه را به گونه های مختلف نوشته و خوانده اند

۱ - تاریخ طبری صفحه ۱۴۳ آثار الباقیه

خاوردان، گوهر ناشناخته ایران

۲ - تاریخ رویان ۲۳، معجم الانساب ۱۷۵ - ابن اسفندیار ۱۵۳ - اولیاء ۲۹-۳۰

(دشوارگر، دشوارجر، فرجوادجر، فراشواذگر، فرشواذجر، فدشوارگر، پدشخوارگر) و درست‌تر از همه پتسخوارگر است<sup>۱</sup> پرفسور کریستن سن با استفاده از نظرات محققان قدیم و جدید، استرابون جغرافیدان یونانی (پیش‌از میلاد) و کارنامه اردشیر بابکان و پژوهش‌های مارکوارت، ابن‌خردادبه، ابوریحان بیرونی این واژه را نام‌محل، نقاط کوهپایه رشته البرز می‌نامند.<sup>۲</sup>

**گاو باره**  
باری خاندان اسفندیاری یکی از هموندهای سرجسته الیکارشی ایران ریشه تبار خانوادگی را به فرمانروایان گاواریان و جیل پسر جیلانشاه نوه جاماسب عمومی انوشیروان می‌رسانند.

میدانیم کودتای انوشیروان برای درهم کوبیدن نظام ملی و سوسیالیستی قباد و برگرداندن قدرت الیکارشی ساسانیان بود. همان الیکارشی که کورش کبیر نیز با آن جنگید، نشان داد که این جانور چندسرها باید یکجا سرکوبید.

خاندان اسفندیاری کهنسالترین خاندان است که از طریق جاماسب الیکارشی چهارصد ساله اخیر را با الیکارشی ساسانیان مرتبط می‌سازد، (ملوک جیل) را گاو باره نیز می‌گفتند. سبب گزینش این نام از آنرو بوده است گویند: او گاوانی پیش می‌انداخت به میان لایه‌های نینوا و نادر جاممه می‌رفت، با مردم عادی و کشتکاران آمیزش میکرد (چون خاص و عام از او بزرگی و علو همت مشاهده کردند همه با او بنیاد موافقت نمودند او را گاو باره لقب نهادند<sup>۳</sup>) **برهان تبریزی** گاو باره یا گاو اره را شکاف کوه نویسد<sup>۴</sup> مراد از آن در این باره کسی است که کوه‌کشین بوده از کوهستان آمده باشد.

گیل گیلانشاه بر همه این نقاط دست یافت یزدگرد سوم وقتی به تبار شاهی او پی برد به اولقب (فرشواذگر شاه) فرمانروای رژیان داد.

رژیان گویا از **Radoidita** (کوه سرخ رنگ) آید و در بندهشن یا رویش مند در عهد باستان بدان می‌گفتند با توجه به نظرات جغرافیدانان معروف (اصطخری، یاقوت، ابن‌خردادبه) رژیان اطلاق به ناحیه‌ای میشد که یک سوی مرز آن رودخانه هراز و دیگر سو کوه‌های **توچال** می‌بود این محدوده شهرهای مازندران را تا نزدیکی ری دربر

۱ - تاریخ مازندران ۴۵

۲ - سلطنت قباد و ظهور مزدک ۲۰

۳ - تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ۲۹

۴ - برهان قاطع ۹۷۰ - ۹۶۸

میگرفت بعدها گروهی نیز (رستم‌دار) را باین نواحی نام می‌دادند که این واژه خود در اصل (استندار) حکمران کوهستانات می‌بود . گیل گیلانشاه فرمانروای تمام این نقاط می‌بود بعد از گیل پسرانش (دابویه ، پادوسپان ) جانشین پدر شدند ، ایقان خاندان فرمانروای گاوبارگان ، پادوسپانان واسپهبدان را پایه‌گذاری کردند .

این خاندان تازمان شاه عباس فرمانروای خودمختار این نواحی بشمار میرفتند ، به سال ۱۰۰۶ هـ . ( ۹۷۷ م . ) این حکومت فروافتاد و یا بهتر بگوئیم چون صفویان بعد از اسلام نخست سلسله‌ای می‌بودند که بر بنیاد سانسوالیسم بوجود آمدند . خرج و سفره جسدای این قشودالها را مثل بسیار زورمندان محلی متمرکز کردند ، آنانرا شریک قدرت مرکزی نمودند . این چنین الیگارش‌های محلی در محدوده کشور متمرکز شد ، خاندان اسفندیاری نیز هم‌انبار شکل جدید حکومت گردیدند .

---

تاریخ ایران ، سرجان‌ملکم ۵۲

شاهنامه ۱۱۵

کارنامه شاهان ، کریستن ۱۰۰

تاریخ گزیده ۱۱۰

اخبار ایران : ابن‌اثیر ۷۰

ایران‌شهر ۳۵۵

تاریخ بلعمی ۱۰۷۱

ایران در عهد باستان ۴۱۰

ایران از آغاز تا اسلام : گیرشمن ۳۰۰

ترجمه تاریخ طبری ۱۴۶ - ۱۴۳

مسحیت در ایران ۱۲۰ - ۱۱۹ - ۱۰۵

هرودت دفتر ۳ - ۶۷

اوستا صفحه ۱۲۷

**L'Iran Sous Les Sassanides : Arthur**

**Chris tensen, P.238, 441**

حکومت مطلقه بدترین شکل  
حکومتهاست، زیرا قدرت زیاد با  
فضیلت و تقوی یکجا جمع نمیشود.  
ارسطو\*

## الیگارشی نو

شخصیت پرنفوذ و سرشناس این خاندان در چهارصد سال پیش به زمان شاه تهماسب،  
**ملك عزيز** حکمران نور است که باشکوه و حشمت در این نقاط میزیست و بر قسمتی از



کور کباداود

مازندران فرمان می‌راند ولی با تمرکز حکومت  
قدرت سیاسی خاندان اسفندیاری در ترکیب  
سانترال بسم شکل میگرفت.

پسر او **کیا جمال‌الدین** می‌بود که جای  
پدرنشست و از او چهار فرزند یاقی ماند بنام‌های  
**اسفندیار ، داود ، جمشید و کریم**.

**اسفندیار خان** فرد برجسته این خاندان  
و پسر **کیا جمال‌الدین** همان کسیست که به پیشنها  
**محتشم السلطنه** (حسن اسفندیاری) نام او عنوان  
خانوادگی اسفندیاریها می‌شود.

\* تاریخ فلسفه : ویل دورانت صفحه ۸۵

**کیا داود** برادر اسفندیارخان نیز از افراد برجسته زمان خود می بود که مزار او با کتبه و کتیبه معین در دهکده یوش قرار دارد بعضی از قدمای محل اظهار میدارند سه کتبه از سه برادر دیگر کیا داود در دهکده یوش برقرار بود که بر اثر طول مدت منهدم گردید و قلاً اثری از آنها باقی نمانده است<sup>۱</sup>

خاندانهای معرفت وفاضل از اعقاب سایر برادران اسفندیارخان بشمار می روند . ولی گروهی تبارنامه اسفندیاری را ساختگی می دانند ، تاریخ نویس مطلع و حقیق و وقیدخان ملک ساسانی به نگارنده می گفت ؛ (این شجره نسبی ساختگی است من در زمان شاه فقید روزی یکی از پڑ و هشران معاصر رفتم ، دیدم بسختی مشغول کار است وقتی از او پرسیدم درجه زمینه کار می کنی؟ پاسخ داد: تاریخ می سازم . از او توضیح بیشتر خواستم گفت محترم سلطنه اسفندیاری مرا بمزد گرفته تا برای خاندان نوری شجره نسبی بسازم ، اسلاف او را به ساسانیان برسانم.)

شخصیت برجسته خاندان اسفندیاری در زمان **گرویمخان زند** ، رستم خان پسر اسفندیارخان است که فردی متنفذ صاحب املاک وسیع ، نام و رسم در شمال ایران می بود . روابط او با **گرویمخان زند** بدنبود . رستم خان فرمانروای مازندران بشمار میرفت .

**محمد رضاخان** اسفندیاری پسر رستم خان نوری حکمران نوری  
**اسفندیاری** و **کچور و کلارستاق** از بزرگان و رجال نامی و شخصیت های برجسته عصر خود و دارای املاک و علاقه زیاد در حوزه رستم دار و تهران و تبریز و مورچه خوار اصفهان و شیراز بود که قلاً فهرست جمع و خرج بعضی از املاک تنکابن و کلارستاق او در خانواده اسفندیاری موجود «نزد سرهنگ فرج اله اسفندیاری» و هنوز بعضی از آثار نامبرده از قبیل نهر معروف به ده گیری اطراف چالوس و ساختمان اصطبل محمد رضاخان بگفته قدما و معاصرین بخصوص شادروان میرزا محمد طاهر تنکابنی در دو محال مزبور همچنین در شهر اصفهان مشخص و باقی میباشد . اراضی اولیه مسجد شاه کنون تهران و حمام فعلی آن حتی ساختمان کنونی حوض آن مسجد متعلق بوی بود که شخصاً رقبات مذکور را وقف نموده و در دوره قاجاریه مسجد و بناهای دیگر ساختمان شده<sup>۲</sup>

با این حساب محمد رضاخان از متنفذان و مالکان و سرمایه داران بزرگ ایران بشمار

۱- زندگانی حسن اسفندیاری، تاریخ خاندان اسفندیاری ۴۸

۲- تاریخ خاندان اسفندیاری ۵۸

میرفت که در مازندران و تهران و شیراز و اصفهان دارای ثروت هنگی می بود بعد از مرگ **کریمخان زند** قاجاریان برای استقرار نیروی خویش بتکاپو افتادند آغا محمد خان قاجار خود را به شمال ایران و استرآباد رسانید ، تا با تجهیز قوا اختیار قدرت ایران بکف گیرد .

بنوشته (تاریخ اسفندیاری) محمد رضاخان در آغاز کار **آغا محمد خان** بزمان کریمخان با او آشنائی داشت وقتی شاه زندیان تصمیم می گیرد که آغا محمدخان را نابود کند (بوساطت محمد رضاخان وی از قتل نجات مییابد)

از این نورمحمد رضاخان انتظارات زیاد از آغا محمد خان داشت ولی خان قاجار که خود را مرد کارآمد و توانا می دید، از نهی اسفندیاریها می خواهد به او بیوندد و در بچنگ آوردن سلطنت ایران باو کمک کند .

برای این **یکمانگی در علی آباد** مازندران (شاهی فعلی) بین در قدرت شمال ملاقات انجام می شود ولی سودی به دست نمی آید جنگ بین نیروهای در طرف در گیر می شود (بالاخره به ملت فریب آغا محمدخان و خیانت بعضی از عمال و پیشکاران محمد رضاخان و سکنه حاکم تهران که از یاران و طرفدارانش بود از آغا محمدخان شکست خورده و بعدها در مورچه حواری اصفهان قوت کرد . در آنجا دفن گردید و تمام دارائی ویرا آغا محمدخان ضبط کرد)

خاندان اسفندیاری معتقد است محمد رضاخان با (پخش مسکوکات ، پولهای زرد که در ترک خورجین اسب خویش داشت . . . توانست رهایی یافته و از این معرکه جان سلامت برد .) و اما محمد رضاخان اسفندیاری را برادری دیگر بنام حاج علی رضاخان بود که از محمد رضاخان بزرگتر بود (وی برای اینکه سر بدست جلاد آغا محمدخان ندهد چشم خود را بیرون آورد و برای شاه یعنی آغا محمدخان فرستاد)

این محمد رضاخان و برادرش آقاسی دوشاخه از خاندان اسفندیاری با بوجود آوردند که در شمال و جنوب و مرکز ایران صاحب قدرت اسم و رسمی در سیصدسال اخیر بوده اند .  
فرزند بزرگ او فتح علی خان کوه نور که زندگینامه او نوشته خواهد شد شاخه اسفندیاریهای جنوب را بوجود می آورد که به قول استاد دکتر باستانی **پاریزی** فرزندان او اکنون نیز از طریق پارلمانتر زمین حکومت و سیاست را از حجت خالی نگذاشته اند ؟  
محمد رضاخان را پسردیگری بنام میرزاهاشم می بود که نواده و نییره و نتیجه های

۱- همان کتاب ۵۹

۲- تاریخ کرمان ۲۰۵

اوفتودالهای سرشناس شمال بودند **نیمایوشیج** (علی اسفندیاری) شاعر نوآور، نسل چهارم این شاخه است.

رستم خان اسفندیاری پسردیگری بنام آقاسی داشت که از برجستگان وفتودالهای شمال بشمار میرفت .

آقاسی چند فرزند داشت که مهمترین و نامدارترین آنان هدایت الله خان ، حبیب الله و عبدالله نوری و محمد رضاخان نوری برادرزاده محمد رضاخان یادشده هستند یکی از شاخه های مهم خاندان اسفندیاری پسینیان آقاسی هستند که نسل سوم آنان ( **محمدشیم السلطنه** **یمین المالك** و **مستشار الوزاره و صدیق المالك** ) نسل چهارم و معاصر ( **موفق السلطنه** **یمین حضور** : **منظم السلطنه** ، **سردار مخصوص** ، **نصیر السلطنه** ... ) و فرزندان اینان هستند.



هر که بیشتر خیانت کرد  
مقر بتر است.  
محمد حسن اعتماد السلطنه \*

## دیرینترین روابط استعماری

فتحعلی خان کوه نور (اسفندیاری) فرزند محمد رضاخان اسفندیاری است که در زمان آغا محمد خان و فتحعلیشاه از برجستگان نظامی و متنفذان بشمار میرفت (خدمات لایقه به سلاطین قاجار) کرد. یکی دیگر از قلمروهای تیولی خاندان اسفندیاری نقاط خاوری آذربایجان و پیرامون اردبیل می بود، وقتی محمد رضاخان در برابر رئیس قاجاریان شکست می خورد، عمویش نیز کشته می شود، فتحعلی خان متواری می گردد به مشکین شهر می رود، آنجا را مأمنی برای خویش می گیرند.

ولی آغا محمدخان عنود و کینه توز و پول دوست کسی نبود او را بحال خود گذارد، از اینرو فتحعلی خان به شیوه پدر پابول بخرید جان خود دست می زند (مبالغ ده هزار تومان به آغا محمدخان تقدیم داشته که از کسان و فرزندان محمد رضاخان صرف نظر نماید در

---

\* روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه ۷۹۷

۱ تاریخ کرمان ۴۰۶

خواست وی اجابت شد<sup>۱</sup>)

فتحعلیخان کوه نور را مبعوثان نخست شخصیت این خاندان دانست که داخل در امور سیاسی و پلیتکی با انگلیسها می‌شود، از اینراه بنیاد قدرت خانوادگی را پی‌ریزی می‌کند.



فتحعلی خان کوه نور

میدانیم سر جان‌ملکم نخست ایلچی زیرک استعمار در ایران بود که به‌زمان ابراهیم خان اعتمادالدوله صدر اعظم به ایران آمد، گروهی این صدراعظم را مخالف انگلیسها و قربانی مطامع استعماری آنان در ایران می‌شمارند. ولی نگارنده در شرح زندگی اعتمادالدوله (تاریخ سیاه یا حکومت خانواده‌ها در ایران، جلد ۱)

با استناد و مدارک نشان دادم وی کسی بود که پای انگلیسها را به ایران و افغان باز کرد. زمانشاه بزرگ که قهرمان ضد استعماری افغان، قربانی این دسیسه گردید، او را بچرم مبارزه با استعمار کور کردند.

فتحعلیخان کوه نور جزء میزبانان و پذیرائی‌کنندگان سر جان‌ملکم می‌بود و یا بقول

---

۱- ابراهیم کلانتر ۲۰۶

پسرش و کبیل المملک (فتحعلی خان چند سال در حسن سلوک مهماندار سرجان ملک بوده)<sup>۱</sup> سپس وی در جنگهای روس و ایران که بوسیله مأمورین زبردست انگلستان برای تصفیف ایران و مشغولیت و سهم رسانی به روسیه دیگر رقیب نیرومند آسیا و پیمان هم اروپائی صورت گرفت شرکت می جوید .

از دست آموزهای زبردست بیگانه در این رویداد میرزا ابوالحسن ایلچی خواهرزاده و داماد ابراهیم اعتمادالدوله صدراعظم می بود که بعدها بخاطر این نوع خدمت استعماری جزء حقوق بگیران مادام العمر استعمار در ایران شد (جادارد او را در ردیف خائنین درجه اول مملکت .. بنفع اجاب ذکر کنیم)<sup>۲</sup>

نورالله خان عنصر خیانت پیشه نواده ایلچی در توپ بستن روسیان به گنبد امام رضاع در کتاب خود فتحعلیخان کوه نورا از خویشاوندان خاندان ایلچی معرفی میکند و سپس از (امداد پیچیدگی پلتیکی<sup>۳</sup>) ایلچی با فتحعلیخان کوه نورا سخن می گوید.

این روابط شاید همان امور پلتیکی انگلستان در موضوع جنگ ایران و روس و مسافرت ایلچی به پترزبورغ و بالاخره تدارک قرار داد ننگین ترکمانچای باشد که با دست خیانتکارترین عناصر البکارشی ایران (آصف الدوله ، حسین خان سردار! میرزا صالح شمشیرازی ، سید محمد اصفهانی ، ملا احمد نراقی ...) بر ما تحمیل شد.

یکی از خاندانهای کم مانند خیانتکار ایران که گوئی سرشت آنان با وطنفروشی و چاپلوسی و ناپکازی و پلیدی عجین شده است خاندان ایلچی است .

مظهر خیانت این خاندان میرزا ابوالحسن ایلچی پسر دوم میرزا محمد علی اصفهانی است که بجهت بستگی مضاعت و چند سوبا خاندانهای خیانت پیشه دیگر خود عامل بزرگترین خیانتها و موجبات بس ماندگی و آلودگی دو بیست ساله جامعه می باشد .

میرزا ابوالحسن ایلچی پسر میرزا محمد علی اصفهانی الاصل بود . در

۱ تاریخ ایران ، سرجان ملک چاپ سنگی مقدمه مترجم

۲ - حقوق بگیران و انگلیس ۳۱۶

۳ - افتخار عوام شیمه ۶

۴ - مقاله ارزنده هماناظمی در (راهنمای کتاب) F.o. 6/27

آغاز سده بیستم پیش از جنگ جهانی باسلطه روسیه تزاری بر خانات مسلمان نشین آسیای مرکزی و چشم داشت به هندوستان باردیگر از طریق نفوذ اسلامی منافع انگلستان تهدید می شد. بنابراین باید کاری کرد که روسیان بعنوان دشمنان اسلام شناخته و در جوامع اسلامی رسوا و بدنام شوند.

نورالله خان نوه ایلچی برای ایفای نقش مورد نظر به آسیای مرکزی اعزام شد، در لباس دوستی و روس گرایی و اسلام خواهی خود را در صفوف قزاقان و افسران ترکستان و مأموران روسی جازد، اطمینان روسیان و مسلمانان ترک را بخود جلب نمود، سپس این گرگ در لباس میش بزرگترین صدمات را به پایگاه پاكملی و حریم دینی ما وارد ساخت.

در موقع بازگشت محمدعلی شاه به ایران در سال (۱۳۳۲) آشوب  
 میگزساری در  
 هرم حضرت  
 رضا (ع)  
 در موز و پرداز (یوسفخان هراتی) و طالب الحق (سید محمد یزدی) و وی در مشهد بعنوان (نماینده روسها) و در حقیقت جاسوس آموخته شده انگلستان چنان ماده فتنه و فساد را غلیظ می کند تا بدستور  
 ۵۰ پیژا قنصل و ژنرال روسکو در ۱۰ ربیع الاول ۱۳۳۰ رئیس قشون گنبد حضرت رضا (ع) را بتوب می بندند، بیش از پانصد نفر را با توپ و مسلسل و سر نیزه می کشند حرم پیشوای دینی را اسطبل اسپان می کنند، به میگزساری می پردازند، دست به چپاولگری می زنند این چنین نفرت و خشم جهان اسلامی را برای خود تدارک می بینند.<sup>۱</sup>

بقول ژنرال سایکس (نجوست و مشؤمیت آن برای روسیه در هیچ مورد بیشتر از این نبود)<sup>۲</sup>.

سایکس که در این حادثه با عنوان (ماژور سایکس) قنصل انگلیس در مشهد می بود، مزدورانه این توطئه را رهبری می کرد، در نقش نورالله خان ایلچی چنین مینویسد:  
 «نماینده روسها که دائماً با قنصلخانه روابط تلفنی داشت تبلیغات و پروپاگاندا خود را ادامه داده و بتعداد جمعیت که اکثر از زوار بودند افزوده و بالاخره روز صبح «صبح نبوده بلکه طرف عصر بود» روسها حرم را هدف توپ قرار دادند و ضمناً به قتل و غارت ذوار بیچاره مظلوم و سکنه بی گناه شهر مشغول شدند ولی نمایندگان خود آنها که محرک اجتماع بودند مخفی گردیده و از خطر مصون ماندند. و شبانه از یکی از دروازه های مشهد که تحت نظر قزاق های روسی بود از شهر خارج شدند بعدها مراسله ای سر دسته آنها باینجناب ارسال

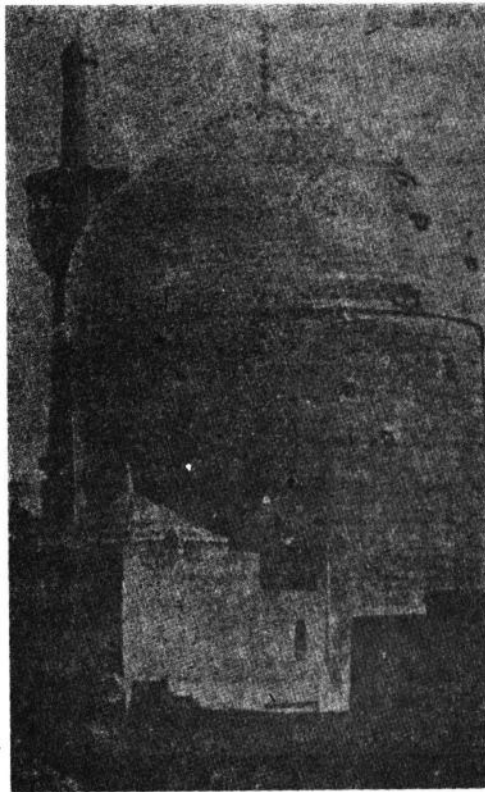
۱ - تاریخ پیدایش مشروطیت ایران: هروی، ۴۰۹

۲ - یادداشتهای رابینو از کتاب (مشروطه گیلان... صفحه ۱۴۱ - ۱۴۰)

داشت مبنی بر اینکه روسها در مقابل خدمات شایانی که مشارالیه بآنها کرده پاداش قابلی به او نداده‌اند. یحتمل همکار روسی من از ارسال این مراسم اطلاع بهمرسانید، زیرامقامات مربوطه دولتی ایران را تحریک کرد که یوسف هراتی را دستگیر و فوری اعدام کنند... ( ۱ )  
سایکس که خود رهبری کننده این حوادث می بود، در کتاب ( افتخار عوالم شیعه ) این نماینده را همان نورالله خان نوه میرزا ابوالحسن ایلچی نویسنده کتاب ( حجاج بابا ) معرفی می کند<sup>۲</sup>

باتحلیل موشکافانه در گزارش قنصل انگلیس حقایق ارزنده و روشنی در این مورد بدست می آید.  
اولاً سایکس مینویسد ( نماینده روسها که دائماً با قنصلخانه روابط تلفنی داشت ) روابط همه گونه نماینده روسها با قنصلخانه

جاسوس  
انگلیس در  
لباس روسی



کلوله‌های روسی (انگلیسی) برکنبد امام رضا (ع)

۱ - تاریخ پیدایش مشروطیت ایران : هروی ۴۱۰

۲ - افتخار عوالم شیعه ۶

روس چیزی نیست که از آن یاد شود. نظر سایکس از این جمله روابط او با قنصل انگلیس بوده است که از طریق تلفنی کمتر شناخته می شود روسها از آن باخبر می گردند. چه اگر غیر تلفنی بود از رفت و آمد، اردیابان روسی آگاه میشدند.

موضوع دوم فرار از مشهد بعد از چنین حادثه بود و حال آنکه نورالله خان مأموریت خود را بخوبی انجام داده بود لازم نبود مخفی شود و نامه به سایکس بنویسد چه این زمان هنگام اخذ پاداش و خدمات بود نه موقع فرار و پنهان شدن او و افشای مأموریتش. مگر اینکه بپذیریم چون مأموریت اصلی آن بدنام کردن روسیان و رسوا ساختن آنان بوده است و بوبرده است روسها به خیانت او پی برده اند مخفی می شود باطراح اصلی نقشه انگلیسها تماس میگیرد. دلیلی که این اندیشه را درست و استوار میسازد تغییر تاکتیک روسها پس از پنهان شدن و روگرداندن نورالله خان است که دبیژا فکر میکند تمام گردانندگان و بازنگران این حادثه آلت فعل حریف بوده اند، از اینرو دستور دستگیری یوسف خان هراتی را میدهند، وجود عناصر مشکوک دیگری نظایر سید محمد علی شوشتری عبدالحمید خسان... بویژه طالب الحق بیانگر این حقیقت است که تمام نقشهها از طرف انگلیسها بوده است تا حریف را در صحنه سیاست خورد و رسوا و بدنام سازند.

طالب الحق پسر سید علی آقایزیدی پسر عموی سید ضیاالدین که پیشینه های زیاد مفسده جوئی و جاسوسی و ضدآزادیخواهی در یزد و اسلامبول و تهران داشت، ناگهان بعنوان (عامل انگلیس) در خراسان یافت میشود، دست به آشوب و تحریک میزند. بعدها سیمای این مأمور خطرناک استعمار بخوبی شناخته می شود، او را بی آسیب از درون خون و آتش بیرون می کشند، برای روزهای مبادا حفظ میکنند. وی در جنگ جهانی برای مأموریت نوئی در عتبات پیدا میشود، بتحریکات سیاسی میپردازد، عثمانیان او را دستگیر میکنند، بلافاصله بجرم جاسوسی تیرباران میشود.

جای پای دیگر استعمار در این حادثه وجود (عبدالحمیدخان مترجم قنصل روس در مشهد است) اندکی بعد نقاب از چهره او نیز فرو می افتد.<sup>۱</sup>

یکی از خاندانهای ضدانگلیسی خراسان خاندان حکمران موروثی درگز (خاندان استاجلو و چاپشلو) می بود که از دیر زمان با ترکتازان قراقوم و با انگلیس و عمال آنان می جنگیدند.

۱ - دست پنهان سیاست انگلیس ۷۰ - مشروطه گیلان (حوادث خراسان

یادداشتهای دا بینو ۱۳-۱۲۱)

یادداشتهای دست آموزهای انگلیس در لباسهای مبدل در این نقاط حاکی از مبارزه حکمرانان درگز با انگلیسهاست.

**ادونوان** یکی از این مأموران در سال ۱۲۹۷ هـ. ق. ( ۱۸۷۹ م. ) می بود که منصورالملک (محمدعلیخان چابقلو استاجلو) حکمران درگز او را بازداشت از اتک و درگز دور کرد، شاید بجرم این مبارزه می بود که منصورالملک در اواخر عمر دچار پریشانی و درماندگی عجیب شد با وضع بدی جان سپرد.

یکی دیگر از افراد این خاندان سر تیب **آلهیاریخان** در گزی می بود که تاوقتی این بزرگ قهرمان میهن ورزمنده بی امان ضد بیگانه و حکمران ایبورد و درگز در محل بود روسیان نتوانستند خود را بعرزهای امروزی خراسان برسانند، آخال را تصرف کنند. تا اینکه سردار بزرگ خراسان را از درگز تبعید کردند، تا آخر عمر در مشهد بماند و در تبعیدگاه جان سپرد.

مجددالملک در رساله خود از مبارزه جوئی و وطنپرستی او و توطئه دشمنان برای تبعیدش یاد کرده است.

آخرین نسل این خاندان **صید علیخان درگزی** ( استاد پالایش زادگاه **فاتح دهلی** ) و فرزندان او بودند که بهار اینچنین از صید علیخان درگزی یاد میکند.

زمیران و مهان چون او ندیدم      بسی بنشستهام بنا میر و مهتر  
مرا استاد شعر پارسی اوست      بنام ایزد زهی استاد و سرور

در جای دیگر او را استاد خویش و یکی از ادبا و فارسی دانان مشهور عصر خود معرفی میکند.

صیدعلیخان و برادران و فرزندان او مردانی وطن پرست و ضد بیگانه و بویژه مخالف امپریالیسم سیاه می بودند.

یکی از کارهای آنان پاک نگاه داشتن سنگ در گز ( زادگاه نادر فاتح دهلی ) از اعمال و جاسوسها و دست آموزهای استعمار سیاه می بود که به موازات این جهاد ملی به تربیت نسل نوئی در این دهلیز می پرداختند.

---

۱ - تاریخ احزاب سیاسی ایران (مهر ایران شماره های ۱۵۰ - ۲۴ خرداد ۱۳۲۱)

مسعودخان چا پشلو

(استاجلو)

فرزند برومند و فرهنگ دوست و ضد استعمار سید علیخان را  
بهمراه پدرهدف گلوله قرار گرفت این همان فرمانروای دانش پژوه  
است که روزنامه حبل المتین باقلم تحسین آمیز از او

یاد می کند ، ملك الشعرای بهار بمناسبت مرگ سرمقاله نوبهار را باعنوان (شقاوت  
اندرشقاوت) بمسعودخان اختصاص میدهد، آخرین نامه پرداز سیاسی حکمران درگز را



که بخوبی پرده از توطئه های استعماری و چگونگی ترور برمیگیرد درج می کند ، این  
شخصیت جوان برجسته خراسان را به (علم و دانش ، فضیلت و تقوای و وطن پرستی و مردم داری ،





*G. P. Donovan*

ادمونت اودونوان جاسوس زبردست استعمار در لباس محلی  
از کتاب ( O Merve oasis )

آزادبخواهی و روشن اندیشی) می‌ستاید<sup>۱</sup> وی برای نخست بار در خراسان در درگز مدرسه‌ای بااستیل نو و معلمان خارجی بنام مدرسه مسعویه بنیاد گذاشت که در آن زبانهای خارجی نیز تدریس میشد.<sup>۲</sup>

استعمار چشم‌دین چنین حکمران میهن‌پرست و ترقیخواه را نداشت از این اعمال استعمار سیاه همواره ناراحت می‌بود انتقام وحشتناک آنرا در مغز خود می‌پروراند . تا اینکه بسال ۱۳۳۳ ه . ق ( ۱۹۱۴ م . ) با نقشه‌های موزیانه سیدعلیخان و پسرانش را کشتند، این سنگر را به یک جوان بیدادگر و آدمکش و خون‌آشام و بقول معروف به ( ظالم الممالک ) سپردند.



سرتیپ اللهیارخان

یکی از کسانی که در تدارک این قتلها دست داشت عبدالحمیدخان منشی سفارت روس در مشهد می‌بود که بعداً معلوم شد این عبدالحمید بظاهر با روسیان بود، در باطن بدستور ارباب عمل میکرد. چنانچه در مسئله ترور سید علیخان و پسرش، بهار و این قتل را ( بتحریرك ..... ) یاد میکند که با احتمال قوی نظرش انگلستان می‌بود.

این عبدالحمیدخان یکی دیگر از فراهم سازندگان بتوپ بستن گنبد حضرت رضا بود که بعدها کاملاً نقاب از چهره او کنار رفت معلوم گردید، عامل انگلستان بود بنابراین با شرکت عناصری نوکر مسأب شناخته شده چون : طالب الحق ،

نوراله‌خان، عبدالحمیدخان روشن می‌گردد که اگر هم توپهای فیکلا در مشهد به صدا درآیدند، با گلوله روسی گنبد رضا سوراخ شد، ولی در حقیقت این گلوله‌های انگلیسی بود که هم بر ساحت مقدس ما هتک حرمت کرد و هم نفرت و دشمنی مردم را علیه روسیان برانگیخت .

۱ - جیل‌المتمین شماره ۱۳۱۱ - ۸ ربیع‌الثانی - نوبهار شماره ۷۳ ، ۷۶

شوال ۱۳۳۲

۲ - خاوران، گوهرناشناخته ایران ۳۹۱

## پنجه های

## خون آلود

## انتلیجنس سرویس

این حادثه بجهاتی بسیار شبیه بارویداد خونین ۱۳۱۴ مسجد گوهرشاد بود. رضاشاه از طبقه عادی این کشور بود، بسیار کوشید بنیاد حکومت خود را از الیگارشی کهن و نوکرمآب و ازدست آموزهای بیگانه پاک کند.

در حکومت او داور و اسدی باهمه کمبودها ریشه های خانوادگی اشرافیت نداشتند این از دید الیگارشی گناه نابخشودنی بود، بهمه راه بر نامه های دیگر استعماری رویداد خونین ۱۳۱۴ مشهود پدید آمد.

باینکه **عبدالعلی لطفی** شخصیت شرافتمند و ضد بیگانه، شاه را از نقشه های استعمار آگاهانید، ولی چون از مدت ها پیش انجام این رویداد فراهم شده بود شیخ بهلول تربیت یافته در حجاز<sup>۱</sup> و سرسپرده بیگانه و عامل انتلیجنس سرویس، سید عباس عالی زاده گماشته استعمار، سید مهرتضی بربری بالاخره مقتدر که ناگهان باصورت کریم شده ریش مصنوعی در مشهد پیدا شد... سید محمد علی شوشتری، احتشام رضوی (۲۰۰) وارد صحنه شدند. باینکه نقشه اصلی و تمام آنان انجام نشد، رضاشاه بموقع خطر را احساس کرد، ولی پاکشته شدن اسدی.. بدگمانی به داور استعمار ضربه های محکمی به بنیاد جامعه ما نواخت. اگر خدا بخواهد انشاءالله با اسناد و مدارک زیاد در جای خود از این بازی ارتجاعی استعمار علیه قدرت ملی، سخن خواهیم گفت.

بنابر این دیدید که خاندان اسفندیاری از همان ابتدای بذرافشانی استعمار در ایران دست اندر کار سیاست آنچفانی بوده بامیرزا ابوالحسن ایلمچی عامل حقوق بگیر روابط (پلتیکی<sup>۲</sup>) و خویشاوندی داشته است.

پسر نورالله خان جاسوس، نواده همین ایلمچی نیز با فتحعلی خان کوه نور اسفندیاری مربوط بود، خود نوراله خان مینویسد (محمد حسین خان پدرم را محمد اسماعیل و کیل الملک حکمران کرمان و بلوچستان به حکومت ماهان مقرر نمود<sup>۳</sup>).

این و کیل الملک که با محمد حسین شجاع السلطنه همکاری سیاسی پیدا میکند

۱ - بیرنگ صفحه ۱۱۱ (نویسنده با تقوای کتاب، قاضی ضد فساد، وزیر ضد امپریالیست سرانجام پاداش خود را بدست آورد، حریم خانهاش مورد یورش و حمله قرار گرفت، بر اثر ضربات وارده نایمن و دردمند شد با افتخار جان سپرد.)

۲ - مجله تهران مصور سال ۱۳۳۰ شماره ۴۳۴ (پنجه خون آلود انتلیجنس سرویس)

۳ و ۴ - افتخار عوالم شیمه ۵۷ - ۶۵ - ۵۳

پسر همان فتحعلی خان دوست ایلچی است عموی نوراله خان نیز ندیم و مستوفی وکیل الملك بود و در روز اول خدمت دولتی (پنججاه تومان دخل می کند).

وکیل الملك (محمد اسماعیل اسفندیاری) که با گلداسمیت روابط نزدیک و در برنامدهای خاص استعماری او شرکت داشت، از او خواست و سایل ترجمه و انتشار کتاب (تاریخ ایران) سر جان ملکم فراهم شود. کتابت و انتشار آن بعهده علمیرضا ضیاء الادبیه و کول شد که بعد معلوم گردید این شخص خود نیز از خاندان ایلچی پسر میرزا ابوالحسن شیرازی است<sup>۱</sup> بنا بر این می بینید چگونه از دیر زمان خاندان اسفندیاری با خاندان ایلچی روابط دیرین و نزدیک داشته اند.

وکیل الملك ... برای حساب سازی و  
خرجه تراشی و اضافه منصب و درجه و  
جیره هر روز يك پادشاه . يك یساعی  
برای دولت جعل می کرد .

### میرزا رضا کرمانی

وکیل الملك اول محمد اسماعیل وکیل الملك پسر فتحعلی خان کوه نور ،  
( محمد اسماعیل پایه گذار سیاسی و محلی قدرت خاندان نوری اسفندیاری و وکیل در  
نوری اسفندیاری ) کرمان ، در تهران با بجهان می گذارد . در ۱۲۷۲ به همراه کیومرث  
میرزا عمیدالدوله بمنوان پیشکار شاهزاده و وزیر کرمان به جنوب  
می آید . اندکی بعد با کمک قدرتها ( از اختلافات شاهزادگان استفاده می برد خان حاکم را  
کنار می زند ، و مرکز را با هر وسیله بود با خود همراه می کند و ناگهان فرمان حکومت  
کرمان را بدست می آورد و این نخستین بار بود که در زمان قاجار حکومت کرمان از چنگ

۱ - افتخار عوالم شیعیه ۸ - ۶

۲ - تاریخ ایران ، ملکم ، چاپ سنگی مقدمه مترجم و صفحه ۳۲۴

شاهزادگان قاجار خلاصی می‌یابد<sup>۱</sup> .

محمد اسماعیل نوری اسفندیاری در ۱۲۷۷ لقب وکیل‌الملک در ۱۲۸۱ لقب‌خانی و سال بعد لقب سرداری و در ۱۲۸۳ به دریافت عصای مرصع بجواهر سرفراز و مستقلاً به حکومت کرمان و بلوچستان مفتخر می‌شود<sup>۲</sup> .

این ارتقاء سیاسی در عرض چند سال بظاهر طبیعی جلوه می‌کند، ولی اگر موقعیت این منطقه و نقشه‌های طرح شده در لندن را در اینموقع مورد مذاقه قرار دهیم می‌بینیم این ترقیات باحساب

### ترقیات امپریالیستی

بوده است .

بعد از قرارداد ننگین پاریس ، انگلیسها نقشه‌هایی برای ایران داشتند تا با محکم کردن دربندهای غرب بزنند و زبون ساختن ایران بتوانند این چراگاه استعمار را گام‌لاد دست داشته باشند .

بهترین این دربندها کرمان و بلوچستان و سیستان می‌بود که در آنجا نیاز به وجود یک قدرت محلی قابل اعتماد داشتند .

سالهای ۱۸۶۳ تا ۱۸۷۳ (۱۲۸۰ تا ۱۲۹۱) دوران صدارت میرزا حسین خان سپهسالار دوران سازندگی استعمار در ایران می‌بود که هیچگاه ترمومتر انگلیس پرستی اینقدر در ایران بالا نرفته بود<sup>۳</sup> .

در همین سالهاست وکیل‌الملک، وزیر و سپس حکمران این مناطق و صاحب اسم و قدرت مطلق محلی می‌گردد از اینرو محمود محمود مورخ فقید ضد امپریالیست پس از یل‌آوری ترقیات وکیل‌الملک نتیجه‌گیری میکند (البته در اینموقع این ارتقاء بدون دلیل نیست<sup>۴</sup>) .

مأمور زبر دست و کارآی انگلیس برای نقشه‌های مورد نظر، فرزدیک جان گلداسمیت بود که وکیل‌الملک (محبوبی تام و رغبتی مالا کلام<sup>۵</sup>) به او و همراهاش داشت . و بجهت این روابط بود که ایجاد خط تلگراف هند و اروپ و مسائل مرزسازی کرمان

۱ - آثار پیغمبر دزدان ۱۷

۲ - مرآت البلدان جلد ۳ صفحه ۶۲ - ۴۴ - ۳۱

۳ - الیکارشی یا خانهای حکومتگر ایران - صفحه‌های ۸ - ۷

۴ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد ۳ صفحه ۷۴۵

۵ - تاریخ ایران سر جان ملکم ۲

و بلوچستان بخوبی اجرا گردید، باشورهای ساختگی و تشکیل دولت پوشالی بخشی از بلوچستان از ایران جدا شد و ادیاب و کیل‌الملک مقام (میجر جنرال سر... کمیسر و حکم دولت انگلیس **Major General Sir ... British Commissioner and Arbitrator**) را بدست می‌آورد. <sup>۱</sup> و کیل‌الملک برای فرو بردن ریشه‌های قدرت

محلّی خویش در کرمان در برابر فرقه شیخی قاجار (خاندان ابراهیمی) **هم مار غاشیه**  
 پاتهرزین و کشکول درویشی بجنگ آنان رفت (نتیجه این شد که **هم اژدها**  
 او نیز در لباس فقر پاشاهزادگان توانست مقابله کند و بساط

خود را بگستراند و حتی نان حکومت فرزندان و احفاد و اولاد خود را تأمین کند <sup>۲</sup>)  
 دکتر باستانی پاریزی پژوهشگر نامور نتیجه گیری می‌کند (این تدبیر البته برای  
 وکیل‌الملک مؤثر بود و برای کرمانیان مثل همیشه مورت ضرر و زیان <sup>۳</sup>) وی پس از شرح

عوام فریبی رئیس خاندان اسفندیاری معتقد است مردم برای فرار از مظالم یکصدساله قاجاریان و یکی از الیکار گهای ایران (خاندان ابراهیمی) تن به فرمانبرداری وکیل‌الملک دادند، از ترس مارغاشیه به اژدها پناه بردند. ولی این تریاق نه تنها کرمانیان را از سموم مار نرسانید، بطوریکه در بخش (خاندان ابراهیمی) اگر خدا عمر و توفیق دهد خواهیم دید مردم کرمان همچنان در میان نیشهای اژدها و مارگیر، می‌کنند، سالها دچار زهرهای جا نگذازان می‌شوند.



محمد اسماعیل وکیل‌الملک

۱ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد ۴ صفحه ۷۱۷

۲ و ۳ - آثار پیغمبر دزدان ۱۸

بزرگترین آرزوی من اینست  
حاکم کرمان شوم ... اگر در  
کرمان پوست مردم را بکنند صدایی  
در نمی آید .  
اما اهل آذربایجان پرشور و شور  
هستند، غوغای می کنند .

### محمدعلیشاه قاجار\*

از ویژگی و کیل الملك در کرمان نفوذ سریع فتودالیسی او در کمترین مدت بود  
بطوریکه پس از چندسال (اول تاجر و اول ملاک می شود) او از دروازه بدینکار دست میزند؛  
یکی بعنوان آباد کردن روستاها و گسترش فعالیت کشاورزی و دیگری برقراری امنیت و  
آسایش در کرمان.

شماره‌های روزنامه‌های دولتی و نامه‌های سیاسی در این سالها این حقیقت را نشان  
میدهد. او برای مردم ظاهراً وقت معین برای احیاء اراضی و مزارع و کشتزارها در نظر  
میگیرد و از اینراه نفوذ خود را با تصرف روستاها و دیه‌ها از همه سو گسترش میدهد و دیگری  
با تراشیدن دزد و نافرمان و سرکش تسمه از گروه مخالف می‌کشد ۲ در سایه اینجا محیط  
وحشت و ترور بهر کاری دست میزند تا پسایه‌های فتودالیسم سیاه اسفندیاری را در کرمان  
بنیاد نهد .

در برابر ستایشهای معمول دولت مآبانه بهتر است حقیقت کارهای و کیل الملك را از  
زبان يك جوان محنت دیده و ستمکشیده **میرزا رضا کرمانی** بشنویم ، در احوالات قاتل  
ناصرالدین شاه آمده است ( در زمان حکومت محمداسماعیل خان و کیل الملك که در کرمان  
سالهای دراز حکومت کرده و صاحب اقتدار شده بود، بحدی تعدی می نمود که بسیاری از  
مردم چشم از املاک خود پوشیده و آواره شده بودند، منجمله پدر میرزا رضا بود که جزئی  
تفخواهی از کرمان برداشته به یزد برد و آنجا ملک خریده مشغول زراعت شد<sup>۳</sup>)

در بازجوئی وی که در روزنامه صوراسرافیل چاپ شده یکی از انگیزه‌های اقدام  
خود را در ترور ناصرالدین شاه چنین می گوید:

---

\* تاریخ اوایل انقلاب مشروطیت ایران : تقی زاده صفحه ۵۸

۱ - تاریخ بیداری ایران ۱۸-۴

۲ - روزنامه دولت علیه ایران (ناصرالدینشاه) ۵۴۷ - ۴۹۵ - ۴۹۲

۳ - تاریخ بی دروغ ۸

(ج - محمد اسماعیل خان وکیل‌الملک حاکم کرمان هر روزی برای حساب‌سازی و خرج‌تراشی و اضافه‌موجب و منصب درجه يك پادشاه و یکنفر یاغی بدولت جعل می‌کرد و مدتها به اسم **نوروز علی‌خان قلعه محمودی** دولت را مشغول کرده بود. نایب‌السلطنه هم هر وقت يك امتیاز نگرفته داشت مرا می‌گرفت. عیال هم طلاق گرفت پسر هفت ساله ام بخانه. شاگردی رفت، بچه شیرخواره ام بسر راه افتاد... واضح است انسان از جان سیر می‌شود بعد از گذشتن از جان هر چه می‌خواهد میکند<sup>۱</sup>)

سند دولتی که در اینجا می‌بینید به امضای وکیل‌الملک است؛ مفاد آن کاملاً نظر میرزا رضا را تأیید می‌کند.

بطوریکه می‌بینید وکیل‌الملک ایلات فارس را متهم به (شرارت و هرزگی میکند) بعد از نسبت دادن راهزنی و دزدی و غارت به آنان، می‌نویسد (دست‌ایلات فارس از چیدن میوه کوتاه نخواهد شد و بجای خود نخواهند نشست والا یکنفر مشخص و باعرضه بیاد و فوج به تنبیه آنها برخیزد<sup>۲</sup>) بطور قطع نظر وکیل‌الملک از ابتکار بدست آوردن ابتکار عملیات در فارس ملحق کردن فارس به قلمرو وسیع حکومت خویش می‌بود

ژنرال سایکس مثل دیگران از فعالیتهای عمرانی و آبادانی وکیل‌الملک یاد میکند ولی در مورد ویرانی یکی از آثار برجسته باستانی کرمان (مقبره خاندان قراخانی) می‌نویسد؛ (من مسئولیت صدق گفتار راهنمای خود را بعهده نمی‌گیرم يك قسمت این بنا را معروف است که وکیل‌الملک بخیال یافتن گنج و اشیای گران بها خراب کرد<sup>۳</sup>)

در مورد بوجود آمدن فتوایسم اسفندیاری، فیروز میرزا نصرت‌الدوله در کتاب خود می‌نویسد (وکیل‌الملک بزرگ از جهت ملک و املاک و عمل مباشرین و منفعت خود زیاده حریص بود و همه از بزرگ و کوچک معرک میشد تا به مقصود برسد<sup>۴</sup>) **یحیی‌ابن احمد کرمانی**، دانش و بینش او را می‌ستایید، معتقد است (صدارت عظمی را بر او عرضه کردند<sup>۴</sup>)

محمد اسماعیل وکیل‌الملک رئیس خاندان اسفندیاری کرمان در ۱۶ جمادی اول ۱۲۸۴ (۱۸۶۷ م.) بر اثر گرمازدگی در سفر سیستان بدورود زندگی گفت. سرشناسترین فرزندان وی (مرتضی‌قلی وکیل‌الملک، علی محتشم‌الدوله، ولیخان امیر شوکت ...) هستند.

۱ - تاریخ بی‌دروغ ۶۸، انقلاب ایران ۷۱-۷۰

۲ - اسناد دولتی کرمان (عکسی)، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

۳ - سفرنامه سایکس ۲۲۶ - ۱۸۴ - ۱۰۰ - ۹۹

۴ - فرماندهان کرمان، نسخه خطی ۳۱



ذات و در این کیفیت بر یک وقت در آن یک روز است

و در هر وقت که در این وقت در آن یک روز است

و در هر وقت که در این وقت در آن یک روز است

و در هر وقت که در این وقت در آن یک روز است

و در هر وقت که در این وقت در آن یک روز است

و در هر وقت که در این وقت در آن یک روز است

و در هر وقت که در این وقت در آن یک روز است

و در هر وقت که در این وقت در آن یک روز است

و در هر وقت که در این وقت در آن یک روز است

و در هر وقت که در این وقت در آن یک روز است

و در هر وقت که در این وقت در آن یک روز است

و در هر وقت که در این وقت در آن یک روز است

Handwritten marginal notes in Persian script, likely commentary or additional instructions related to the main text.

(یعنی کرمانی) امیر شوکت‌را بعد از پدر (شخص اول یا دوم کرمان) معرفی میکند.  
وکیل‌الملک برادری بنام محمد مهدی نوری اسفندیاری دارد که پسر او نبی‌خان  
اسفندیاری از خوانین مازندران است.

فرزندان محمد مهدی مظفر الممالک (امیر مظفر) از درباریان  
ناصرالدین‌شاه سرتیپ غلامحسین سالار حشمت از متنفذان  
نبی‌خان مازندران و سرهنگ ابوالحسن اسفندیاری، فرزندان  
نبی‌خان، محمد حشمت خاقان پسر سالار حشمت و علی‌پاشا اسفندیاری و  
امیر مظفر نواده و نیره او هستند.

نان مشروطه کرمان را در بیشتر ادوار  
کسانی خوردند که نه تنها قدمی در راه  
مشروطه برنداشته بودند بل سنگ‌ها  
در برابر چرخهای این انقلاب ملی نهاده  
بودند! اغلب هم اصولا کرمانی نبودند.

#### دکتر باستانی پاریزی \*

وکیل‌الملک ۲ مرتضی قلی اسفندیاری (وکیل‌الملک) پسر محمد اسماعیل  
وکیل‌الملک که مدتی سرهنگ فوج ملایر (۱۲۷۳) سپس در  
۱۲۸۴ با درجه سرتیپی فرمانده کلیه افواج می‌شود. پس از بروز اختلاف  
بین او و حکمران کرمان حسین‌خان شهاب‌الملک، وی راه تهران را  
(مرتضی قلی اسفندیاری)

۱ فرماندهان کرمان، نسخه خطی ۳۱

\* مجله وحید شماره ۴ سال ۷ فروردین ۱۳۴۸ (اما نظر استاد آزاداندیش دکتر  
باستانی پاریزی در مورد اینکه کرمانیها از ثمرات خونهای پاک بهرمنند نشدند برای من

بقیه پاورقی در صفحه بعد

پیش میگیرد به کمک درباریان او را برکنار خود بالقب و کیل الملك در ۱۲۸۷ فرمانروای کرمان و سپس حکمران کرمان و بلوچستان میشود. سیستان نیز به قلمرو او افزوده میشود و به دریافت نشان شیر و خورشید با حمایل مخصوص نیز نایل می‌گردد<sup>۱</sup>.

ژنرال سایکس در سفرنامه خود از خوش رفتاری و حسن سلوک او یاد می‌کند، او را مردی بخشنده و دلبسته به کارهای عمرانی معرفی میکند<sup>۲</sup>.

ولی صنعتی زاده کرمانی او را مردی بیدادگر، دشمن آزادی میدانند در مورد آزار او به یکی از آزاد اندیشمندان وارسته چنین می‌نویسد:

**اندیشمند آزاد** (چون این فصل کتاب بنام پیشروان آزادی کرمان نوشته شده لازم گردید ازواعظ سخنران بزرگ کرمانی که اگر در یکی از ممالک دیگر عالم بود در شمار نوابغ محسوب میگردید شمه‌ای بنویسم و با تأثر از او یاد کنم.

در یکی از روزهای سال ۱۲۹۴ قمری فراشان حکومتی عمامه طلبه جوانی را به گردنش انداخته و بواسطه سیلی‌هایی که باورده بودند گونه‌ها و زیر چشمانش کبود شده بود با پای برهنه بدون آنکه شال به کمرش باشد از وسط بازار شهر کرمان باخواری او را بطرف دارالحکومه می‌بردند. سیمای نورانی و پیشانی بلند و ریش سیاه و چشمان حقیقت بین این جوان را هر کس میدید از همان وهله اول به بی‌گناهی و معصوم بودنش گواهی میداد، اشخاصی که او را بدان حالت میدیدند هر کدام به قسمی درباره‌اش سخن میگفتند.

استاد حسین آهنگر که بخوبی این طلبه را می‌شناخت کربلایی عباس بقال را که هم چراغ او بود مخاطب ساخته پرسید: این شخص را که اینطور می‌برند شناختی؟

کربلایی عباس - او را در کوچه و بازار دیده‌ام این همان واعظی نیست که هر کجا منبر میرود مردم هجوم می‌آورند و در جلومنبرش جمعیت زیاد می‌شود؟

بقیه پاورقی از صفحه قبل

روشن نیست که اگر نظر ایشان مردم یامردان فداکاری چون میرزا رضا، آقاخان، روحی خبیر الملك... بودند بحق چنین است. ولی بطوریکه خواهید دید فتوٰاها و شیخ‌ها، رجال خودکامه کرمانی یعنی (البگاشی کرمان) کاملاً ذائقه خود را از میوه‌های ترو تازه، مغروطیت شیرین کردند و می‌کنند.

۱ - مرآت البلدان جلد ۳، ۱۱۲ - ۱۱۰، فرماندهان کرمان (عکس)

۲ - سفرنامه سایکس ۱۰۰ - ۹۹

استاد حسن آهنگر - بلی این همان پسر میرزا عبدالله سررشته‌دار فوج است دشمن حاج میرزا احمد میباشد. این پدر و پسر همسایه‌ها بودند سررشته‌دار در تعلیم و تربیت احمد زیاد کوشش داشت حتی برایش در خانه معلم می‌آورد و کتا‌بخانه‌ای ترتیب داد تمام سعی او این بود که این پسر جانشین او شود و نوکر مآب گردد اما برخلاف میل او همینکه احمد بسن‌آورد رسید سررشته‌داری در فوج و شغل دیوانی را حرام دانست و حاضر نشد زلف بگذارد و لباس پدرش را بپوشد. باین لباس درآمد و پیاده بحدج رفت و عاقبت آنقدر وسوسه و حسابهائی پیش خودش کرد تا چشم از ارثیه پدری پوشید زیرا پدرش آن اموال را از ممر نوکسری دیوان بدست آورده بود و او دخل و تصرفش را حرام دانست املاک و خانه پدری را فروخت و پولش را بین مستمندان و فقرا تقسیم کرد، حتی کتابهائی را هم که پدرش بزحمت هریک را بدست آورده بود هر کس از او میخواست بدون دریافت دیناری می‌بخشید و خلاصه برای خودش چیزی باقی نگذارد و کارش باینجا کشید که در مدرسه خاندان قلی بیگ اطاقی محقر گرفت و در روی بوری زندگی کردن را بخانه و زندگی مجلل ترجیح داد ولی در عوض واعظ خوبی از کار درآمد، محال است کسی پای منبرش بنشیند و شیفته حرفهایش نشود.

**آزادینخواه**  
**حافظ قرآن**  
و هر کجا منبر می‌رود مردم بنوعی با نجا هجوم می‌نمایند که پس از لحظه‌ای دیگر جا برای نشستن کسی باقی نمی‌ماند و همینکه مردم می‌شوند در فلان محله منبر حرفهائی تند برضد حاکم و دولت می‌زند هجوم می‌آورند. کله نترسی دارد و مثل اینست ترس در خلقت او وجود ندارد ما می‌گوییم این طلبه است بعضی از مردم او را یکی از اولیاء الله میدانند می‌گویند تمام قرآن را حفظ دارد، حاج آقا احمد که در کرمان بالادست ندارد شیفته و عظم و خطابه خواندنش میباشد.

کر بلائی عباس - با آنکه حاج آقا احمد این واعظ را اینهمه احترام می‌گذارد باچه جرئتی فرایشان حکومتی اینطور او را زده و باین خواری آبرویش را می‌برند.

استاد حسین آهنگر - نشنیده‌ای که مه‌گویند حرف حق مزین سرت را می‌برند. البته کسیکه دست اذدار و ندادار خود بکشد و روی حصیری بخوابد و کسی را نمیکشد یا بحق کسی کسی ظلم و تعدی نکرده یقیناً خلافتش همان است که پاتوی کفش و کیل‌الملک کرده مردم را ببین چگونه از مشاهده این رفتار دولتیان نالان و ناراحت‌اند همه بطرف اراک حکومتی روان‌اند. بیا ما هم برویم من دیگر دست و دلم بکار نمی‌چسبد سپس این دونفر کاسب با مردم دیگر بجانب دارالحکومه روان میشوند، برای آنکه نظم برقرار باشد آژدان و فراشها هر کدام بردیف در جای خود و پای حوض آبی که در جلو تالار و اطاق حاکم نشین قرار داشت دست بسینه حاضران تفرمان‌اند تمام کسانی که از عقب حاجی میرزا احمد پارنگه و روی رفته و دهانهای باز چندپشته از تعجب ایستاده بودند حاج میرزا احمد را از شش پله بالا

برده در جلو ایوان در مقابل درب پنجره‌ای اطاقی که جایگاه مرتضی قلی و کیل‌الملک مردم بود نگاهداشتند.

**خردجان**

**کرمان**

وکیل‌الملک دستهایش را روی دست‌انداز پنجره اطاق گذارده و نصف تنه‌اش را که بر جمبه‌ای از ترمه و کلاه پوست بخارا می‌پوشانده بود بجلو آورده نظری غضب‌آلوده به میرزا احمد انداخته و باتشدد گفت: تورو حه خوانی یا آشوب طلب، تو باید به کائنات و دولت روی منبر توهین کنی اگر دیوانه‌ای چرادر لباس اهل علم در آمده‌ای و اگر عاقلی این مهملات چیست که برای گمراهی حق‌الله می‌گویی و شهری را ناامن کرده‌ای؟ حاج میرزا احمد سرش را که بزیر بود بلند کرده گفت: من کلمه‌ای برخلاف شرع نگفتم آنچه در کلام‌الله بوده تفسیر کرده‌ام.

وکیل‌الملک - قبله‌عالم نظم و نسق این شهر را بمن واگذار فرموده منم نمیتوانم تماشاچی باشم تو با این حرفهای تازه‌ای که باب کرده‌ای میخواهی درب خانه همه وعاظ و اهل علم را تخته کنی و کارت با اینجا کشیده که بهر کجا منبر می‌روی عده‌ای بدنبال تو گزاره شوند و مجالس روضه خوانی مردم را تفریق میکنند و با آنکه هنوز عده‌ای دیگر باید منبر بروند با این اتباع خودت آنها را سنگ‌روی یخ کرده و مانند آنکه خردجال را دیده‌اند سردر دنبالت می‌گذارند.

حاج میرزا احمد - اگر مردم از روضه خواندن آقایان راضی نباشند گناه من

چیست ؟

وکیل‌الملک - گناه تو اینست که این عریضه بالا بلند را همکارانت نوشته و متذکر شده‌اند که با صحبتهای فریبنده همه را حتی حاج آقا احمد مجتهد بزرگ این شهر را اغوا میکنی و در باطن حرفهایت بجز کفر و الحاد چیزی نیست پس لوله عریضه‌ای را که مخالفین حاج میرزا احمد نوشته و او را کافر و از خدا بی‌خبر قلمداد ساخته بودند جلو او انداخت و تصور می‌کرد حاج میرزا احمد از ترس التزام می‌سپارد که یا منبر نرود و یا اگر می‌رود حرفهای تازه و سخنانی که از آنها بوی خون می‌آید بر زبان نراند.

**زیر چوب و فلک**

**قرآن می‌خواند**

اما حاج میرزا احمد با بی‌اعتنائی گفت معلوم است شما قدرت دارید زور دارید هر چه بخواهید میکنید و هر کس در مقابل شما مقاومت کند او را باینصورت مانند من در می‌آورید. اما من نمیتوانم حقایق را مکتوم کنم اگر بیشتر از اینهم صدمه بزنید و توهین نماید حقایق گفته می‌شود. آیا این مسلمانی است که بدون پرسش و سؤال تحقیق کسی را که آزارش به‌مورد چاه‌ای نرسیده اینطور سراپا برهنه مانند مردمانی که خلاف کرده‌اند از وسط شهر و بازار عبور دهند

آیا عدالت همین است. از کجا کفر و ضلالت من بر شملیا این کسانی که این عریضه را نوشته اند ثابت شده اگر آقایان و عاظم میل دارند پای منبرشان مردم بنشینند همان حرفهایی را که مردم میل دارند بر زبان آورند، بیان نمایند. اما این اشخاص جرات آنکه حقایق را راست و پوست کنده بگویند ندارند و میترسند مانند من باینصورت در بیایند و بازارشان از رونق بیفتند من را هم که مشاهده می نمایند فرایشان حضرت اجل که بجه صورتی در آورده اند اگر بمراتب بیشتر از این صدمه و آسیب برسانند باز میگویم و از اینکه خونم بریزد باکی ندارم.

وکیل الملك - توره‌خوآن نیستی یکنفر یاغی و طاغی هستی که باین لباس درآمده‌ای و میخواهی در این شهر پابرکاب کنی. آنوقت با تشدد و تندى نهیبی به فرایشان زده فریاد زد پای این دیوانه زنجیری را بفلک ببندید، ناخنهایش را بگیرد آنقدر بزنی تا دیگر در جلوم اینطور یاوه سرانی نکند.

فرایشان حاج میرزا احمد را از توی ایوان بصحن باغ نشانند عده‌ای ترکه‌های اناز را که در آب حوض بود از آب کشیده و چند نفر دیگر او را خوابانیده و پایش را بفلک بستند و شروع بزدن کردند. حاج میرزا احمد هم بی آنکه عجز و التماس نماید یا از درد بنالد با صدای جذابی شروع بتلاوت قرآن و قرائت سوره کهف را کرد. هر کس آنجا ایستاده بود بر آن وضع گریه‌اش گرفت دستهای فرایشان از فرمان اقتاد و متوجه وکیل الملك بودند خود حاجی میرزا احمد فرایشان را مخاطب ساخته گفت «فرمودند دیگر نزنید» وکیل الملك هم که محظوری مشکل پیدا کرده بود تصدیق گفته حاج میرزا احمد را کرد و با سر اشاره کرد دست از چوب‌زدن بردارند. حاجی میرزا احمد بانا توانی ارک دولت را ترك کرد و از اینکه اینطور حاکم مستبد کرمان با او رفتار کرده بود دیگر از توقف در کرمان و اذده شد و بدو نفر از رفقای خود که یکنفرشان را بخوبی میشناختم و نامش آقامیرزا حسین واعظ بود و صدای دورگه شیرینی داشت و از بهترین و عاظم کرمان محسوب میشد متأسفانه این سه نفر پولی که مخارج سفرشان را تکافو نماید نداشتند عاقبت آقامیرزا حسین مقداری ظروف مس خود را که کلیه پولش دوازده تومان شد بفروخت و از آن دوازده تومان الاغی را به چهار تومان خریدند و هشت تومان دیگر را بدست حاج میرزا احمد دادند تا مقصدی که داشتند در طول راه بتدریج خرج کند و این مقصد خراسان بود.

چراغِ عمرش در زندان خاموش شد  
 میرزا احمد بایاران از کرمان خارج میشود ولی وقتی به  
 هوتک اولین آبادی سر راه میرسد چنان از حالت یک دختر بینوا  
 و پراحتی دگرگون می‌گردد تمام موجودی خود را به آن دخترک  
 میدهد و چون یارانش از این کار او میرنجند خرش را به آنان بخشیده خود بی‌پای پیاده  
 برآه می‌افتد .



شیخ میرزا احمد کرمانی

او در همه جا مبارزه خود را ادامه میدهد، از طبس و مشهد او را می‌دانند، در همدان  
 نیز توقیفش میکنند به زندان می‌افتد .  
 همه از او حساب می‌بردند با اینکه پول زیادی به او میرسید ولی همه را به مردم  
 می‌بخشید .  
 چنین مردی باین وارستگی و آزادی در پایه برتر علم و دانش قرار داشت محمود  
 دبستانی در این باره می‌نویسد:

« من در تهران نزد میرشهاب‌الدین تهریزی که از شاگردان درجه اول مرحوم میرزای جلوه بود منطق والهیات و شرح اشارات و قسمتی از اسفار را فرا میگرفتم استادم از حسن تقریر و حافظه قوی حاج میرزا احمد حکایت کرد و گفت روزی مشارالیه در تبریز چنانکه شیوه او بود سوره کهف را از بدو تا ختم قرائت کرد و بعد ترجمه آیه به آیه را بدون کلمه‌ای پیش‌دیس بایمانی شیوا دادا کرد بعداً به تفسیر پرداخت و دو ساعت تمام بدون خستگی نطق را ادامه داد. چنین هنر و قدرتی اگر در پارلمان‌های انگلیس یا فرانسه بکار میرفت چه آثاری در اذهان عمومی بجای میگذارد .

اما جاج میرزا احمد بر اثر آنهمه کوشش خالصانه در راه آزادی و مردم دیدن آنهمه آسیب‌ها، زندانها، تبعیدها در بدریها بیمار میشود، او در تهران میزیست وقتی میرزا رضا کرمانی ناصرالدین‌شاه را کشت او را بچرم اینکه همشهری میرزا رضا و همسایه او در شاه عبدالعظیم بوده است زندانی میکنند (چراغ عمرش در زندان استبداد خاموش میشود البته نه بمرگ طبیعی<sup>۱</sup>).

سند دیگر از  
بررسی سیاسی  
بدنیال تحمیل قرارداد ننگین ترکمانچای در ۱۲۴۳  
(۱۸۲۸) بر اساس چیرگی فرمانروائی قضائی و سیاسی بیگانگان  
(کاپیتولاسیون) و سپس قرارداد ننگین پاریس که خواهیم دید بهانه آن  
بوسیله (میرزاهاشم نوری) انجام گرفت وزارت خارجه دستوراتی به فرمانروایان نیرومند و  
محلی ایران میدهد از آنجمله سندیست که سعید تقی‌سی آنرا در مجله وزارت خارجه ایران  
درج کرده است .

این سند که از طرف وزارت خارجه ایرای و بانظر ناصرالدین‌شاه در ۲۲ محرم ۱۲۸۶  
صادر گردیده برای فرمانروای کرمان و بلوچستان با این عنوان «مقرب الخاقان و مؤتمن -  
السلطان مرتضی قلی خان و کیل‌الملک ، سر تیب اول و حاکم مملکت کرمان و بلوچستان  
ارسال شده است.

اصول و مواد ۱۶ گانه این سند دستورالعمل در باره نحوه دیپلماسی ایران بادولت  
انگلیس و شیخ‌نشینان و سفارش درباره (نحوه سلوک، همراهی و موافقت با انگلیسها و اتخاذ  
روش مهر و عطف و نه قهر و غضب) و مسائل اقتصادی و تجاری و مرزی میباشد. این دستخط  
حاکیست که مسائل سیستان نیز در محدوده اختیارات و کیل‌الملک قرارداد<sup>۲</sup>

۱ - روزگاری که گذشت: صنعتی‌زاده کرمانی ۱۰۸ تا ۹۷

۲ - مجله وزارت خارجه شماره ۱۲ - اسفند ۱۳۳۹



وکیل‌الملک ۲ بعد از پدر تقریباً تمام عمر فرمانروای کرمان میبود. فقط در ۱۲۹۴ بر اثر شورش ( شیخی و بالاسری ) از حکمرانی برکنار میگردد ، یکسال بعد دگسربار فرمانروای کرمان میشود ، در سال ۱۲۹۶ ه . ق ا ( ۱۸۷۹ م . ) دیده از جهان فرومییندد.

وکیل‌الملک دوم دارای فرزندان زیاد بود که سرشناسترین و  
**سهامداران**  
باشخصیت‌ترین آنان : نصر‌العدل‌الملک ، حسین سردار نصرت ،  
**شرکت نفت**  
فتحعلیخان وکیل‌الملک ، محمد رضا عدل‌السلطان ، رستم رفعت‌الدوله

هستند ، دکتر اسفندیار اسفندیاری فرزند رفعت‌الدوله است .

رومرکز لندن سازمانی بنام (هاوزبوش) است که اسناد بایگانی شرکت سابق نفت ایران و انگلیس در آن نگهداری میشود اسفندیار اسفندیاری و اردشیر اسفندیاری دارای صدسهم از سهام این شرکت بوده‌اند و ام‌اصحت این قول با پیرفونتن نویسنده فرانسوی است که میگوید<sup>۱</sup> (اکثر سهامداران که پانی نفت انگلیس و ایران مسامورین اینلتجنت سرویس میباشد)<sup>۲</sup>



درزیر چوبهای فراشان (اسفندیاری) بجای زبونی و ناله و زاری  
(سوره کهف) را می‌خواند

۱ - روزنامه کیهان شماره ۲۷۳۳-۲۷ خرداد ۱۳۳۱

۲ - جنگ سرد نفت صفحه ۲۱۵



اگر غرب ادعای برتری در چیزی  
داشته باشد، قطعاً در فضایل اخلاقی  
نیست، بلکه در عام و صنعت است.

برتراندراسل \*

## میرزا هاشم نوری

میرزا هاشم نوری پسر میرزا محمد رحیم نوری و خواهرزاده وکیل المالک  
(محمد اسماعیل نوری) در ۱۲۴۰ ه. ق. (۱۸۲۵ م. ق.) پابجهان میگذارد این همان عنصر  
نوکر مآب و مأمور حقوق بگیر انگلیس و مرد فرومایه ایست که (رسوائی بزرگی بیاد آورد  
تاجائیکه رابطه ایران و انگلیس بخاطر او و عشقبازی همسرش با سفیر انگلیس قطع شد و  
باحمله قوای انگلیس به بوشهر دهرات، برای همیشه از ایران منتزع شد)

---

\* امیدهای نو ۱۶۸

۱ - حقوق بگیران انگلیس ۲۶۰

پدرش میرزا محمد رحیم خود از درباریان ولیمهد قاجار در تبریر میبود که مدتی نیز به حکمرانی شهرهای آذربایجان بمانند (میانه و سراب...) میرسد وی پسرش میرزا هاشم را بعنوان غلام بچه وارد دربار ولیمهد (ناصرالدین میرزا) میکند.

**زن و شوهر**  
**سوداگر**  
احمد علی میرزا قاجار پسر فتحعلیشاه دختران زیبائی داشت که مهمتر آنان گلین خانم را ناصرالدین شاه بهنگام ولیمهدی در تبریز میگیرد؛ چون نخست زن عقدی شاه و از قاجاریان و نوه فتحعلیشاه میبود، نزد شاه پایه و منزلت ویژه ای داشت.

گلین خانم خواهر بسیار زیبا و لوند و دلربائی بنام پروین خانم داشت که از لحاظ اخلاقیات زنانه درست نقطه مقابل خواهرش میبود. بقول صدراعظم نوری ( نام نیک بمیان خلق نداشت) از اینرو همسران غیرتمند و باحمیت تحمل او را نمی توانستند بکنند بزودی او را رهامی کردند.

میرزاهاشم نوری که در این زمان و از نزدیک شاهد بی بندوباری پروین خانم میبود گوئی او را برای مقاصد خود وسیله خوبی میدید و چون بقول صدراعظم جوانکی جلف<sup>۱</sup> بی بند و بلهوس<sup>۲</sup> و متلون و چندان پای بند عفت همسری نمی بود خود را به او نزدیک کرد. پروین خانم که بسا آن همه تجارب از سه شوهر، دنبال مردی میگشت سختگیری گذشنگان را دربار او نداشته باشند و به او آزادی عمل بدهد از اینرو او نیز میرزا هاشم نوری را شوهر ایدال خود یافت، ایندو بادرک خواستهای یکدیگر بسا هم ازدواج کردند، اینچنین میرزاهاشم نوری باجناب ولیمهد شد.

**حقوق بگیر**  
**سفارت**  
وی بعد از مرگ محمد شاه و به سلطنت رسیدن ناصرالدین شاه به همراه باجناب تاجدار خود به تهران میآید و در شمار نزدیکان و درباریان شاه جوان در میآید. بعد از امیر کبیر میانه میرزا هاشم نوری و میرزا آقاخان نوری (صدراعظم) بهم میخورد. اگر ما این کدورت را جنگ زکری و ساختگی نگیریم این جدائی وسیله نزدیکی میرزاهاشم به سفارت انگلیس می شود. بعد از ترور امیر کبیر کلنل شیل سفیر انگلستان از ایران میرود، رونالد تامسون Ronald Tomson که کاردار سفارت میبود عهده دار امور سیاسی میگردد.

۱ - جنگ انگلیس و ایران ۴۵.

۲ - مخزن الوقایع ۶۰

۳ - ناسخ التواریخ جلد ۳ قاجار ۲۶۳

ما بعد اعلم

مراتب و مسائل طریقیه و فرائض و غیره

سؤال اولیاً در عینت بعد حجاب

در بقعه بود اگر طریقی از این وقت است

درست بر نعلد بخند از فوق قسمت

آتش بنفشانه از فتنه فواج

در خواب من و مطلقم از خدمت

لا فواز حالت ۱۱۱ بولور ۱۰ اولی بولور ۱۰

بانه

۱۳۷۰

تامسون از مأموران زهرک و موزی بریتانیا میبود معلوم نیست روی چه حساب به اعمال شاه و دولت می پیچد، به تحریکات داهنده دار علیه ایران می پردازد . دستخط ناصرالدینشاه به صدر اعظم که در اینجا کلیشه شده است ناراحتی شاه را از تامسون بخوبی میرساند تا بدان حد که شاه مینویسد (به خدا نندی خدا قسم است که آتش بسفارتخانه انگلیس خواهم زد) و یژه گیهای میرزاهاشم و گلین خانم دست آویز خوبی برای تامسون می بود تا از این راه بتواند جنگه اعصاب بزرگی را در دربار ایران براه اندازد شامرا خفیف و بی آبرو سازد.

میرزاهاشم که خود دنبال وسیله ای برای ترقی میگشت (خود را به سفارت می بندد) دنود وسیله دیدار و آشنائی نزدیک پروین خانم را با تامسون فراهم میکنند اینچنین روابط این زن و شوهر نرم خو بسا سفارت انگلیس خصوصی تر و استوارتر می شود. میرزاهاشم از این موقعیت برای خود بهره برداری می نماید تامسون بجهت خرسندی بیشتر پروین خانم شوهرش را وارد کادر (خقوق بگیران انگلیس) میکند.

بهانه استخدام میرزاهاشم در سفارت (عدم دریافت اضافه حقوق<sup>۲</sup>) از دستگاه دولت ایران میبود، بعد از اندک مدتی اشتغال میرزاهاشم نوری بعنوان منشی سفارت اعلام گردید. این نحوه آشنائی پروین خانم و استخدام میرزاهاشم ( حرفهای بد و زمزمه های باقباحث که ذکرش مایه افتضاح دولت و ملت است در دست و زبان های مردم دار الخلافه از خارجه و داخله افتاد)

**خواهر زن شاه در قهری بود در چنین مسئله مهم حیثیتی شاه نمی توانست ساکت بنشیند و شاهد برباد رفتن حیثیات سلطنتی خویش باشد بنا بر این شدت در پی حل این قضیه می رود.**

علیرغم نظر شاه کار این زن و شوهر در سفارتخانه بالا میگردد به پروین خانم در سفارت جامی دهند، روابط بقدری خصوصی می شود (حتی هنگامیکه سفارت به بیلاق میرفته برای خانم هم چادر مخصوص در سفارتخانه **قلهک** می زدند<sup>۳</sup>) سفارت برای خرسندی خاطر پروین خانم، میرزاهاشم را کاندیدای قنصلگری شیراز می کند ، بسا کمال تعجب وزارت خارجه انگلیس با این مأموریت موافقت می نماید.

آیا تمام این رویدادها و هوسبازیها آشکارای متولیان سفارت رامیتوان عادی

۱ - مخزن الوقایع ۷۲

۲ - تاریخ قاجار ۳۹۰

۳ - سیاستگران قاجار ۳۵

دانست، دیپلوماسی انگلستان که بجهت ازدواج پادشاه بایک دختر نجیب تابدان حد پا یفشارد که ادواردهشتم از سلطنت کناره می گیرد آریا برای حفظ حیثیت خود اجازه میدهد (تمایلات بسیار خصوصی و نزدیک نماینده دولت بامحارم دربار) وسیله تیرگی روابط دو دولت گردد؟

بیشک جواب این پرسش منفی است مگر اینکه زیرکانه نیم کاسه یی باشد.

جنگ  
اعصاب  
براستی ما ملت بدشانسی هستیم هر گاه رجل مسلکی و پاک و میهن پرستی برای خدمت به ملت به میدان آمده است بی آنکه ذره ای از مقاصد شخصی و خواسته های ضدهلی و ضد انسانی خود بکاهیم با دشمنان ایران در نابودی آن رجل میکوشیم.

در اینجا مجال شناساندن کامل امیر کبیر نیست. این خدمتگزار بزرگ ایران راهمه میشناسند ولی نمیدانیم میرزا آقاخان توری اعتمادالدوله به چه بهائی جای او نشست شتر آمال و آرزوهای امیر کبیر را در جلو در سفارت فخمیه خواباند.

در این زمان دیپلوماسی ایران در جهت همزیستی با روسیه در حال پیشرفت بود که اعتمادالدوله باقرارداد سری ۱۲ محرم ۱۲۷۱ اساس آن را بهمریخت. در نتیجه پرنس نیکلادالگرگی Pr. Nicola Dalgorooki بر اثر این شکست به روسیه فرزا خوانده شد (انجشکوف) بجای او آمد.

انگلستان که بر اثر خدمات ضد استعماری امیر کبیر بسختی از ایرانیان آزاده بود تصمیم بر آن داشت درصدد واکنش سیاسی درآید.

جنگ کریمه که تاحد زیادی انگلستان را بخود مشغول کرده بود اینک تمام شده است و چون از سوئی روسیه تزاری با ازدست دادن نیکلای اول فاقد تزار تجربیده و قدرتمند شده بود بهترین فرصت برای سیاست انگلستان بود که باسپمای خشن و برآشفته در ایران ظاهر گردد، با کمک صدر اعظم دست نشانده خود، شاه جوان و معجذوب امیر کبیر را تنبیه کند و ایران را چنان به بندهای استعمار کشد باین زودیها بخیسال سرکشی و خود سری جدید نیفتد.

برای اجرای این سیاست در ۱۲۷۱ (۱۸۵۴ م.) مأمور کارآمد و خوشنی بنام سرچارلز موری Sir Charles Murry مأمور ایران شد تا بقول روزنامه تایمز (شاه ایران را تنبیه کند و باطاعت درآورد) گر که گرسنه و خون آشام برای خوردن میش

لافونتن ( دنباله بهانه میگشت بقول محمود محمود (قضیه میرزا هاشم نوری برای انگلیس بهانه خوبی شده بود) از اینرو نباید موضوع میرزاهاشم را ساده و فقط بعنوان يك مسئله جنسی تلقی کرد. باآموزهایی که از لندن داده شده بود . دشمن در پی وسیله‌ای بود که شاه را بسختی برانگیزد، به‌خشم بیاورد و از این‌جنگ اعصاب، جنگ واقعی بوجود آورد . درشرق هیچ وسیله‌ای برای جنگ اعصاب بهتر از مسائل عرضی و ناهوشی نیست.

موری وقتی بعنوان سفیر وارد ایران می‌شود که تاسون مقدمات این جنگ اعصاب را از هر جهت فراهم کرده بود، با اینکه پیش‌بینی میشد بر اثر آمدن موری بجای تاسون کار رو باصلاح برود ولی برای انجام نقشه‌های مورد نظر بقول **اعتماد الدوله** ( زیر سر سفیر را چنان بلند کردند؟) او با شدت بیشتر به حمایت پروین خانم و میرزا هاشم برخاست بقول **حقایق نگار** (موری مروحه‌چنبان (بادبزن) فتنه و فساد شد) دولت ایران رسماً از سفارت خواست میرزا هاشم نوری را که مستخدم دولت ایران است از کار برکنار سازد، زن او را که خواهر زن شاه است از سفارت دور کند.

سفیر جواب سر بالا میدهد، در نتیجه شاه مجبور می‌شود بوسیله برادر پروین او را به خارج سفارت بکشاند. این عمل هوای طوفانی روابط دودولت را تیره‌تر می‌کند موری ضمن اعتراض شدید از دولت ایران می‌خواهد پروین خانم را آورده در سفارت تحویل میرزا هاشم و در حقیقت تاسون و موری بدهند. با استخدام میرزاهاشم نیز موافقت شود.

شاه برای حل قضایا و رضی کردن سفیر و میرزاهاشم و پروین خانم حاضر می‌شود (چهارصد تومان واجب دو ساله میرزاهاشم را که پیش دیوان است برات آن صادر شده است اگر چه در این دو سال در بست سفارت بوده است و خدمتی به دیوان نکرده است که مستحق واجب باشد اما محض خواهش سفارت این چهارصد تومان به او داده شود و سیصد تومان هم از جوه هوایی بملاحظه پریشانی و مقروضی؟ که در این مدت از برای او حاصل شده است علاوه به او داده شود ، بیاید سر خدمت خودش از برای اطمینان او هم کاغذی بشوهرش می‌نویسم و مهر می‌کنم و قسم در آن یاد میکنم که به او اذیتی وارد نیاید و بعد از بیرون آمدن التزامی بدهد و تعهد نماید که زوجه خود را حفظ نماید نه خودش بجای نامناسب او را ببرد و نه بگذارد خودش او بجای نامناسب

۱ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد ۲ / ۵۱۹

۲ - روضه الصفا جلد دهم

۳ - حقایق الاخبار ناصری ۱۶۲



برود زوجه او هم باو تسلیم خواهد شد و اگر میل دارد از تهران به ولایت دیگر برود و در آنجا مشغول خدمت باشد غیر از شیراز و تبریز بهر جایی که میخواهد برود و هم منصب او زیاد میشود که سالی دو بیست تومان از خودش به او بدهد که در عرض سال پانصد تومان به او برسد وزن او هم در صورت بردن از شهر بلا شرط باو تسلیم می شود که بسا خودش بیرون برود. ۱۰۰۰

ولی این گذشته ها کاری از پیش نمی برد ، نمایندگان و سفیران مقیم ایران منجمه موسیو بوره M. Bourée و حیدر افندی خیلی میکوشند کار را از طریق مسالمت جوابانه حل کنند ولی چون برنامه ایجاد جنگ اعصاب بود اقدامات بی ثمر و بی نتیجه می شود.

شاه در نامه ۲۶ نوامبر ۱۸۸۵ بالصراحه به میرزا سعیدخان هوتن لملک مینویسد: ( قصد مری اینست که خواهر زن ما را بزور ببرد فرمان اینست که ما تن باین خفت و خواری نباید بدهیم و نمی گذاریم که آن زن را ببرند. )

استخدام	اسناد و مدارك موجود كاملا این واقعت را نشان میدهد ششم
بخاطر زنش	پی بهانه می گشت، يك مرد پست و بی حمیت بمانند میرزاهاشم ، این بهانه را بدست دشمن داد.

در تمام گزارشات و نظرات موضوع خود میرزاهاشم و استخدام او تحت الشعاع روابط زنش با سفارت است ، بجهت اینکه میخواهند جنگ اعصاب ایجاد کنند. ژنرال سایکس می نویسد ( سفیر بریتانیا میرزا را محض خاطر زنش نگاه داشته است ) واتسون میگوید ( آقای مری ... اظهار داشت که وزیر مختار و سلف او هر دو میرزا را برای خاطر زنش استخدام کرده بودند ) صدراعظم خود می نویسد ( علت استخدام میرزاهاشم از طرف مستر تامسون این بوده که مشارالیه بازوجه وی روابط نامشروع داشته است ) ( خود سفیر انگلیس در گفتگویی با بوره سفیر کمپور فرانسه اظهار میدارد که که البته تامسن کاردار سفارت نسبت به زن میرزاهاشم نظری داشته لیکن بمنظور خود

۱ - نامه آقاخان صدراعظم ربیع الاول ۱۲۷۲ ( حقوق بگیران انگلیس در ایران ۳۰۶ )

۲ - اسناد بایگانی انگلستان نقل از کتاب ( حقوق بگیران ۲۹۷ )

۳ - تاریخ ایران جلد ۲ صفحه ۵۴۳

۴ - تاریخ قاجاریه ۳۹۳-۳۹۲

۵ - جنگ انگلیس و ایران ۴۷

نرسیده است سفیر انگلیس این جمله را بالحن استهزا آمیزی گفته تا موفقیت خود را در همان قضیه نشان دهد<sup>(۱)</sup>

بطوریکه دیدید دولت ایران برای حل موضوع پیشگام می‌شود بشرطی که میرزاهاشم (تمهد نماید که زوجه خود را حفظ کند و نه خودش بجای نامناسب او را ببرد و نه بگذارد خود او بجای نامناسب برود<sup>(۲)</sup>)  
خوب توجه کنید این آقای خوش غیرت مثل اینکه خودش هم زنش را بجای نامناسب می‌برد.

البته بقول قدیمی‌ها: مرگ فقرا و جرم اقویا صدا ندارد اگر اینکار را يك آدم عادی و از لایه‌های سوم اجتماع انجام دهد فوراً به اولقی با پساوند (.... کش، .... کش) می‌دهند. ولی حال که سخن بدینجا رسید از مولانا عبید زاکانی بزرگ طنزگوی ضد اشراف ادبیات ایران باید یاد شود، او که به کارا کتر طبقه فرمانروای ما وارد بوده است در اخلاق الاشراف خود می‌گوید :

از رشته بحث بدور افتادیم در برابر پیشنهاد دولت، موری با  
هیئتی  
یکدندگی پروین خانم را طلب میکند (لازمه هر گونه راه حل را  
دیرزی  
این میدانند که زن میرزاهاشم را نزد شوهرش بفرستند<sup>(۳)</sup>)  
( و اگر چه زوجه میرزاهاشم تسلیم نشود دولت انگلیس بیرق را خوابانیده قطع مرادده  
خواهد کرد<sup>(۴)</sup>) در چنین حالت تاریخ، بشریت، اخلاق، شرافت چه کسی را محکوم  
می‌کند.

انگلستان یا ایران.

در چنین شرایطی که حیثیت يك ملت ملوك شده است این گریه لافونتن از قلم  
لرد کالار فدون می‌نویسد (دولت انگلیس بیش از این نمی‌تواند منجمل بی‌حرمتی‌ها  
خسارتها از دولت ایران شود. ۵)

۱ - بایگانی وزارت خارجه فرانسه (حقوق بگیران ۲۹۷)

۲ - تاریخ قاجاریه ۳۹۲

۳ - سیاستگران قاجار ۳۶

۴ - جنک انگلیس و ایران نقل از مخزن الوقایع ۴۸

۵ - بایگانی راکد وزارت امور خارجه دهم اکتبر ۱۸۵۶ ( از کتاب حقوق

بگیران ۲۰۴)

راستی زهی وقاحت و بیشرمی! به کی بیحرمتی شده است به ایران یا انگلیس؟  
 جنگ اعصاب به اوج خود می‌رسد، انگلستان از آن بهره برداری میکند در  
 ربیع الاول ۱۲۷۲ سفارت بریتانیا التیماتوم میدهد اگر تا دوازده روز پروین خانم آزاد نشود  
 پرچم بریتانیا خوابانده خواهد شد، روابط قطع خواهد گردید.  
 بدنبال این التیماتوم در پنجم دسامبر ۱۸۵۵ (۲۵ ربیع اول ۱۲۷۲) باهم خوردن  
 روابط رسمی دولتین وزیر مختار انگلیس تهران را ترک میکنند.

**پرچم انگلیس**  
**چرا خوابانده شد!**  
 میرزاهاشم نوری خود را يك ایرانی آنهام خویشاوند نزدیک  
 شاه میدانست، چنین کس اگر دارای رنگ ملیت و غیرت می بود اولاً  
 هرگز حاشر نمیشد زنش را که خواهر زن شاه است اینجا و آنجا  
 و (به سفارت بیگانه) ببرد. و سپس خود بجهت کمی حقوق دولتی از عشاق زنش استفاده کند  
 به استخدام و منشیگری سفارت درآید.

در درجه دوم وقتی موضوع راز روابط زنش را با بیگانگان بدین آشکارا و رسوائی  
 همگانی دید نمیبایست باز در خدمت بیگانه میماند تا چه رسد از آنان بخواهد زنش را به سفارت  
 بازگرداند. دست آخر وقتی میدید دولت از لحاظ تأمین مالی و مقامی چه آوانسی به او  
 میدهد نمیبایست لحظه ای درنگ میکرد به آبروریزی میپرداخت. بقول کنت دوگوبینو  
 (در دست آخر بخواهد بسفارت فرانسه و عثمانی برود)

میرزاهاشم نوری آدمی آگاه و وارد به مسائل سیاسی بود، وقتی میدید کار کوچک او  
 دارد چه زحماتی برای دولت و ملت بوجود می آورد نباید هرگز تن به حوادثی میداد که  
 زیانهای آن دیگر قابل جبران نبود. مگر اینکه کار خود میرزاهاشم را ساده و سرسری  
 نگیریم او را عامل و مهرهای آگاه برای نقشهها بدانیم، چنانچه راین پزوهشگر نامور  
 (میرزاهاشم را مأمور مخفی و حقوق بگیر بریتانیا معرفی میکند) محمود محمود در باره این  
 قطع رابطه می نویسد: (برای قطع روابط سیاسی بین دولتین ایران و انگلیس سوابقی موجود بود  
 که در این تاریخ دولت انگلیس برای پیشرفت سیاست شرقی خود لازم میدانست بسا دولت  
 ایران دست و پنجه نرم کند و آن نفوذ مادی و معنوی که دولت ایران در ممالک آسیای مرکزی  
 داشت از بین ببرد).<sup>۲</sup>

در اینجا مجال شرح نقشه‌های ایران بر باد ده ویسکونت پالمستون  
 Viscount Palmersotn و لرد دال هوسی Lord Dalhousie فرمانروای

۱ - گزارش ۱۹ نوامبر ۱۸۵۶ از آرشیو وزارت خارجه فرانسه

۲ - حقوق بگیران انگلیس ۲۶۰

۳ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ج ۳/ ۵۲۷

هند و مأموران زبردست انتلیجنت سرویس، سر جان لارنس Sir John Lawrence  
لرد رابرت Lord Robert و هربرت ادوارد Herbert Edwards  
و دست آموز استعمار در افغانستان دوست محمد خان نیست.

**قرارداد ننگین**  
حوادث برای بهره برداری از قطع رابطه و تدارك حالت جنگ  
بزوری پیش رفت در اول نوامبر ۱۸۵۶ ( ربیع الاول ۱۲۷۳ )  
انگلستان بدولت ایران اعلان جنگ داد، مسئله عقب کشیدن قوای  
پاریس  
فاتح حسام السلطنه دهرات مطرح گردید، جزیره خارک و بوشهر و محمره  
بتصرف درآمد. عمال استعمار و خاندانهای خیانتگر در جنوب درسپردن دهلیزهای ایران به  
ارباب کمک شایان کردند، ایران ناگزیر تن به تسلیم داد، در مارس ۱۸۵۷ قرارداد صلح پاریس  
امضاء شد.

این قرارداد بر ننگ بدست و امضای فروخ امین الدوله ( ابوطالب غفاری ) و  
میرزا ملکم دو عضو لژ گرانداوریان ، بر ایران تحمیل شد ، از اینکار چنان دل شاه بدرد  
می آید که شاه در باره خیانت امین الدوله می نویسد (از این مرحله تاقیامت خواهم سوخت )  
( بهر حال آنچه را که دولت روس در سال ۱۸۲۸ میلادی ( ۱۲۴۳ ) بموجب معاهده  
ترکمانچای پس از ۲۵ سال جنگ بدست آورده بود انگلیسها نیز بعد از بیست و پنج سال کشمکش  
و مبارزه و جنگ و خونریزی در سال ۱۸۵۷ م. ( ۱۲۷۳ ه . ق . ) بموجب معاهده  
پاریس بدست آوردند ) روسها قفقاز و انگلیسها افغانستان و هرات را بردند .

بر اساس ماده ۵ قرارداد عمال و دست آموزهای استعمار در ایران ( از هر گونه زحمت  
و اذیت مأمون و محفوظ شدند ) باماده ۶ ( ما از هر گونه ادعا نسبت به خاک هرات و  
افغانستان محروم ماندیم و حق نداریم در امور افغانستان مداخله کنیم ) بر اساس ماده ۱۰  
( دولت ایران قبول می نماید بامعذرت و تشریفات همینه سفیر ... را بپذیرد ) و اما جالب تر  
از همه ماده ۱۱ ماده پروین خانم در این قرارداد است که ( هر تبقیه ایرانی یا رعایای سایر  
دول که تازمان حرکت سفارت انگلیس از تهران در تحت حمایت انگلیس بوده از آن بیعد  
ترک آنرا ننموده اند دعاوی و ادعایی به دولت علیه داشته باشند مأمورین مزبور به آن هم  
رسیدگی و حکم خواهند داد ) بطور قطع دعاوی میرزاهاشم نوری و پروین خانم نیز مشمول این  
این ماده است و یا بهتر بگویم این ماده را برای آنها گذاشته اند. حال به بینم سفیر کبیر رانده  
شده و پشتیبان این دو تن شریف! چگونه بر سر مأموریت خود آمد.

1 - OR. 11665 - Pso/6394 - B.M.

۲ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد ۲ / ۵۳۶

## پیشواز شرم آور

در ذیقعدہ ۱۲۷۳ ( ۱۸۵۷ م ) مستر موری باجلال وشکوه خاص وسرافرازی واردخاک ایران شد، در کرمانشاه عمادالدوله ( امامقلی میرزا دولتشاهی ) به پیشواز آوردت. درخارج دارالخلافه حاجب الدوله ( حاج علیخان اعتمادمقدم ) سراپرده ویژه ای برای او برپا کرد، سیف الملک ( عباسقلی خواجه نوری ) ، وزیر نظام ( فضل الله خواجه نوری ) و سایر شخصیت های صدارت به استقبال سفیر شتافتند، با چهارصد سرباز وشاطر وفراشان وغلامان واسبان زرین لکام وارد تهرانش کردند، سفیر را با این شکوه از کوی وبرزن ( تاسفارتخانه خاص انگلیس با عزتی لایق وحشمتی فائق عبور دادند ) صدراعظم نوکر مآب خوانهای حلویات بمبارکی ورود بدان مجلس فرستاد. اعتمادالدوله نوری خیر مقدم گفت... شاه اسبی باجل زر بقت و افساری که زنجیرش از زر بود برای سفیر فرستاد.

بلی ، اینچنین بدست میرزاهاشم نوری اسفندیاری یکی از افراد الیکارشی ایران بزرگترین خیانت ها، وقاحتها، بستی ها وی آبروئیها انجام گرفت، لابد پروین خانم همچنان درسفارت باقی ماند و اگر هم این همه بازیها سرلحاف ملانصرالدین بود دشمن پیروز شد، ایران بخاطر یک مرد بی حمیت در برابر استعمار بزانو درآمد.



ماهیت حکومت در ایران زورگویی ،  
خودخواهی و ناپایداریست؛ طبعاً اعمال  
دستگاه از این مختصات خارج نیستند.

جیمس فریزر \*

### سردار نصرت (حسین اسفندیاری)

سردار نصرت پسر وکیل الملک دوم (مرتضی قلی اسفندیاری) متولد ۱۲۸۱ هـ.ق (۱۷۶۴ م)، یکی از رجال معروف اواخر و اوایل دوران مشروطیت و قدرتمندترین افراد خاندان اسفندیاری در قرن هجده در کرمان بوده است، وی ابتدا رئیس پست کرمان، رئیس توپخانه کرمان و بلوچستان سپس با دریافت لقب عدل السلطنه رئیس قوای نظامی این حدود میشود، ۱۸ سال عهده دار این پست بوده است، سپس معاون حکمران و بعد بالقب سردار نصرت فرمانروای کرمان و بلوچستان میشود و با بقول یحیی ابن احمد کرمانی ( جمله الملک کرمان و شخص اول محسوب میگردد )<sup>(۱)</sup>.

---

\* **Travels and Adventures In Persian, Provinces**

۱ - فرماندهان کرمان، عکسی، کتابخانه مرکزی دانشگاه، تهران صفحه ۳۶

سردار نصرت از رجال خدعه گر و دسیسه باز میبود و برای تنفیذ قدرت خاندان (اسفندیاری و وکیللی) به انواع شیوه های ماکیاولیستی و ضد انسانی دست میزد، تا سرانجام اختیار دار کل کرمان و بلوچستان میشود.

یکی از خاندان های نیرومند و کهن کرمان خاندان ابراهیمی است که نیای نخست آنان **ابراهیم خان ظهیر الدوله** (فرزند مهدیقلی قاجار پسرعمو، داماد، پسر خوانده فتحعلیشاه) میبود. یکی از کارهای خاندان اسفندیاری کاهش نفوذ این خاندان میبود، تا بتواند نفوذ محلی و سیاسی بیشتری در کرمان داشته باشند.

در ۱۳۲۲ حکمران کرمان با **رکن الدوله** و همه کاره او **محمد امیر الامراء** نواده ابراهیم ظهیر الدوله و (نیای خاندان امیر ابراهیمی) میبود. امیر الامراء قاپ رکن الدوله را دزدیده بعنوان جمع آوری مالیات دولت همه کاره کرمان میشود و چون شیخ محمدخان رئیس خاندان ابراهیمی و پیشوای شیخیان، پسرعموی امیر الامراء نیز قدرت قابل توجهی در کرمان داشت از وحدت قدرت سیاسی و مذهبی آنان مخالفان ب فکر نابود ساختن قدرت حریف می افتند.

خاندان اسفندیاری سر دسته مخالفان، وقتی در چنین موقع که راه خود را پس معرکه می بینند و یا بقول **ناظم الاسلام** (می بینند از این نمد کلاهی ندارند و از این خرمن خوشه ای نبردند در صدمی آیند که این شالوده را بهم ریزند) به پیشنهاد امیر شوکت عموی سردار نصرت جنگ شیخی و شیعی راه می اندازند.

**حاکم شیخی** در این موقع آخوند ماجراجویی بنام شیخ شمشیری در کرمان پیدا میشود که در بالای منابر به آشوبگری و شورش طلبی **شیخی نمینخواهیم** می پردازد. سردار نصرت از این وسیله برای افتتاح جبهه جنگ شیعه و شیخی استفاده میکند.

همزمان با این تحریکات **آیه الله محمد رضا گرمانی** یکی از اعضاء خاندان نیکنام روحانی کرمان، یکی از شاگردان **ملا کاظم خراسانی** از عراق به کرمان می آید؛ این خاندان روحانی بجهت بی احترامی خاندان ابراهیمی به پدر آیه الله از دیر زمان بسا خاندان شیخی میانه خوبی نداشت و چون خاندان اسفندیاری میدانستند آیه الله تحت تأثیر **ملا کاظم خراسانی** دارای اندیشه های روشن و ضد خود کامگی است و با بر نامه وسیع و دقیق



ذو روبر او را گرفتند، شیخ شمشیری و مجتهد کرمانی را با هم مربوط کردند، از این همبستگی بسود خود بهره بردند. هیجان عمومی علیه دولتیان با صدور حکم تکفیر از طرف یکی از روحانیون صادر میشود، در اندک مدتی دشمنی‌ها شکل می‌گیرد، بیکبار مردم راه می‌افتند شعاری دهند: (حاکم شیخی نمی‌خواهیم، وزیر شیخی نمی‌خواهیم)<sup>۲</sup>

مردم ناآگاه و با ایمان بچنگ (رکن الدوله و امیرالامراء) گروه دولتی کرمان می‌روند، آشوب و شورش، جنگ و جدال بالا می‌گیرد، باقر بانی (چهل مجروح و چند مقتول)<sup>۱</sup> حکمران برکنار (خوانین و کیلی مظفر و منصور و غالب)<sup>۲</sup> میشوند، ظفر السلطنه (عزیزاله قاجار) بحکمرانی کرمان تعیین می‌گردد.

با اینکه سردار نصرت پسر وکیل‌الملک رئیس قشون و دستیار حاکم میشود، ولی خاندان وکیل‌و اسفندیاری ول کن معامله نبودند، می‌خواستند پوزه شاهزادگان اعزای قاجار را چنان بختک بمانند که آنان باردیگر بهسوس ائتلاف با خاندان قاجار کرمانی (ابراهیمی‌ها) نیفتند.

بظاهر خاندان اسفندیاری خود را آرام و بی‌نقشه نشان دادند (سردار نصرت و برادرش **عبدالسلطان** به‌خانه‌خاح محمدخان ابراهیمی رئیس شیخیه آمدند، ضمن عذرخواهی گفتند، مقصود ما از کار افتادن امیرالامراء بود)<sup>۴</sup>

ولی در باطن نظرشان این بود این شاهزاده را نیز رسوا و از کرمان برانند، دوباره حرکتهای و تظاهرات شکل می‌گیرد، این بار مردم را بارنگ دیگر و با عنوان خشکه مقدسی حمله به‌خانه یهودیان و بهم ریختن بساط می‌فروشی و شرا بخوارگی، به‌کوی و برزن‌ها میکشاند، آیه‌الله میرزا محمد رضا که فتوحات گذشته زیر دندانش مزه‌کرده بود بی‌آنکه به‌شناسائی تحریک‌کنندگان آگاهی یابد، به‌کنه نقشه‌های اسفندیاریها و سردار نصرت بیندیشد، آلت دست بازیگران سیاست قرار می‌گیرد، براسب نخوت و قدرت می‌نشیند بیمها با می‌تازد. در اینجا ما مجال شرح این رویداد را بتفصیل نداریم، انشاءالله در بخش (خاندان ابراهیمی) به‌روشن کردن کامل این حوادث خواهیم پرداخت. خاندان اسفندیاری، سردار نصرت رئیس قشون کرمان، آیه‌الله را روبروی ظفر السلطنه قرار میدهند با مبادله پیکها و پیغام‌ها، تحریف و تغییر گفته‌ها کار بجائی میرسد که یکروز مردم عصبانی و تحریک شده و عامی با تظاهرات وسیع به‌طرف فرمانروائی راه می‌افتند. در این ساعات سردار نصرت

---

۱ - روزنامه اتحادملی شماره ۳۳۰ (۹ شهریور ۱۳۳۳)

۲ تا ۴ - روزنامه اتحادملی شماره ۳۳۱

رئیس قشون کرمان غیبتش میزند و همینکه از طرف ظفرالسلطنه دستور حمله و یورش و کشتار صادر میگردد وی برای گل آلود کردن هرچه بیشتر آب سیاست و بدست آوردن ماهی قدرت پیدا می‌شود، تیراندازی، کشت و کشتار، غارت و چپاول حمله با شمشیر و قمه به مردم و تیراندازی بسوی زنان و کودکان شروع می‌شود (چهار کشته گروهی زخمی میشوند) بالاخره جویندگان بازار آشفتنگی کار را بجائی میرسانند که ملامحمد رضا کرمانی و چندتن دیگر از روحانیون را بابتی احترامی به نزد ظفرالسلطنه میبرند، بدستور حکمران آنها را بفلك می‌بندند، **مجتهد کرمانی را بفلك بستند** چوب برپایشان میزنند و سپس بدستور شاهزاده، مجتهد کرمانی را به نصرت آباد تبعید میکنند.

همینکه طوفانها فرو می‌نشینند، عقل بر احساسات چیره میگردد آیه‌اله متوجه اشتباهات خود و دشمنان دوست نما می‌شود. در سفر تبعید وقتی اسفند یار خان پچاقچی سردار کرمانی بعنوان دلسوزی از آیه‌اله سبب این تحریکات و تظاهرات را می‌پرسد آخوند پاسخ میدهد (چه بکنم والله وبالله من تقصیر نداشتم و ندارم!

حال که گذشت و کار منم باینجا رسید، ولی خدا گواه است من کاری نکردم همه را اولاد محمد اسماعیل و کیل الملك کردند، خدا آنها را مأخذه کند، در حق من کسی این دشمنی را نکرد مگر عدل السلطنه، تا ما را به روز سیاه نشانید، نمیدانم، چه عداوت بسا من داشت.

جمیع اینکارها از روز اول تقصیر او بود و او را باین حرکات و اادار کرد والا به مخیله من چنین کارها نمیکذشت. عدل السلطنه «سردار نصرت» تمام مقصودش پیشرفت سیاست و کار خوش بود، مرا جلو انداخت و روز گارم را بدینجا رسانید، حتی همین دیروز صبح که والی فرستاد پیش من که بستی‌ها را بدهم، والله خودم خیال داشتم آنها را بفرستم، ولی عدل السلطنه چند مرتبه آدم فرستاد که مبادا بستی‌ها را بدهی و خود را سبک و خفیف کنی، ترس و بوالی جواب سخت بده. (۲۰)

با اینکه پیش از این حوادث روحانیون تهران همه از آیه‌اله طباطبائی یا شیخ فضل‌اله نوری: ملا کاظم یزدی سپارش آرامش طلبی و همزیستی بادولتیان و شیخیان را به آیه‌الله داده بودند ولی بهر صورت کار بجای بدی رسید و چون این روزها قدرت

۱ - روزنامه اتحادملی شماره ۳۴۳

۲ - روزنامه اتحادملی شماره ۳۴۴ - ۱۶ آذر ۱۳۳۳

افزاینده روحانیون سیاسی و آزادیخواهان در تهران بر هر نیروی برتری داشت ، بر اثر اعتراضات و تظاهرات تهران ظفر السلطنه از کار برکنار شد. تنها کسی که از این حوادث سود برد **عبدالسلطنه** (حسین اسفندیاری) بود که بجهت عدم تشدد در آزار مردم و خودداری از شرکت فعالانه در کشتار، مورد قدردانی دولت و ملت قرار گرفت و بعنوان لیاقت و کردارانی و شایستگی در امور حکومت لقب سردار نصرت می‌یابد، دستیار و در واقع همه‌کاره کرمان می‌شود .

**شغالان استبداد** سود بزرگ دیگری که سردار نصرت از این رویداد برد بسا خون مردم خود را رنگ آمیزی کرد به رنگ روز و به پوست دموکراسی درآمد.

دوره آزادیخواهی شروع شده بود شغالان همه در خم می‌رفتند خود را می‌آراستند که ( این منم طاووس علیین شده ) بنابراین سردار نصرت نیز بمنظور استفاده از این وسیله هواخواه مشروطه و آزادی شد.

و اما از زاویه منافع امپریالیسم، از این رویداد جناح اصیل دینی آخوند محمد رضا کرمانی که خاندانی نیکنام و ضد استعمار بود از گردونه خارج شد، شیخ به گوشتی گردید، تا بهتر در اختیار باشند. و از سوئی خاندان خوش رابطه! اسفندیاری تقویت شد تا در حوادث آینده نقش خود را بخوبی ایفاء کنند. سردار نصرت که بلواها را با پنجا رسانیده بود بهتر از هر کس از آن بسود خویش بهره‌برداری کرد.

**توطئه برکناری** **کتاب آبی انگلیس** در همین اوان در بساره او و قدرت و شخصیتش چنین می‌نویسد ( در واقع تمام مشاغل اصلی در دست سردار نصرت است چه معاون والی ، رئیس عدلیه ، فرمانده قشون می‌باشد. ) سر جرج بارد کلی در گزارش ۲۰۹ - ۱۹۱۰ از مساعدت سردار نصرت اظهار امتنان می‌کند (۱) ولی تحریکات وی بهمین جا پایان نمی‌پذیرد او همواره موی دماغ مأموران و حکمرانان اعزامی می‌بود.

در سال ۱۳۳۰ **امیر اعظم** ( نصرت‌الله عضدی ) حکمران کرمان و سردار نصرت نایب‌الایاله می‌شود . ولی باز سردار نصرت دست بتحریرک میزند، مأموران کرمانی را که همه

---

۱ - کتاب آبی ، ضمیمه جلد ۲ - ۴۵۶ - ۴۵۵

۲ - کتاب آبی ج ۱ ص ۱۵۱ - ۱۲۸

با او سر و سر داشتند به خرابکاری و کارشکنی و ایجاد ناامنی می‌پردازند، بطوریکه ما مورخان رسمی بریتانیا **کلنل همیک فنسول کرمان و سرو والتر تدملی** سفیر کبیر انگلستان در ایران در گزارش ( ۱۴ مه ۱۹۱۲ و ۱۵ مه ۱۹۱۲ ) خود به سرادوار گری سردار نصرت را عامل آنتریکها و تحریکات علیه حکمران معرفی میکنند<sup>۱</sup>

سردار نصرت که خود از کرمان خارج بتهران می‌رود، بادست‌یاران و نوکران خود جبهه گسترده و خطرناکی علیه امیراعظم بوجود می‌آورد. دو کرانها نیز به مخالفان می‌پیوندند، مخالفان سر از فرمان دولت برمی‌تابند، بسوی کرمان راه می‌افتند، شهر را مورد تهدید قرار میدهند، بطوریکه امیراعظم از ترس تصمیم می‌گیرد به سفارتخانه انگلستان پناهنده شود یا کرمان را ترک کند. گزارش سیاسی سفارتخانه حاکیست این تحریکات از سوی خاندان اسفندیاری است (برای اینکه آنها مخالف با بودن حکمران مقتدری در کرمان می‌باشند)<sup>۲</sup> بالاخره کار امیراعظم و شورشیان بچنگ و جدال، کشتار رسید، درست در لحظاتی که والی بر مقام متزلزل خود تثبیت گردید، اوضاع آرام شد. (چون ماده اغتشاش غلیظ شده بود اقدامات سردار نصرت هم کار خود را کرد)<sup>۳</sup>

امیراعظم برکنار بجایش **امیر مقیم** (لطفعلی بختیاری) پدربزرگ (سپهبد تیه‌ور بختیار) به کرمان رهسپار شد.

در این لحظات حساس و بحرانی خاندان اسفندیاری همراهان **لاله‌های خونین** انقلابی خود را دل‌میکنند، به دولتمیان می‌پیوندند، بیرحمانه پر بوسه‌ترین و سرخ‌ترین لاله‌های کرمان را پر پر می‌کنند. **نرماشیر**

این حوادث با این تراژدی اندوه‌خیز انجام پذیرفت: **(میرزا حسین رئیس، مرد آزادیخواه روشندل، و یار وفادارش، لاله دشتهای نرماشیر یعنی رفعت نظام جوان را بردار کشیدند و داستان این دو بدین نحو پایان یافت<sup>۴</sup>)**

به پای لاله کد امین شهید مد فونست  
که از لحد به در افتاده گوشه کفنش<sup>۵</sup>

ولی در آن محیط پر ترور و خفقان آمیز مردم آزاده و حقشناس کرمان آنان را فراموش

۱ - کتاب آبی ج ۶ ص ۲۹۳

۲ - کتاب آبی ج ۶ ص ۴۳۴

۳ - پیغمبر دزدان ۴۷

نگردند، برای شهیدان سوگواری نمودند، آنان داستاوندند و به نیکی یاد کردند و شمار دادند: ( باید بنگرئیم بر آنان که نهال آزادی را با خون خود آبیاری کردند )<sup>۱</sup> اما در این ماجرا آنهایی که بهره کامل می بردند خاندان اسفندیاری و بویژه سردار نصرت است که اندکی بعد اختیاردار مطلق کرمان می شود از این بیمه او را ( هاون سنگین کرمان ) می نامند چه ( سردار نصرت همچنان هاون بزرگه میباشد که جابجا کردنش مشکل است در خانه می ماند )<sup>۲</sup> .

**سرکلارمونت اسکریبن** نماینده سیاسی بریتانیا در سالهای بعد شیوه ویژه سردار نصرت را در افزایش قدرت محلی ، پولستانی و گرد آوردن ثروت چنین می نویسد ( از آنجائیکه سردار نصرت خود کرمانی بود نمی توانست رفتاری در پیش گیرد که نزد مردم کرمان زیاده غیر محبوب شود و وجهه خویش را از دست بدهد ، اما چون چنان رفتاری برایش مقرون به صرفه نبود باامتناع از پرداخت مالیات املاک وسیع خویش، فروش مشاغل کم اهمیت، استفاده آزادانه از بودجه قشون ، ضررهای حاصله را جبران میکرد . از لحاظ مردم کرمان سردار نصرت خود را قهرمان مبارزه برضد حرص و آاز مأموران اعزامی تهران که در رأس آنان والی قرارداداشت نشان میداد . والی نیز سردار نصرت را بحق خدمتگزار خویش میدانست ازاینرو کمتر میان آنان شکر آب میشد.

باین ترتیب مقامات رسمی کرمان به دودسته کاملاً متمایز تقسیم می شدند باند شاهزاده، باند سردار. این دو باند طی مدت اقامتشان در کرمان فقط یکبار هم باهم تشریک مساعی کردند و آن هنگامی بود که وزارت مالیه یکی از صاحب مناصبهای خویش را که بطور استثنائی مردی مقتدر و شرافتمند بود برای رسیدگی و تصفیه حساب متشوش مالیه کرمان از تهران به محل اعزام داشت نام این صاحب منصب آقا شجاع کردستانی بود...)

باتوجه بدین حقیقت که در تاریخ روابط سیاسی ایران و  
 انگلیس ما کمتر بیاد داریم انگلستان در ایران از شخصیتهای پاک  
 و پرهیزکار و باتقوا جانبداری کرده باشد قنصل انگلیس در این  
 مورد از شخصی بنام **سرگوردلوریمر** نام می برد که به کمک این  
**ناسیونالیستها**  
**و**  
**امپریالیستها**  
 مأمور پالکدارائی می شنا بدوازاو حمایت می کند<sup>۳</sup> ) و اما میدانیم به دنبال انقلاب مشروطیت

۱ - پینمبر دزدان ۴۷ و ۴۸

۲ - پینمبر دزدان ۵

۳ - جنگ جهانی در ایران ۶۸ - ۶۷

ایران و درگیری ملت ما با دو دیپلوماسی خشن شمال و جنوب جنگ جهانی شروع میشود. ملت ایران با استمتهائی که از این دو استعمار دیده بود دنباله وسیله ای میگشت شانه خود را از زیر بار تحمیلات استعمار برهاند.

در برابر این جهاد ملی عناصری مزدور در همه جا یافت شدند تن به نوکری بیگانه دادند و بجنگ ملت آمدند.

بحکم اینک (غریق بهر وسیله برای رهائی دست می یازد) وطنخواهان و گروههای ضد تزار است و ضد امپریالیست بسوی آلمانها که با انگلیس و روس می جنگیدند کشانده شدند تا شاید پس از سالیان دراز ایران را از مظالم روس و انگلیس برهاند.

در کرمان نیز این درگیری بین ناسیونالیستها و امپریالیستها آغاز شد، مردان دموکرات، جوانان وطنخواه، افسران حق طلب ژاندارمری و مردم غیور کرمان بسا **زوغمایر Zugmayer** مأمور پرکار و شجاع آلمانی جناح نیرومندی تشکیل دادند.

در رأس گروه امپریالیستهای انگلیسی سردار نصرت قرار **پاسدار**  
میگردد که بعداً با رسیدن ژنرال سایکس و تشکیل پلیس جنوب **استعمار**  
کرانههای خلیج فارس را برای اربابان قرق می کنند.

از اینرو می بینیم ژنرال سایکس در یادداشتهای و کتابهای متعدد خود از سردار نصرت بعنوان (دوست و همراه انگلستان) نام می برد و از کمکهای نظامی او در تهیه آذوقه و علیق برای ارتش انگلیس سپاسگذاری مینماید و می افزاید:

(سردار نصرت با عده ای از نجبای کرمان به استقبال ما آمد... شهر کرمان امن و امان شد، آشوب طلبان ناپدید گردیدند.)

بدیهیست طبق روال همیشگی امنیت بوسیله یک بیگانه اشغالگر، مهمان مزاحم و ناخوانده به آرامی صورت نمی گیرد، دنباله بر خودها، در گیریها و قربانها و حبس و تبعید و در بدریها کرمان آرام می شود.

ملیون از هواخواهی سردار نصرت بسیار خشمگین و ناراحت می بودند و همواره در کمین او بودند تا پاسدار استعمار جنوب را از میان بردارند. سایکس در همین مورد مینویسد خواستند با بمب دستی کار سردار نصرت را تمام کنند ولی اتفاقاً بمب به بعضی از همراهانش اصابت میکند، پنج تن از سوارانش بر اثر ضربات بمب جان می سپارند اسب سردار چهل پاره می شود ولی بقول سایکس (خود سردار با جراحت خفیفی از میان گردوغباری که فضا را تاریک

کرده بود گریخت<sup>۱</sup>) دکتر باستانی پاریزی این سوء قصد به سردار را احتمالا بانقلاب قتل این دوتن آزادبخواه میدانند<sup>۲</sup>)

سردار نصرت (حسین اسفندیاری) با آنهمه پیشنه‌های ضد ملی و امپریالیستی چون یکی از اعضاء کهن ونیرومند الیکارشی ایران می‌بود. پس از آرام‌شدن اوضاع کماکان بسا قدرت در کرمان بفرمانروائی خود ادامه میدهد و بمنوان پاداش خونهای پاک و داغ ریخته شده، در دوره ۵ قانون‌گذاری وارد کعبه ملت می‌شود، در ۱۷ آبان ۱۳۱۳ بدرو دزدنگی می‌گوید.

امیر شوکت پسر محمد اسماعیل وکیل‌الملک، برادر سردار نصرت، متنفذ و ملاک کرمان که مدتی (ضابط بلوکات بزرگ کرمان) و رئیس ژاندارمری کرمان و حکمران بلوچستان بود. **امیر شوکت (ولیعخان اسفندیاری)**

امیر شوکت مردی تند و درشت‌خو بود کردار و بدرفتار می‌بود، در رویدادهای بین سردار نصرت و حکمرانان وی بیشتر مأمور اجرای دستورات برادر بود. در جدال محلی بین شیخیان و متشرع او بابیرحمی مردم را به گلوله می‌بندد، سبب کشتار بیگناهان می‌شود. در حوادث مشروطیت او را متهم به حبس و سرک حاج ابراهیم دریم می‌نمایند (۳) بدستور او **خواجه محمد حسین پاریزی** را که سالها پیش به پسر امیر شوکت توهین کرده بود بسختی بچوبش بستند.

فرزندان سرشناس او **محمد باقر سالار احتشام**، **محمد ابراهیم سالار مقیم**، **محمد جواد محشم‌الملک** هستند.

امیر شوکت (محمد ولیعخان اسفندیاری) در سال ۱۲۵۲ هـ. ق (۱۸۳۶ م.) بدردود زندگی گفت.

محمد رضا اسفندیاری (عبدالسلطان) فرزند مرتضی قلی **عبدالسلطان**  
اسفندیاری (وکیل‌الملک ۲) خدمات دولتی خود را در ارتش شروع **محمد رضا**  
می‌کند مدتی حکمران کرمان و رئیس مرزبانی کرمان بوده است **اسفندیاری**  
**یحیی بن احمد کرمانی** معتقد است او نفوذ عجیبی در کرمان

۱ - سفرنامه سایکس ۲۱-۷۰، پیغمبر دزدان ۴۸

۲ - پیغمبر دزدان ۵۴

۳ تاریخ بیداری ایرانیان جلد ۲ صفحه ۲۶۹

۲ - پیغمبر دزدان ۴۸

داشت (کلیه امور مملکت با او بود) در مدت حکمرانی **آصف الدوله** (غلامرضا شاهسون) **حسام‌الملک قرآگوزلو**، **علاء‌الملک** (محمود دیبا) بمنوان رئیس قشون اختیاردار اصلی کرمان می‌بود. **سر والتر تنلی** سفیر کبیر انگلستان در گزارش ۷ اوت ۱۹۱۲ به **سر ادوارد گری** وزیر امور خارجه بریتانیا، عدل‌السلطان را متهم به تحریک ایلات درغارت کرمان می‌کند، درجای دیگر او را همکار برادرش در تحریکات علیه امیر اعظم معرفی می‌نماید (۲)

**وکیل‌الممالک ۲**  
**(محمد اسماعیل اسفندیاری)**  
 محمد اسماعیل اسفندیاری پسر فتح‌الملی‌خان اسفندیاری وکیل‌الممالک متولد ۲۷ جمادی‌الاول ۱۳۰۴ (۱۸۸۷ م.) که در آغاز لقب امیر احتشام داشت بعد ملقب به وکیل‌الممالک شد. مهمترین مشاغل وی چنین بوده است: منشی اول اداره



وکیل‌الممالک دوم

تحریرات روس در وزارت خارجه (۱۳۲۸ ه. ق.) کارگداز کرمان، کارگداز کرمانشاه، معاون حکمرانی کرمان، رئیس شعبه اجرائی محاکمات وزارت خارجه، در دوره ۵ مجلس ازیم بنمایندگی تعیین شد، خاندان اسفندیاری او را (ازمردان نامی ورجسال سیاسی وقت کشور ۲) میدانند، وی ملاک و زمیندار پرنفوذ کرمان می‌بود. وکیل‌الممالک ۲ دارای نشان‌های طلای علمی از درجه اول، نشان شیرو خورشید از درجه سوم است. (۳)

- ۱ - فرماندهان کرمان، نسخه عکسی ۵۴ تا ۵۰
- ۲ - کتاب آبی جلد ۶ صفحه ۲۳۸ و ۲۹۲
- ۳ - نمایندگان مجلس ۳۷۸
- ۴ - خاندان اسفندیاری ۹۹



**مرآت السلطنه**  
**(حسن مرآت**  
**اسفندیاری)**

می‌کند<sup>۱</sup>)

متولد ۱۳۰۳ هـ . ق. ( ۱۸۸۶ م . ) فرزند حسین سردار  
 نصرت، مدتی در کرمان ضابط و حکمران نواحی مختلف بوده است.  
 سپس فرمانده و سرتیب فوج کرمان می‌شود. یحیی بن احمد کرمانی  
 از شکوه و حشمت جشن عروسی او بهنگام حیات پسرش یاد



مرآت السلطنه

مرآت السلطنه از سیاستگران برجسته و  
 سرشناس کرمان در دوره معاصر بشمار میرفت.  
 مرآت السلطنه در دوره ۶ قانونگذاری از  
 رفسنجان و ادوار ۶ و ۷ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و  
 ۱۴ از سیرجان بنماینده کمی مجلس تعیین میگردد<sup>۲</sup>  
 وی عضو فراماسونری، لژ خیام و کوروش ( لژ  
 انگلیسی تابع قانون اساسی اسکاتلند ) بود<sup>۳</sup>

**مرآت اسفندیاری**  
**محسن**  
 محسن مرآت اسفندیاری پسر حسن مرآت السلطنه متولد  
 ۱۲۹۳ م . ( ۱۳۰۴ خ . ) دارای تحصیلات عالی ( لیسانس  
 رشته سیاسی از دانشکده لانک آیلند نیویورک )  
 در فروردین ۱۳۲۴ وارد خدمت دولت در وزارت خارجه می‌شود، مهمترین مشاغل او:  
 وابسته نمایندگی دائم در سازمان ملل ( ۱۳۲۷ ) دبیر دوم سفارت کبرای بغداد ( ۱۳۳۱ )  
 دبیر دوم نمایندگی دائمی سازمان ملل متحد ( ۱۳۳۲ )  
 نماینده مجلس شورای ملی در ادوار ۱۵ و ۱۸ و ۱۹ از کرمان و ۲۰ از سیرجان<sup>۴</sup>

۱ - فرماندهان کرمان ۵۴

۲ - نمایندگان مجلس ۲۹۵

۳ - فراموشخانه و فراماسونری در ایران جلد ۳ صفحه‌های ۶۷۲ - ۲۹۳ - ۲۷۱

۴ - نمایندگان مجلس ۲۹۵

عضو علی‌البدل در پانزدهمین دوره اجلاس هیئت عمومی سازمان ملل ۱۳۳۵، سفیر ایران در لهستان (۱۳۴۴ - ۱۳۴۰) سفیر ایران در اردن هاشمی (۱۳۴۴) سفیر ایران در آتوا (۱۳۴۹)<sup>۱</sup>

عبد السلطنه  
(عبدالله عدل  
اسفندیاری)

عبد السلطنه پسر حسین سردار نصرت متولد ۱۳۰۴ ه. ق. (۱۸۱۶ م.) که مهمترین مشاغل دولتی او: حکمران چیرف، فرماندار بهم، گاشان فرماندار کرمان، معاون استانداری هشتم، رئیس اداره کارگزینی وزارت کشور.

و در ادوار ۴ و ۱۵ بنماینده کی مجلس از سیرجان و بم تعیین می‌گردد منصور عدل اسفندیاری فرزند اوست.

عبد اسفندیاری  
منصور عدل اسفندیاری تاریخ تولد ۱۲۹۴ خ (۱۹۱۵ م.)  
پسر عدل السلطنه اسفندیاری، لیسانس رشته سیاسی از آمریکا تاریخ ورود بخدمت وزارت خارجه ۴۰/۴/۱۱ مهمترین مشاغل: وابسته سفارت کبرای شاهنشاهی در توکیو ۳۳/۹/۲۹ دبیر سوم سفارت شاهنشاهی در ورشو ۳۴/۱۰/۱۲ دبیر دوم سفارت شاهنشاهی در ورشو ۳۶/۱/۱ معاون اداره تابعیت ۳۸/۱/۱

اسفندیاری، عباس  
(لژیسیام)

پسر حشمت‌الله اسفندیاری وکیل الممالک متولد ۱۳۰۳ خ (۱۹۲۵ م.) دارای مدرک لیسانس رشته سیاسی از دانشکده حقوق تهران، ورود بخدمت وزارت خارجه ۲۷/۱/۱ مهمترین مشاغل: دبیر اول سفارت شاهنشاهی ایران در پاریس ۳۷/۱/۱۴

عضو هیات نمایندگی اجلاس هیئت ۱۷ سازمان ملل (۱۹۶۲ م.) ۱۳۴۱ خ (عضو فراماسونری) (لژیسیام، خطیب لژی، این لژی جزء لژیهای انگلیسی و تابع قانون اساسی اسکاتلند است)<sup>۲</sup>

۱ - مجله وزارت خارجه شماره ۱۱ (تیرماه ۱۳۳۹) صفحه ۷۹

۲ - نمایندگان مجلس ۲۹۵

۳ - مجله وزارت خارجه شماره ۷ سه‌ماه اول ۱۳۳۷ صفحه ۷۴

۴ - فراموشخانه فراماسونری در ایران جلد ۳ صفحه‌های ۲۹۵ - ۳۰۳

اسماعیل راغین پژوهشگر ضد استعمار از خاندان اسفندیاری در این سازمان نام ۵



عباس اسفندیاری

نفر دیگر را اینچنین یاد می‌کند :

( رضا اسفندیاری در لژ مولوی ،  
دکتر حسین اسفندیاری در لژ خیام ،  
دکتر امیر اسفندیاری در لژ مولوی، حسن  
مرات اسفندیاری در لژهای خیام و کورش  
( لژ انگلیسی تابع قانون اساسی اسکاتلند )  
و اسدالله یمن اسفندیاری در انجمن  
اخوت )<sup>۱</sup>

بنابراین شش نفر از افراد این خاندان  
عضو فراماسونری هستند که مجتمع آنان نیروی  
ویژه سیاسی باین خاندان میدهد.

دکتر اسفندیاری، دکتر اسفندیاری، متولد ۱۳۰۱ ه. ق. ( ۱۹۲۲ م. ) پسر  
محمدجواد محترم الممالک، ابتداء عوارذ خدمات دولتی در دادگستری  
ملک منصور می‌شود .

در سال ۱۳۴۱ ( ۱۹۶۲ م. ) به عضویت انجمن شهر کرمان تعیین می‌گردد، بر اثر خدمات  
مورد نظر ارتقاء می‌یابد، در ادوار ۲۱ و ۲۲ مجلس نمایندگان مردم کرمان تعیین میشود<sup>۲</sup>  
سپس در ۱۳۵۰ استاندار کرمانشاه میشود.

۱ - فراموشخانه و فراماسونری در ایران جلد ۳ صفحه‌های ۶۸۲ - ۵۰۳ - ۴۹۵

۲۴۳ - ۲۶۸

۲ - نمایندگان مجلس ۳۷۲

مظفر الممالك فرزند میرزا نبی اسفندیاری از متنفذان  
سرشناس و محلی و فئودالهای مازندران که به درجه سرتیپی و  
امیرنویانی میرسد.

مظفر الممالك

( محمد مهدی

اسفندیاری)

سالار حشمت فرزند میرزا نبی اسفندیاری فئودال معروف و  
محلی مازندران که دارای درجه سرتیپی نیز بوده است.

سالار حشمت

( غلامحسین

در سال ۱۲۰۸ بدرود زندگی می گوید سرهنگ  
ابوالحسن اسفندیاری ، محمد مهدی امیر مظفر برادران

اسفندیاری)

او هستند.

متولد ۱۳۱۳ ه . ق . ( ۱۸۹۶ م . ) فرزند مهدی امیر  
مظفر، از افسران برجسته شهربانی کل که مدتی عهده دار ریاست  
شهربانی کرمانشاه، خراسان بوده است.

سرهنگ اسفندیاری

فرج اله

سرهنگ احمد مظفر الممالك ، سلیمان ، نصرالله و نجات الله دیگر پسران

امیر مظفر هستند.

یکی دیگر از فرزندان محمدرضاخان و دیگر برادر قتلعلیخان  
کوه نور، میرزاهاشم اسفندیاری است که خودشاخه ای تشکیل میدهد  
بطوریکه در نمودار نسبی خواهیم دید بزرگان آن : علی ناظم الایاله  
احمد امیرمنتخب، ابوالحسن انتظام السلطان و ابراهیم اعظام السلطنه است .

نیما یوشیج

(علی اسفندیاری)

علی اسفندیاری (نیما یوشیج) شاعر نوپرداز، پسر ابراهیم اعظام السلطنه متنفذ معروف  
و ترقیخواه و کتاب دوست مازندران است.



انتظام السلطان اسفندیاری

در حکومت اشرافی فساد وقتی به  
منتهای درجه خود میرسد که اشرافیت  
موروثی شود.

منتسکیو \*

## شاخه مرکزی خاندان اسفندیاری

دیدیم یکی از فرزندان سرشناس رستم‌خان، آقاسی (عموی فتح‌علی‌خان کوه‌نور) می‌بود. آقاسی که از مأموران و برجستگان محلی در مالاندران بشمار میرفت چند فرزند داشت که نامدارترین آنان: حبیب‌الله‌خان، عبدالله‌خان و محمدرضاخان نوری اسفندیاری بود. منتخب‌الممالک اول نواده محمدرضاخان. منتخب‌الممالک دوم نماینده ادوار ۱۱ و ۱۲ مجلس از بابل فرزند منتخب‌الممالک اول است<sup>۱</sup> بارورترین ساقه‌های این شاخه عبدالله‌خان نوری است که از دیگر ساقه‌ها تنومندتر و پرت‌تر گردید، به تنهایی همین ساقه دارای

---

\* روح‌القوانین ۲۳۹

۱ - نمایندگان مجلس ۲۹۶

آنچنان برجستگان سیاسی هست که پانزده لقب سیاسی در نسلهای دوم و سوم این ساقه دیده می‌شود، فرزند برجسته عبدالله نوری (میرزا محمد نوری اسفندیازی) صدیق‌الملک پدر حسن محنت‌السلطنه است.

محمد نوری اسفندیاری فرزند عبدالله نوری اسفندیاری نواده  
صدیق‌الملک  
(محمد نوری اسفندیاری)  
آقاسی (پسر عموی فتح‌علی خان کوه نور) که به سال ۱۲۳۳ هـ. ق  
(۱۸۵۴ م.) پایجهان می‌گذارد، در زمان فتح‌علیشاه بسال  
۱۲۴۹ هـ. ق. وارد دربار عباس میرزا نایب‌السلطنه در تبریز  
می‌گردد، سپس عهده‌دار امور تحریر رسائل و بعد رئیس کابینه وزارت خارجه و بنوشته  
اعتمادالسلطنه (واسطه رجوع کل اجرا و جناب اشرف میشود) دکتر قاسم غنی شرح  
مفصلی در این باره نوشته است که مابعداً احوال صدیق‌الملک را از قلم او در اینجا می‌آوریم:  
(موقعیکه مرحوم میرزا سعیدخان انصاری به دبیری مهام خارجه معین شد، چون به مرحوم  
میرزا تقی‌خان امیر کبیر اظهار داشت که بتمنای از عهده این کار بر نمی‌آید و محتاج  
به معاونی است مرحوم امیر، میرزا محمد را که به امانت و کاردانی و درستی موصوف بود  
بهمکاری میرزا سعیدخان برگزید و او از ۱۲۶۷ در وزارت خارجه به منشی‌گری برقرار  
شد. در ۱۲۷۵ به ریاست دفاتر وزارت خارجه منصوب و به لقب رئیس ملقب گردید و در سال  
بعد که مرحوم میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک وزیر امور خارجه در رکاب شاه به گیلان رفت  
و به حکمرانی و نظم آن ایالت مأمور شد در تمام مدت غیبت او کفیل امور وزارت خارجه بود  
و نیز در سال ۱۲۸۸ که ناصرالدینشاه به عراق عرب و عتبات عزیمت نمود و مرحوم  
میرزا سعیدخان ملتزم رکاب شاه بود و در سال ۱۲۹۵ ملقب به (صدیق‌الملک) گردید و در  
سال ۱۲۹۷ بعد از انفصال مرحوم حاجی میرزا حسین خان سپهسالار از وزارت خارجه  
تا ورود مرحوم میرزا سعیدخان از مشهد به تهران و نیز در سال ۱۳۰۱ در خلال ناخوشی  
و فوت میرزا سعیدخان تا زمان نصب محمودخان ناصرالملک به وزارت خارجه کفالت  
وزارت خارجه به او مرجوع نمود.

در موقعیکه میرزا سعیدخان در مشهد بود ناصرالدینشاه حاج امین‌السلطنه را  
نزد صدیق‌الملک فرستاد که عهده‌دار وزارت خارجه گردد مرحوم صدیق‌الملک بیاس دوستی  
با میرزا سعیدخان و همکاری سالهای طولانی از قبول وزارت خارجه خودداری و به همان  
کفالت اکتفا کرد. اما مرحوم میرزا سعیدخان پس از مراجعت از مشهد چون او را مقرب  
درگاه شاه و رقیب خود میدید با او بنای بی‌مهری را گذاشت تا آنجا که دیگر او را در عزل  
و نصب مأمورین و سایر کارهای وزارت خارجه مورد مشاوره قرار نمی‌داد و غالب امور را  
بدون اطلاع او می‌گذراند. چندان که مرحوم صدیق‌الملک دل‌سرد شد و پس از آنکه مدتی

مريض و بسترى بود چندی هم تمارض نمود و از کار گناره جست . ولی ناصرالدینشاه از او دلجوئی نمود و دوباره او را به ادامه خدمت و ادا کرد.

در موقع گناره جوئی مرحوم میرزا محمد صدیق الملك ناصرالدینشاه امین حضرت را نزد او فرستاده احوالپرسی و تفقد کرده و ضمناً جو باشد که چه وقت بسر خدمت خود حاضر خواهد شد؟



صدیق الملك اسفندیاری

اصحاب  
صاحب الزمان

مرحوم میرزا محمدعریضه بخط خود بشاه نوشت که خلاصه آن اینست که می گوید دمن سالهای طولانی بوظایف دولتخواهی و نوکری قائم بوده و بدون هیچ عرض و استدعائی وظایف خود را انجام داده و هیچوقت از خدمت بنعمت نپرداخته ام اینک که پادشاه به سرافت طبع تفقد فرموده آید و حرمانه بعرض میرساند که پس از آنکه اعلیحضرت بطیب خاطر نسبت بمن اظهار مرحمت

فرموده به میرزا سعیدخان امر فرموده اند که منم همیشه باتفاق او شرفیاب شوم این امر ملوکانه را ایشان بمن ابلاغ فرمودند ولی روز بروز آثار بی‌مهتری اظهار داشته‌اند و کارها را بدون مشاوره من انجام می‌دهند، وغالباً کارها را باشخاص پست مراجعه می‌کنند بالاخره از فرط تأثر بیمار شده در گوشه‌ای انزوا بسته‌ام و جناب میرزا سعیدخان در ایام بیماری من هم بشرائط محبت قیام نکرده هیچ قسم تفقد و احوال‌پرسی نکرده‌اند»

ناصرالدین‌شاه در حاشیه این عریضه بخط خود می‌نویسد (صدیق‌الملک این عریضه شما را ملاحظه کردم بسیار تعجب کردم! واقعاً خیلی تعجب کردم که یعنی چه؟ چطور شده است. که شما از جناب وزیر خارجه او از شما دل‌تنگی داشته باشید؟ خیلی غریب حکایتی است! از زمان سابق الی حال همیشه وزیر باشما یک نوع محبت و خصوصیتی داشت که محسود اقران بودید و بخصوص در زمان سه‌ساله مرحوم و غیبت کبرای جناب وزیر از مسند وزارت خارجه چه قدرها بنا با اتحاد و خصوصیتی که با وزیر داشتی لگد کوب حوادث آن وقت شدی. بعد از ظهور و خروج و رجعت ثانی وزیر ترا مثل یکی از اصحاب خاصه حضرت صاحب الزمان علیه السلام و رجال الغیب میدانسته ولی امروز نمی‌دانستم که حالت صحابه کبار این نحو باشد، خلاصه البته باز هم صلحت شما و وزیر هر دو این است که با کمال اتحاد و یک‌جهتی را با هم داشته باشید و ابدأ کسی نفهمد که شکر آبی بی‌جهت و سبب در میان شماها باشد زیاده فرمایشی نبود.

اصل مکتوب در تصرف آقای موسی نوری اسفندیادی برادرزاده حاج محترم السلطنه است (۱).

**S. G. W. Benjamin** بنجامین نخستین سفیر آمریکا در ایران (۱۳۰۰ هـ. ق. ۱۸۸۳ م.) نیز به‌معاونت صدیق‌الملک در وزارت خارجه میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک اشاره می‌کند.

وزارت خارجه ما از پست‌هایی بوده است که از ابتدا حرف‌شنوئی از بیگانگان داشت، پایه این بیگانگی‌گرایی را میرزا ابوالحسن ایلچی نهاد، میرزا سعیدخان انصاری (مؤتمن‌الملک) نیز بیرون‌از این مثنی و سیاست نمی‌بود، چنانچه محمود محمد مورخ گرانمایه در این مورد می‌نویسد: (میرزا سعیدخان دست‌کمی از میرزا ابوالحسن شیرازی نداشت، دولت انگلیس او را هم وزیر خودمانی میدانست<sup>۲</sup>)

دیدیم که دستگاه وزارت مؤتمن‌الملک بیشتر بوسیله صدیق‌الملک اداره میشد

۱ - مجله یادگار شماره ۸ سال اول صفحه ۷۴

۲ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد ۳ صفحه ۶۸۵



صديق الملك نخستين شخصيت برجسته خاندان اسفندياری می بود که وارد کادر وزارت خارجه شد، بدنبال او بیشتر افراد این خاندان بویژه فرزندان و نواده ها و نیره ها و نتیجه ها و هم اکنون نسل پنجم صديق الملك شاغل پستهای مهم در این وزارتخانه هستند و حتی بطوریکه خواهیم دید دخیل در کارهای جنگی منطقه ای جهانی میباشد

مونیولیستهای احمد نامدار معاون پیشین نخست وزیر در کتاب پرس و صدای وزارت خارجه و پر از خود در مورد خاندانها و گروههای مونیولیستهای وزارت خارجه چنین می نویسد:

« از تاریخی که وزارت خارجه ایران بدست یکی دونفر از اشراف زاده های این کشور تأسیس گردید و آقا زاده ها دخیل در گردش آن شدند تا به امروز این انحصار طلبی کم و بیش باقی است. علت آنهم اینست که تشکیلات وزارت خارجه مانند کالاهای صادراتی از خارج به ایران آمد و در اینجا پی ریزی شد.»

در این مقاله با بی پردگی و ژرفای بیشتر از فعل و انفعالات دسته مونیولیستهای فرمانروایان وزارت خارجه سخن رفته است، تا بجائیکه مینویسد: (مدیران کل و معاونان و وزرای وزارت خارجه هم خودشان بودند آقا زاده ها را مدرسه می بردند همانجا پارچه را به اداره قدوبالای آنها میدیدند و درست تر بگویم می بردند و در وزارتخانه برایشان میدوختند.)

بنابراین بتعداد آقا زاده ها و اشراف زاده ها که بدنیا میامدند در همان موقع ما وزیر مختار و سفیر کبیر پیدا میکردیم .... نتیجه آن شد که وزارت خارجه ما تا حلول سلطنت رضاشاه همچنان ماند و نسبت به اهمیتی که داشت پیشرفت نکرد!

**افضل الملك** تاریخ درگذشت صديق الملك را ( سه شنبه ۱۷ ذی حجه ۱۳۱۷ در ۸۵ سالگی و گور او را در جوار امامزاده معصوم) مینویسد.

وی پس از ستایش از تقوی و زهد و نیکیهای او در تأثیر و نقش سیاسی صديق الملك چنین میافزاید:

( در هر عهد وزارت هر وزیر امور خارجه در این اداره اول کسی بوده و کارها به رأی و صلاح و صواب ایشان می گذشت. در تمام امور خارجه بصیر بوده هر چه امر و نهی میکردند یا در کاری رأی می دادند پذیرفته ولی در این اواخر بواسطه پیری و شکستگی از کار کناره جسته به وزارت خارجه حاضر نمیشد. لکن دو فرزند قابل و لایق خود را یکی یمین الممالک

---

۱ - مجله خواندنیها شماره ۲۵ سال ۲۵ شنبه ۲۱ آذرماه ۱۳۴۳ صفحه ۶ و ۷

احمد نامدار معاون اسبق نخست وزیر از کتاب (سلام جناب سفیر کبیر)

ویکی میرزا حسن خان محترم السلطنه بامور بزرگ وزارت خارجه مداخله داده بودند و هر دو بطرز شوکت و احترام و دانشمندی کارهای بزرگ وزارت خارجه را میگذرانیدند و از کمالات خارجه و داخله بهره وافق دارند و اکنون هم محترم السلطنه بمدد وزیر امور خارجه بجمیع اجزاء محترم ریاست کل دارد و نیابت اول وزارت خارجه اسماً و رسماً با ایشان است که امور کلی بدست ایشان اصلاح میشود اداره روسیه و کلیه سئوال و جواب ایران با روس بعهدہ یمین الممالک است که در کمال احترام و خوبی از عهده این کار برآمده اند دیگر بیش از این در حق آنها فرصت ندارم که بنگارم<sup>۱</sup>

**یمین الممالک**  
**جعفر اسفندیاری**  
 ۱۲۸۵ ( ۱۸۶۸ م ) ، پدرش او را همراه برادرش به سال ۱۳۰۲ هـ . ق. وارد کادر وزارت خارجه کرد، امور اداره روس را به او وا گذاشت. سپس رئیس اداره دول غیر همجوار، رئیس اداره عثمانی (۱۳۰۵) رئیس اداره کل تذکره و محاسبات (۱۳۰۷) ، کارگذار کل عراق شد.



یمین الممالک اول

خاندان اسفندیاری معتقدند ایشان در مأموریت عراق خود، با مشروطت طلبان ایرانی همکاری میکند، البته اگر چنین چیزی درست باشد این روش مشروطه طلبی درست نقطه مقابل شیوه مشروعه بازی برادرش محترم السلطنه بود. در زمان احمدشاه، رضاشاه، حکم-ران تهران، حکمران مازندران میشود.

مهمترین سمت او بعد از شهریور ۱۳۲۰، معاونت وزارت جنگ ( ۱۳۲۸ خ ) معاون وزارت امور خارجه، معاون نخست وزیری میباشد. یمین الممالک به دریافت نشانهای طلا شیر و خورشید و حمایل سبز و تمثال همایونی و خطاب جنابی و نشان مجیدی و نشان فرانسوا ژرف و نشان سرب نایل می آید.

۱ - افضل التواریخ، عکسی مجلد ۶ صفحه های ۳۱۳ - ۳۱۲ ( کتابخانه مرکزی

دانشگاه تهران ۵۰۲۸ )

در سال ۱۲۳۶ خ . در تهران در کوچه بدست يك شخص دیوانه بضرب تیشه نجاری بدون سبب مقتول گردید<sup>۱</sup>)

اسداله یمین اسفندیاری (یمین الممالک ۲) فرزند جعفر  
**یمین الممالک ۲**  
 ( اسدالله یمین اسفندیاری )  
 یمین الممالک که در ۶ ذیحجه ۱۳۰۶ (۱۸۸۹ م) در تهران  
 پابجهان می گذارد ، تحصیلات خود را در مدرسه افتخاییه و در  
 سن لوئی و دارالفنون با نجام میرساند .

در سال ۱۳۳۵ ه . ق . که جوانی بیست ساله میبود وارد خدمات وزارت خارجه  
 میشود ، اندکی بعد به معاونت اداره همگانی ، ریاست شعبه ۴ محاکمات ، ریاست کل تذکره  
 و محاسبات و در سال ۱۳۳۱ به وزارت داخله انتقال مییابد . مدتی کفیل حکمران اراک ،  
 معاون حکمرانی کردستان ، کار گذار غرب و برای بار دوم حکمران اراک میشود .



یمین الممالک دوم

سپس کار گذار اصفهان ، حکمران اصفهان ،  
 کار گذار جنوب و دو سال حکمران کل پناادرو  
 خلیج فارس میشود ، بواسطه همزیستی با سیاست  
 جنوب پنج سال در این پست مهم و حساس باقی  
 میماند .

یمین الممالک درست در سالهای پر قدرت  
 انگلیسها در جنوب ، شخصیت مهم سیاسی این نواحی  
 به شمار میرفت ، انگلیسها که بیهوده کسی را تأیید  
 نمیکند همینکه به سال ۱۳۰۴ خ ، اسفندیاری به  
 سرکنسولگری ایران در بانکوبه می رسد  
 روسها از این جهت زیر بار نمایندگی او نمی روند

که وی مدتی در جنوب با انگلیسها کار کرده است . ولی مقاومت رضاشاه که در این زمان  
 نزد روسها وجهه خاصی داشت موجب پذیرش استوارنامه او می شود .

وی بعد از مدتی به سرپرستی نخستین محصلین اعزامی ایران به اروپا میرسد ، سپس  
 ژنرال کنسول کربلا (۱۳۰۸) وزیر مختار ایران در مصر میگردد .

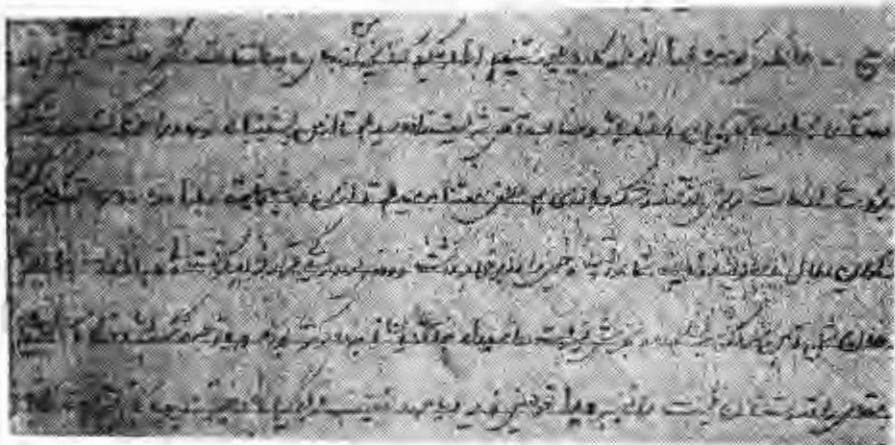
۱ - رجال صدر مشروطیت : ابوالحسن علوی ( ینما اسفند ۱۳۳۱ - صفحه ۵۴۴ )

## اعلام جرم

پس از بازگشت به ایران در سال ۱۳۱۰ رضاشاه او را حکمران  
مازندران و تنکابن زادوبوم موروثی خاندان اسفندیاری

میکند. در مدت این آموریت فعل و انفعالاتی در امور املاک شمال می‌شود که مورد  
ناخرسندی شاه قرار می‌گیرد، در نتیجه (ایشان بتهران احضار و تحت تعقیب قرار می‌گیرد،  
منتظر خدمت میشود.) بجهت این انحرافات وقتی در دوره ۱۴ ایشان بنمایندهگی مجلس  
برگزیده می‌گردد بهنگام طرح اعتبارنامه احمد شریعت زاده وکیل معروف  
دادگستری، نماینده مجلس با اعتبارنامه او مخالفت میکند، با استفاده همین پرونده در دیوان  
کیفر، صلاحیت او را رد می‌کنند ولی مجلسیان اعتبارنامه او را می‌پذیرند، عضو پارلمان می‌شود.  
برخورد دکتر مصدق با یمین اسفندیاری در مجلس و سوء استفاده یکصد هزار تومان نیز  
دنباله همین اتهامات است.

اصولا باید دانست او را آدم ناپرهیز از آلودگیها نمی‌دانند، سال ۱۳۲۸ پر جنجالترین  
دزدیها، تهمت اختلاس پنجاه میلیون به کمال گاو یا نپور رئیس دازانی فراری شهسوار  
است در جریان تعقیب و اعلام جرم از نامه‌های ۲۴/۱۱/۴۸۶۱ و ۲۴/۱۱/۷/۳۷۸۵۵ و  
۲۹۳۰۶ دفتر وزارت دارائی حاکیست که یمین اسفندیاری حامی و پشتیبان گاو یا نپوری بوده  
است در برگ بازجویی ۱۶۸۴ پرونده، متهم اقرار میکند شریک دزد و پارتی او در این  
اختلاس، نماینده قدرتمند بابل است اینک قسمتی از اقرار در اینجا کلیشه می‌شود



و می‌بینید در برابر باز پرس توضیح داده میشود (می‌دردند آنرا به جناب آقای اسفندیاری و  
شریعت‌زاده میدهم تا از من پشتیبانی نموده مرا حفظ کنند... با توجه و نگهداری و اتکاء

آنان هیچ مقامی را قدرت آن نیست مرا تغییر دهد یا تعویض نماید و یا مورد تعقیب قرار گیرم. (۱۰۰۰)

یمین اسفندیاری بعد از برکناری از کار دولتی به کارهای گوناگون مهم دیگری می‌پردازد: مدتی مدیرعامل شرکت رازان (برای ساختمان راه آهن)، مشاور حقوقی شرکت حریر، بازرس کل شرکت سهامی تلفن، رئیس هیات مدیره شرکت ساختمانی کنسرسیوم برای ساختمان قصور سلطنتی، معاون باشگاه سوارکاران، بازرس هواپیمائی، عضو انجمن شهر. عضو هیات نظارت شهرداری تهران، یمین اسفندیاری در ادوار ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ نماینده مجلس از بابل می‌شود (۲) از نمایندگان بود که با دولتها روابط خوب داشت با کدخدانمشی کارها را بسوی صلح و سازش می‌برد.

بهنگام تشکیل مجلس مؤسسان دوم از بابل بنمایندگی و سپس در دوره سه سناتوروی از تهران به پارلمان می‌رود. در کابینه هژیر اول تیر ۱۳۲۷ (ژوئن ۱۹۴۸) به وزارت تعیین می‌شود، گوئی یمین الممالک (پولی تکنیسین) در تمام فنون و دانشها می‌بود که در همه نوع مشاغل دارای مقام مؤثر می‌گردد. می‌بینیم از کادر امور خارجه سه وزارت کشور سپس مدیریت شرکتهای اقتصادی و ساختمانی می‌رسد، از کانون سوارکاری به هواپیمائی و بعد شهرداری سردر می‌آورد. سپس وکیل و سناتور می‌گردد.

در باره کاراکتر وی مینویسد (مخالف کمونیسم، در دوستی ثابت قدم، بذله گو، صریح‌الهیجه، اهل بندوبست، آدم فعال و پرکار) میباشد هیات تفضیه دولت در سال ۱۳۲۹ خ. ویرا جز مشمولین بندج (افراد ناصالح و ناشایست) قرار می‌دهد، تحت شماره ۱۰ نام او را اعلام می‌دارد (۴)

اسداله یمین اسفندیاری عضو فراماسونری جزمه از انجمن اخوت و هیات مشاور ۱۲ نفری انجمن میباشد (۵)

۲ - نمایندگان مجلس ۳۸۱

۳ - روزنامه ۵ فیبا ۲۲ - یکشنبه ۲۰ فروردین ۱۳۲۹

۱ - روزنامه زبان ملت بمدریت اسلامی نماینده مجلس شماره ۱۵۸ - ۲ تاریخ

۲۵ بهمن ۱۳۲۸

۴ - دفتر بندهای الف، ب، ج

۵ - فراموشخانه و فراماسونری جلد ۳ صفحه‌های ۵۰۳ - ۴۹۵

**صديق الملك ۲**  
 احمد اسفندياری فرزند محمدصديق الملك متولد ۱۲۶۴ .  
 از رجال دوره قاجار و پهلوی جرج چرچیل نخست مأمورینهای  
 مهم او را در بلغارستان و هلند در ۱۹۰۵ مینویسد و وی را  
 از مدیران و رجال مؤثر وزارت خارجه یاد میکند (۱) مهمترین سایر مشاغل او : دبیر دوم  
 سفارت ایران در پاریس (۱۲۸۲) دبیر اول (۱۲۸۶) ، مستشار سفارت پاریس ۱۲۹۹ ،  
 رئیس اداره تشریفات مستشاری در وزارت خارجه ، وزیر مختار ایران در کشورهای  
 آمریکا ، آلمان ، اطریش دارنده نشانهای لژیون دونور ، فرانسا ژوزف (ازاطریش) ،  
 کرس (ازپرتغال) کیسیسون (از پرتغال) پنیف ( ازپاپ ) ، سن مارن نشان درجه ۱  
 مجیدی (ازعثمانی) نشان درجه سوم گراندفر (ازایتالیا) نشان درجه سوم شارل  
 احمد صديق الملك اسفندياری سال ۱۳۱۷ خ . بدرود زندگی میگوید .

**صديق الملك ۳**  
 صديق الملك ۳ متولد ۱۲۷۳ ه . ق . ( ۱۸۵۷ م . )  
 فرزند احمد صديق الملك ۲ نواده صديق الملك ۱ در سال ۱۲۹۱  
 وارد خدمت دولتی وزارت خارجه می شود .  
**( عبدالحسین صديق اسفندياری )**  
 مهمترین مشاغل او : ممشی اول مدعی العموم ، معاون و سپس  
 کارگذار بوشهر ، رئیس اجرای دیوان محاکمات و امور رمز ، اداره عثمانی ، نیابت اول  
 سفارت شاهنشاهی در برلین ، بروکسل (۱۹۰۳) و کابل ، مستشار سفارت کابل ،  
 قنصل کراچی ۱۳۱۶ ، مدیر اداره اقتصادیات ، سر قنصل شاهنشاهی در فلسطین ،  
 شرق اردن ، رئیس اداره انتظامات ، وزیر مختار ایران در کشور عربی سعودی ۱۳۲۵ ،  
 وزیر مختار چاکارتا (۱۳۳۷ - ۱۳۳۵) .  
 احمد صديق الملك فرزند دیگر بنام ابراهیم منتظم السلطنه میباشد که از  
 شخصیتهای سرشناس بشمار میرفت .

**صديق اسفندياری**  
 محسن صديق اسفندياری متولد ۱۳۰۳ خ . ( ۱۹۲۴ م . )  
 پسر عبدالحسین صديق الملك دارای مدرک تحصیلی فوق لیسانس در  
 علوم سیاسی از آمریکا ، در ۳۵/۷/۱ وارد خدمت در وزارت  
 خارجه می شود .

مهمترین مشاغل او : دفتر دار سر کنسولگری شاهنشاهی در نیویورک ۲۹/۲/۱۸  
 دبیر دوم کنسولگری شاهنشاهی در نیورک ۳۰/۲/۱۸ ، عضو هیات نمایندگی دائمی ایران

در سازمان ملل متحد ۳۰/۷/۱۲، دبیر سوم نمایندگی دائمی ایران در سازمان ملل متحد ۳۱/۳/۱، دبیر دوم نمایندگی دائمی ایران در سازمان ملل متحد ۳۳/۳/۱، منتظر خدمت ۳۴/۱۰/۱۵ منتسب به کادر سیاسی ۳۵/۳/۲۱ منتظر خدمت ۳۶/۱/۱ - منتسب به کادر سیاسی ۳۶/۱۲/۱ (۱) هم‌اکنون سفیر ایران در تایلند و ناظر بین‌المللی آتش‌سوزی در ویتنام میباشد.

حقایق تاریخی را نباید با صراحت هر چه بیشتر بازگو کرد؛ حقایق نباید در پوشش نارسا و بی نتیجه به‌نسلها ارائه گردد.

### ژوهان هر در \*

محترم السلطنه حسن اسفندیاری پسر محمد صدیق الملک در روز چهارشنبه ۱۸ ذی‌حجه ۱۲۸۲ (۲۳ آوریل ۱۸۶۷) در تهران پا به جهان میگذارد. دارای تحصیلات دانشگاهی قدیمه و آشنائی به زبان‌های عربی و انگلیسی و فرانسه و لهجه ترکی بوده است.

حسن اسفندیاری چون بیشتر افراد خاندان اسفندیاری که از خدمت در وزارت خارجه به مقامات بالا و بزرگی میرسند، خدمت خود را بسال ۱۳۰۲ در این وزارتخانه شروع میکند، بلافاصله مشاغل مهم زیر را عهده‌دار میشود:

پیشکار آذربایجان، نیابت سفارت ایران در آلمان (۱۳۰۳ - ۱۳۰۷)، ریاست اداره غیر همجوار و ملل‌متنوعه (۱۳۰۷) در سال ۱۳۱۲ با دریافت لقب محترم السلطنه به ژنرال قنولگری ایران در هندوستان تعیین میشود.

در ۱۳۱۵ از اموریته هند باز میگردد، عهده‌دار ریاست امور خارجه و مترجم‌هایونی میشود و در ۱۳۲۲ (۱۹۰۵) آخرین سفر مظفرالدین‌شاه به اروپا همراه وی میرود، سپس در صدارت علی اصغر خان اتابک به معاونت سرداعظم تعیین میشود و در سال ۱۳۲۳ ه. ق. (۱۹۰۶ م.) سفیر ایران در لندن میگردد.

### \* - John Heder

۱ - مجله وزارت خارجه شماره ۱۰ مهر ۱۳۳۸ صفحه ۵۳

دکتر آقایان معتقد است وی در زمان مظفرالدینشاه امتیاز انحصار ورود تخم نوغان را بدست میآورد، ازهر تخمی يك قران حق انحصار میگیرد<sup>(۱)</sup> در زمان نخست وزیری نصرالله پیر فیما ( مشیرالدوله ) با عنوان مترجم حضور شاه و واسطه عراض بین دربار و وزارت خارجه بکار مشغول میشود، در ۲۱ ذی حجه ۱۳۲۴ از طرف دولت وشاه به مجلس میآید پیام شاه را میخواند<sup>۲</sup> سپس در رژیم جدید (مشروطیت) در کابینه های زیر شرکت میجوید :

معاون نخست وزیر در کابینه علی اصغر اتایک	۱۳۲۵ (۳ ۱۹۰۶)
وزیر دادگستری در کابینه احمد مشیر السلطنه	۲۳ جمادی الثانی ۱۳۲۶ (۱۹۰۷)
« « « حسن مستوفی الممالک	۲۵ شوال ۱۳۲۸ (۱۲۹ اکتبر ۱۹۱۰)
وزیر خارجه « « «	۱ محرم ۱۳۲۹ ( ۳ ژانویه ۱۹۱۱)
« « « محمد ولیخان سپهسالار اعظم ۹ ربیع الاول ۱۳۲۹ (مارس ۱۹۱۱)	
« « « « «	۲۶ جمادی الاول ۱۳۲۹ (۱۹۱۱م)
« « « « «	۲۲ رجب ۱۳۲۹ ( ژوئیه ۱۹۱۱)
وزیر دادگستری در کابینه جعفر علی صدصام السلطنه ۷ ذیحجه ۱۳۲۹ ( نوامبر ۱۹۱۱)	
وزیر کشور « « «	۱۷ جمادی الثانی ۱۳۳۰ (ژوئن ۱۹۱۲)
وزیر دارائی « « «	حسن مستوفی الممالک ۲۶ مرداد ۱۲۹۴ ( اوت ۱۹۱۴)
« « « « «	اسفند ۱۲۹۳ (فوریه ۱۹۱۵)
وزیر خارجه « « «	عبدالحمید عین الدوله ۱۰ اردیبهشت ۱۲۹۴ (مه ۱۹۱۵)
وزیر کشور « « «	حسن مستوفی الممالک ۲۸ مرداد ۱۲۹۴ ( اوت ۱۹۱۵)
وزیر دارائی « « «	محمد علی علاء السلطنه ۱۵ خرداد ۱۹۲۶ ( ژوئن ۱۹۱۷)
وزیر خارجه « « «	فتح الله سپهدار رشتی ۲۸ بهمن ۱۲۹۹ ( فوریه ۱۹۲۱)
« « « « «	احمد قوام السلطنه ۱۲ خرداد ۱۳۰۰ ( ژوئن ۱۹۲۱)
وزیر فرهنگ « « «	احمد قوام السلطنه ۲۷ خرداد ۱۳۰۱ ( ژوئن ۱۹۲۲)
« « « « «	حسن مستوفی الممالک ۲۵ بهمن ۱۳۰۱ (فوریه ۱۹۲۳)
وزیر دارائی « « «	۲۴ شهریور ۱۳۰۵ (سپتامبر ۱۰۲۶)

عضو مجلس مؤسسان (۱۳۰۴)، نماینده مجلس در ادوار ۸ - ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ و رئیس مجلس در چهار دوره اخیر.

۱ - خاطرات دکتر آقایان (مجله خواندنیها شماره ۹ سال ۱۳۲۲)

۲ - اسناد و نامه های تاریخی ۳۶۹



## جنگ

### دو گروه

یکی از مباحث نو که باید با فرصت و حوصله درباره آن گفتگو شود مسئله مشروطیت ایران از دید ماست.

در مشروطیت ایران دو گروه با هدف جدا و مخالف یکدیگر شرکت داشتند. گروهی از اشراف و طبقه توانگر و سیاستمدار و حکمران و فتویدال را خوانند که هدفشان از مشروطیت جابجا کردن قدرت در خارج محدوده مردم و دموکراسی می بود، آنها میخواستند قدرت سیاسی را از دست تیرانها، پادشاهان و مستبدان بگیرند. آنکه به مردم بدهند، منارشی را تبدیل به الیکارشی کنند. در آغاز، امپریالیسم سیاه و پس از موافقت قرارداد ۱۹۰۷، تزاریسیم با این دو گروهی همداستان می بودند.

گروهی از الیکارشی ایران، تنی چند از اشراف با وجدان و سیاستگران انسان دوست و حق طلب بالایه های میانه و روشنفکر و رزمندگان ملی و قهرمانان آزادی هدفشان از انقلاب مشروطیت، تبدیل حکومت فردی به همگانی با اصطلاح استقرار دموکراسی می بود. پس از صدور دستخط مشروطیت و افتتاح مجلس که خوشبختانه خاندانهای حکومتگر در این مجلس کم می بودند، بیشتر نمایندگان از لایه های پائین. (خیاط، چینی ساز، نانوا، خراط، حصیر باف، دباغ، نعلبند، پاره دوز، آهنگر، سلمانی ۱۰۰۰) بودند الیکارشی ایران ابتدا با پنهانکاری و سپس آشکارا بجنگ رهبران عامه مردم رفت، با دسیسه ها و دستانها تاحدی کار خود را پیش بردند.

محتشم السلطنه که حتماً از کهنه ترین لایه های اشرافیت ایران می بود، کوئی بعنوان نماینده دستگاه کهنه و فرسوده هیات حاکمه این وظیفه در دولت و مجلس بهمهده میگیرد. بزرگترین نقش او در آغاز مشروطیت صیانت حقوق اشراف مستبد بمانند حاج آقامحسن اراکی، قوام الملک، متولی باشی قم، اقبال السلطنه ها کوئی، سالارالدوله، آصف الدوله، سردار نصرت... می بود

محتشم السلطنه با عنوان رابط دولت، معاون نخست وزیر، وزیر داخله، وزیر خارجه، وزیر دادگستری... همواره در راهی حرکت میکرد تا نگذارد از تیرهای جانسکاف آزادی گزند و آسیبی به الیکارشی ایران وارد آید، روش سفسطه و منطله و سنگ اندازی و سیاست دفع الوقت و سهیل کاری او بسیار ماهرانه می بود، تا کسی با حوصله مذاکرات مجلس را در دوره اول ورق نزنند نمی تواند به ماهیت نقش او در این مورد پی برد.

## تاکتیک محو آزادی

بنوشته یکی از سیاستمداران ملت‌های ایران و ایرلند دارای يك خصیله مشترکی هستند که بابتی اعتنائی به غرور و منش آنان نمیتوان در پیشبرد نظرات به پیروزی رسید، اگر هم قصد تضمین حقوق آنها است باید در آغاز خود را هم‌رای آنان نشان داد، سپس بتدریج نظرات خود را بر آنان تحمیل کرد، از راه خواباندن غرور ملی خواسته‌های خود را بر آورد.

مجتشم السلطنه از آغاز مشروطیت با رعایت غرور آزادیخواهان به لباس مشروطیت درآمد بعنوان سخنگوی دولت‌های مشروطه و میانجی مخالفان با آزادیخواهان شد، سپس با مهارت و پلنیک خاص نقش محو آزادی را ایفا کرد.

مجتشم السلطنه در برابر حملات و اعتراضات مشروطه طلبان ابتداءً فیلسوفانه میگوید (باید با بصیرت عمل کرد<sup>۱</sup>) تنبیه مستبدان فارس را باعث دوتیرگی میداند، میگوید (چه کنم که اهل فارس دوفرقه شده‌اند<sup>۲</sup>) و همینکه الیگارش‌ی زخم خورده التیام مییابد و بخوبی بسیج می‌شود در برابر پاسخهای تند و تیز مجلسیان در باره سرکوبی مستبدانی چون **اقبال السلطنه ماکوئی**، **سالارالدوله** میگوید (باید تمام مملکت را یکی تصور کنید، اقدام در رفع مفساد را تعمیم دهیم<sup>۳</sup>) سپس موزیانه اخلاگری پادوهای استبداد را در گوشه و کنار کشور چنین سمبل میکند (هر وقت تهران منظم شد سایر جاها منظم خواهد شد<sup>۴</sup>) در دست آخر وقتی سرستارخانها، پیرمها، یارمحمدخانها، خیابانی‌ها... را زیر آب میکنند، دموکراسی را به الیگارش‌ی، تبدیل می‌سازند، سرنگهبان طبقه کهنه حکمرانی ایران با صراحت در مجلس به مخالفان می‌تازد این چنین از الیگارش‌ی جانبداری میکند: (اگر بخواهیم تمام مفسدین را دفع نمایم کسی باقی نماند<sup>۵</sup>)

## پاسداران اشرافیت

یکی از بازیهای ضدملی صدر مشروطیت ساز کردن سمفونی ناموزون و گوشخراش مشروعه در برابر مشروطه میبود، که وی یکی از بازیگران ضد آزادی بود اما همینکه دیواستبداد در باغشاه جای گرفت و به تکه پاره کردن نوگلهای آزادی و ویرانگری پارلمان قبله آمال آزادگان پرداخت، مجتشم السلطنه در کابینه ضد ملی مشیر السلطنه در این دژ خوئی و ددمنشی شرکت جست.

گفته میشود که وی در باغشاه نزد محمدعلیشاه از آزادیخواهان هواداری مینمود ولی متواری و پنهان شدن وی پس از رسیدن انقلابیون نشان دهنده این حقیقت است که وی از

۱ و ۴ - روزنامه رسمی شاهنشاهی دوره اول ۲۴۴ - ۳۴۳ - ۱۸۴ تا ۱۹۱ - ۱۵۶

۲ و ۳ - روزنامه مجلس ۱۰۸ - ۹۸

آزادی بیمناک میبود تا اینکه سید عبدالله بهبهانی میانجی میشود، مشروطه طلبان از گناه او درمیگذرند، محتمم السلطنه آشکار میگردد.

وجود امثال محتمم السلطنه با آنهمه مختصات برای الیکارشی ایران ارزش زیاد داشت، او پاسدار اشرافیت بشمار میرفت، بنا بر این حال که کار نخست دستگاه حاکمه در محو نابودی رژیم فردی پایمان پذیرفته است، برای جنگ بزرگ دوم یعنی تبدیل دم-وکراسی به الیکارشی حفظ وجود محتمم السلطنه از ضروریات است. از اینرو میبینیم مقبل لشکر لیستی از اشراف خود کامه پشیمانگردا به مجلس میآورد تا سوگند آنان مورد پذیرش قرار گیرد، نام محتمم السلطنه در میان این سوگند خورده ها دیده میشود<sup>(۱)</sup>

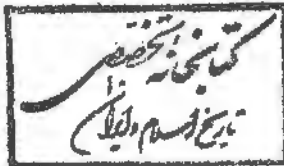


محتمم السلطنه در جوانی

ولی در هوای توفانی تهران که مثال شیخ افضل اله نوری در بالای دار میرقصیدند صلاح نبودوی در تهران باشد.

محتمم السلطنه از طرف مجلس و دولت بعنوان مأمور عالیرتبه حل اختلاف مرزی ایران و عثمانی و فرمانروای آذربایجان غربی عازم رضائیه شد.

محتمم السلطنه در آذربایجان نیز موزیانه بهدسیسه علیه مشروطیت میپردازد، اعمال و دسایس او موجب عصبانیت مردم میشود. بدستور فرامرزخان اسینکف یکی از پیشوایان مشروطیت آذربایجان او را بازداشت و در سلماس زندانی میکنند<sup>(۲)</sup> پرفسور براون نیز باین موضوع اشاره کرده است<sup>(۳)</sup>



۱ - روزنامه رسمی ۲۵۷ - ۱۳۳

۲ - هم میهنان نقش آفرین ۶۲ - ۶۱

Brief Narrative of Recent Events In Persia, P.34

تبعید

### از گره زمین

محتشم السلطنه پیر کهنه کار اشرافیت ایران بتهران میآید از ضعف وزبونی آزادگان سوء استفاده میکند بجنگ رهبران ملت میرود. یارمحمدخان کرمانشاهی از رهبران پرباور و راستین وحق طلب میبود وجودش درتهران عامل مهم نیرومندی دموکراتها و مانع بزرگ انحرافات بود، الیکارشی ایران او را نشانه قرار میدهد. برای فروغلتاندن این گرد دلاور آزادی غرب نیاز به تکفیر میبود، محتشم السلطنه این دعاگوک بزرگ قرن ما مردمیدان مبارزه میشود



در برابر اعتراضات دموکراتها وقتی نوبت دفاع به هیات وزراء میرسد او خودرا درپشت مقدسترین مسائل جامعه ما یعنی قران پنهان میکند، بمانند آتشافروزان جنگ صفین یار - محمدخان را اذدشمنان خداو پیغمبر معرفی میکند، او را عنصری فاسد میدانند و سپس فتوای خود را این چنین آشکار میکند ما کفیر او را که (تبعید از روی زمین است) پسائین آورده ( فقط تبعید از تهران را درباره او معمول کردیم )

### گرد دلاور آزادی غرب

ولی اندکی بعد میبینیم خواست او بصورت ایدآل انجام میشود بادست اوویارانش از سوئی، سالارالدوله و فرمانفرما از دیگر سو کار یارمحمدخان ساخته میشود، آن گردغیر تمند به خون خود در

نودادن

یاران

در کرمانشاه میفلند ( تبعید او از روی زمین ) انجام میگیرد، بطور قطع در بهشت برین جایگاه پاکان و آزادگان جایگیر میشود. کار تبدیل دموکراسی به الیکارشی کار آسانی نمیبود ولی خاندان اسفندیاری با آن پیشینه کهن بیش از همه اصالت این ریاست را داشتند.

جوانانی آزاده و پرشور بنام ( کمیته مجازات ) گردهم آمده بودند و چون میدانستند چوب بستههای الیکارشی را کارپردازان استعمار بهدهه دارند بنا بر این بیرحمانه بجنگ آنان میرفتند با گلوله به حیات آنان می بخشیدند .

محتشم السلطنه در کابینه **علاء السلطنه** با کمک پسرش نصیر السلطنه که ریاکارانه

و جاسوس مآبانه قاطبی کمبته سری شده بود همه را بدولت و پدرش معرفی کرد ، پاکترین فرزندان آنکو فوب مارا به دیار نیستی فرستاد (۱) .

دموکراسی ایران در چنگال  
خائنین بستوده آمده کم مانده است  
در تحت فشار مرتجعین بکلی نابود  
گردد.

قیام ما:

برای اینست که دموکراسی  
ایران را از این شکنجه خونین نجات  
دهیم.

### خیابانی \*

بعد از استقرار مشروطیت زعمای ملی ب فکر افتادند بنیاد امور مالی جامعه را که  
بر مبنای کهنه و غیر علمی (در بست در اختیار الیگارش) انجام میشد بهم دیزند ، اساسی نو که  
هم آهنگ با رژیم نواست پی ریزی کنند . بدین منظور گروهی از کار دانهای کشور امریکا  
را که تا به آنروز در ایران آزمایش خوبی داده بودند استخدام و بسرپرستی **مورگان**  
**شوستر** راهی ایران کردند .

نظام نوین مالی ، رسیدگی به درآمد افراد ، وصول مالیات ، نظارت در نحوه هزینه  
همه اینها با منافع و مصالح لایه الیگارش ایران منافات داشت .

یکی از لغزش های پیشوایان واقعی مشروطیت در درجه اول شرکت دادن عمال استبداد  
و طبقه اشراف خود کامه در انقلاب مشروطیت ایران و در درجه دوم کوتاهی در جلوگیری از  
افزایش قدرت و نفوذ آنان در رژیم جدید بود .

دیدیم قصد اصلی هم انباز شدن افرادی بمانند سپهسالار ، فرمانفرما ، عین الدوله ،  
علاء الدوله ، سعد الدوله ، شعاع السلطنه با مشروطیت ایران نه بدانجهت بود که رژیم فردی  
ایران را تبدیل بیک سیستم دموکراسی کنند ، بلکه آنان درست بمانند استعمار طلب های

---

\* دوبارز جنبش مشروطه ۱۷۵

۱ - شرح زندگانی من جلد ۲ صفحه ۴۹۴ - ۳۲۸

امریکائی میبودند که پس از جنگ دوم جهانی در همه جا پوشاک هوا خواهی از ملتهای استعمارزده را بقتن کردند، بجنگ استعمار انگلیس و فرانسه... رفتند تا میراث خوار استعمار شوند، ملتها از چاله در نیامده به چاه فرو افتند.

هدف اشراف ریشه دار و پادوهای کهن دستگاه استبدادی نیز از شرکت در انقلاب مشروطیت این بود قدرتهای فردی را تضعیف کنند، کشور را در بست در اختیار الیگارشای ایران قرار دهند. از اینرو می بینیم همینکه تهران بتصرف شورشیان درآمد سه سالار، سردار اسعد و بهبهانی... هر کدام مهره زنگ زده دستگاه حاکمه را از جیب خود در آوردند، به مشروطیت تحمیل کردند.

**علاءالدوله** را به فارس، قوام الملک را به کرمان، **آصف الدوله** را به خراسان **سردار جنگ** را به یزد... فرستادند حساسترین پستها را به **فرمانفرماها**، **عین الدولهها**، سپردند.

بطوریکه بر اثر این تحمیلها، سرسخت ترین و دیرپاترین قهرمانان آزادی چون پیرم دل مرده و ناامید میشود درد دل میکند: (عین الدوله، محتشم السلطنه وارد هیات دولت شده اند دیگر وقت تصمیم من رسیده بود، من با نامبردگان نمیتوانم همکاری کنم و بطور قطع باید استعفا دهم<sup>۱</sup>)

بعقیده نگارنده از همان آغاز کجروی مستبدان مشروطه نمایانید ستارخانها، باقر خانها، یارمحمدخانها، حیدر عمو اوغلوها و پیرمها تن بدین انحراف میدادند، در برابر تسخیر دژ آزادی از سوی الیگارشای ساکت می نشستند، اگر هم زورشان نمیرسید و چنانچه پایداری و پایداری آنان منتهی به شکست و بازگشت استبداد فردی محمدعلی شاه میشد بهتر میبود، تالیلهای اشراف و مرتجع باتجویز ضمنی خود آنان در نقاب دموکراسی دگر بار بر مردم چیره گردند.

**شوستر و الیگارشای ایران**  
شوستر جوان کاردان، پرشور، آزادمنش و دموکرات وقتی وارد ایران شد، بظاهر جامعه را متحول از دوران استبدادی به دموکراسی دید، بر حسب نیاز یک جامعه دموکراسی، به نوسازی مالی ایران پرداخت. اینجا بود که لایه اشراف و خاندانهای حکومتگر دو بیست ساله ایران متوجه اهمیت خطر کار (خزانه دار کل ایران) شدند، تصمیم گرفتند به بهائی شده است وضع پیش را حفظ کنند.

رهبر

## نقابدار آزادی

در این موقع نخست وزیری ایران با سپهسالاران تمشکابینی (محمد ولیخان خلعتبری) میبود، سپهسالاران چهره‌های شناخته شده الیکارشی ایران جزء چند تن فتودال و زمیندار بزرگ ایران است. در دوازده سالگی لقب سرهنگی گرفت<sup>۱</sup> بهنگام انقلاب مشروطیت نقش خود را ابتداء در لباس قره‌نوکر استبداد بخوبی ایفا نمود، در نخستین تظاهرات آزادیخواهان در حالیکه خود در تهران مردم را بگلوله می‌بست پسرش نیز درمآزندان خون مردم را بر زمین میریخت. سپهسالار در سر کوبی آزادیخواهان تبریز به‌مراه عین‌الدوله به‌محاصره سنگر آزادی پرداخت و بقول سیاح: «با عین‌الدوله بدینجهت اختلاف پیدا کرد (سپهدار اصرار داشت به هیات اجتماع حمله کرده تبریز را ویران و اهالی بیچاره را قتل عام کند)». در انقلاب رشت نیز خدعه گرانه تسلیم کمیته انقلاب شد، با عنوان رهبر شورشیان و از دگرسو بقصد حکمرانی قزوین راه تهران را پیش گرفت، ولی همینکه در تهران به جمع اشراف نقابدار مشروطیت پیوست بانبروی ارتجاعی بیشتر نخست‌وزیر شد. شوستر شخصیت و جناح او را چنین شناسائی میکند (وی از اعظم رؤسای مستبدین مقتدر بشمار میرفت، در دوسه ایالت ایران املاک معتبر و دارای صدها دهات بود)<sup>۲</sup> جوان روشنفکر امریکائی دید این رئیس دولت انقلابی (بابت مالیات گذشته هفتاد دوهزار تومان به‌خزانه دادنی است) ولی وقتی بعنوان یک مأمور وظیفه‌شناس از سپهسالار مطالبه حقوق ملی میکند، سپهسالار جواب میدهد: (باید دولت از خدمات او ممنون بوده مشارالیه و اولاد او و احفادش را تاده‌نسل پشت‌بمد از تأدیه هر قسم مالیات معاف بدارد)<sup>۳</sup>.

حکومت

ارتشی

آری؛ برآستی چنین بود انقلاب ایران از دیدگاه اشراف کهنه‌کار و بوروکراتهای دوران استبداد این بود که اختیارات رژیم‌های فردی را بخود منتقل کنند، دیگر کسی نتواند به املاک و ثروت‌های آنان به‌چشم بدنگاه کند. از اینرو می‌بینیم سپهسالار که در میان آنان سادگی بیشتر داشت این حکومت را ارتشی میدانند.

گرچه دیدیم سپهسالارها پیش‌برند، اولاد و احفاد آنان کماکان مسندهای وزارت و وکالت را اشغال کردند. ولی شوستر که خود را یک دموکرات باشرف و پرباور میدانست

۱ - یادداشتهای سپهسالاران ۱۲

۲ - خاطرات سیاح صفحه ۶۰۶

۳ و ۴ - اختلاف ایران ۲۴ - ۲۳

کسی نبود به الیگارشلی ایران اجازه دهد روی نعشهای خونین شهیدان آزادی جشن رژیم اشرافیت را برپا دارند، پایکوبی و دست افشانی کنند.

اختلاف فاحشی بین دو اندیشه (نخست وزیر، خزانه دار کل) بود؛ شوستر عقیده داشت که باید از سرمایه داران مالیات گرفت؛ بویژه اگر رئیس دولت سرمایه دار باشد، باید بیش از دیگران رعایت اصول و قوانین را کند. ولی سپهسالار نه تنها خود را مشمول پرداخت مالیات نمیدانست عقیده داشت باید نسلهای بعد خاندان خلعتبری، از مالیات معاف و گل سرسبد جامعه باشند.

اما کسی که در این کابینه شاید بیشتر از سپهسالار ناراحت میبود، وزیر دارایی و همفکر سپهسالار، محترم السلطنه بود. ابتدا اینان باین در و آندر زدند تا شاید نظر شوستر را نسبت بخود تغییر دهند.

**نوکر استبداد یا رهبر انقلاب**  
ولی همینکه دیدید مجلس و نمایندگان واقعی مردم از خزانه دار کل هواداری می نمایند و اختیارات کل قانونی را به او دادند، سپهسالار به تحریک وزیر دارایی که بیشتر از همه به محدودده قدرتش تجاوز شده بود قهر کرد، تهران را ترک و راه شمال را پیش گرفت و با کمال پروتئی ( اظهار کرد تمام حقوق و اقتداراتی را که در ۱۹۰۹ به زور شمشیر سپهسالاری افواج ملی تحصیل نموده خزانه دار کل آنها را سلب کرده است<sup>۱</sup> ) پیرم معتقد است سبب این قهر سپهسالار بجهت جلوگیری از پولهایایی بود که ( با اسم قشون به جیب امیر اعظم و دیگران میرسید<sup>۲</sup> ) سپهسالار تا روز پیوستن به انقلابیون یک گام کوچک بسوی آزادی و ملت بر نداشته بود، انقلابیون بنام مصلحت او را سر کرده خود کردند بنوشته (عباس خلیلی) او با دو سیما عمل، میکرد بظاهر مشروطه طلب و رهبر شورشیان بود ولی در باطن خود را حکمران محمدعلیشاه در قزوین میدانست. انقلابیون او را برای فتح تهران پیش انداخته بودند ولی او رهسپار محل مأوریت خود بود (۳) سپس نیز در میانه راه چند بار میخواست بادشمن کنسار آید، میثاق خود را با مردم بشکند، از ترس جان سپس بهوای ریاست و حفظ موقعیت خود دم بر نیآورد تا بتهران رسید.

دیدیم چنین کسی خود را چون فاتحان بزرگ آلمانند اسکندر و چنگیز و تیمور

۱ - تاریخ اختناق ایران ۱۳۸

۲ - پیرم خان سردار ۲۵۶

۳ - تاریخ سیاسی و اجتماعی (تهران مصور شماره ۱۴۵۴ - ۲۱ شهریور ۱۳۵۰)



میدانست که بانو غ نظامی فردی و به ضرب بازو و شمشیر تهران را فتح کرده است، مردم در حکم ملت مغلوب و شکست خورده و اوسرداری فاتح است، هر چه میگوید و میخواهد باید همه گوش کنند.

و حال آنکه انقلابیون برای این خون ریختند و جان باختند تارژیم زور و قلدری را از بین ببرند، قانون و اراده مردم بر جامعه حاکم باشد.

در غیاب سپهسالار اقتدارات دولت در دست محتمم السلطنه میبود، او برای اجرای مقاصد خود و دلسر کردن و (چوبلای چرخ گذاشتن) هر نارد بلژیکی جانشین (نوز) نماینده استعمار را بجان شوستر انداخت، مدیر کل گمرکات را تحریک به نافرمانی از خزانه دار کل کرد.

شوستر در این باره چنین میفوسد: [ من رقبه ای به محتمم السلطنه وزیر مالیه و معاون رئیس الوزاء نوشتم که دیگر نمیتوانم به بینم کار باینحال باقی باشد. اگر برای قبول و اطاعت نمودن مسیوم نارد از نفوذ و اقتدار مجلس و قانونش، اقدامات فوری نشود، مجبور خواهم بود که مستقیماً به مجلس راپورت نمایم.

دوم ژویه ۱۹۱۱ (پنجم رجب ۱۳۲۹) کابینه دستمعی شده ولی زود ملتفت شدم علت غائی و غرض اصلی کابینه از این استعفا تعطیل و التواهی (پنجیدگی و دشواری) جریان امور امور بود و مایل بودند که امور کابینه موافق دلخواه خودشان باقی بماند... ]

مشروطه نمایان  
استبداد طلب  
شوستر علت استعفای کابینه سپهسالار را همراهی آنان بسا مأموران استعمار طلب بلژیکی و کارشکنی علیه خود میدانند، بویژه در مورد مخالفت سپهسالار و محتمم السلطنه معتقد است (آنان از تغییر و تصرف

در طریقه سابقه مالیه چندان خوش نبودند) و میخواستند مالیه کشور بهمان وضع پیش بساقی بماند، تاراه هر گونه سؤاستفاده و فرار از تعهدات مالی برای آنان باز باشد، کماکان چون زالویی خون مردم را بمکند دولت و ملت را بسوی فقر و نابودی بکشانند. دستم قاسم غمعی معتقد است در این موقع (ریاست وزرا) به محتمم السلطنه تکلیف شد ولی از قبول آن امتناع ورزید. وقتی کابینه سپهسالار ترمیم می گردد با او گذاشتن وزارت امور خارجه نظر محتمم السلطنه برای افزایش قدرت در دولت تأمین میگردد. محتمم السلطنه تمایلات روسی داشت از اینرو وزارتخانه ای با او واگذار شد تا در نقشه های بعدی دولت امکانات سیاسی بهتر

بدست آید.

گروه اشراف و استبداد طلب که با جریانات دهو کرات مآبانه از استقرار رژیم جدید دلتنگ و پشیمان بودند ب فکر میافتنند برای حفظ منافع طبقه اشراف، خری را که خود به پشت بام برده اند خود پائین بیاورند و برای دستمالی قیصریه را آتش زنند. بدین منظور در خفا با بازگشت محمدعلیشاه هم رای نشان میدهند، به تقویت مستبدان میپردازند.

**محمدعلیشاه**  
شوستر در این مورد مینویسد (آشکار شد که بعضی از اعضاء کابینه با مشمولیت سپهدار، **محتشم السلطنه و معاون الدوله** هم خود را برای مدافعه شاه صرف نموده بودند سپهدار ساکتانه در عمارت بیلاقی خود در شمیران که خارج از شهر بود مقیم شد روز بروز اجرای احکام یفرم را راجع به دستگیری مستبدین بتأخیر میانداخت، اهل تهران فوراً از مخالفت سپهدار ظنین شدند و از کابینه هم حقیقتاً چیزی باقی نمانده بود<sup>۱</sup>)

**دکتر ملک زاده** مینویسد (این شهرت که سپهدار رئیس الوزراء و محتشم السلطنه وزیر خارجه درخفا با مستبدین و شاه مخلوع هم دست هستند و مقاومت و اقدامی برای جلوگیری از ورود شاه مخلوع بتهران نخواهند کرد بزرگترین عاملی بود که سبب پأس شده و مشروطه خواهان را متوحش کرده بود...<sup>۲</sup>)

بطوریکه اشاره شد خوشبختانه رهبران اصیل و واقعی مشروطیت چون پیرم ... در اینموقع بیدار و هشیار بودند با تشکل نیروی کم ولی از لحاظ کیفی قوی خود، آماده دفاع از آزادی شدند.

پیرم مبارزترین قهرمانان آزادی که در اینموقع ریاست شهر بانی را داشت و با مستبدین میجنگید ولی (معاون الدوله و محتشم السلطنه دو نفر وزیر کابینه در کار او اخلال میکردند<sup>۳</sup>).

**صمصام السلطنه** یکی از شخصیت برجسته و ارزنده مشروطیت و عضو مقتدر کابینه علیه سپهدار و محتشم السلطنه قیام میکند، بادلیستگی و باور پاک بچنگ استبداد نیمه جان میرود، حتی با سادگی و دلپاکی به **نایب السلطنه** پیشنهاد میکند: برای قطع کامل ماده فساد بهتر است مرا بعنوان نماینده دولت نزد محمدعلیشاه بفرستید، من با فدا کردن جان

۱ - اختناق ایران ۱۴۹ - ۱۴۸

۲ و ۳ - پیرم ۲۸۸-۲۵۸

خود و ترور وی بدست خویش کار را یکسره خواهم کرد . مصمص السلطنه در بساره تباری  
اعضاء کابینه با مستبدین نسبت به سه نفر از همکاران خویش که یکی از آنان محتمس السلطنه  
میبود ابراز عدم اعتماد میکند .

**طرد**  
**محتمس السلطنه**  
آزادیخواهان بشدت بجنک مستبدین میروند، همکاری مصمص -  
السلطنه و وزیر جنک و پیرم رئیس مقتدر شهربانی کار را بر مستبدان  
دشوار میکند ولی ( سهدار و محتمس السلطنه و معاون الدوله در  
خصوص دستگیری و مجازات مفسدین معروفی که آشکار و علی رؤس الاشهاد برخلاف پیشرفت  
دولت مشروطه اقدامات میکردند ) .

مجلس با قدرت از آزادی دفاع میکرد و از مصمص السلطنه و پیرم جانبداری مینمود تا  
اینکه کارد به استخوان مردم از کارشکنی دولت سهدار و محتمس السلطنه رسید در ۲۵ ژوئیه  
( ۲۸ رجب ۱۳۲۹ و کلای مجلس با اکثریت تامه رای به اخراج و تبعید سهدار و محتمس  
السلطنه داده فوراً هیاتی را نزد نایب السلطنه فرستادند که از او استعفا ی دو وزیر را  
خواهش کنید و قبول شد آن اقدام هوای کدر اغتشاشات را صاف کرد ۲ )

**دولت**  
**محتمس السلطنه**  
پیرم این موضوع را چنین تأیید میکند: ( بتدریج علناً سهدار  
معاون الدوله و محتمس السلطنه با چهار وزیر دیگر که دموکرات یا  
متماایل به دموکراتها بودند در جلسات کابینه نزاع در گرفت و  
اختلافات جلسات هیات وزراء علنی شد به خارج سرایت کرد، و کلای مجلس که حقاً نماینده  
تمایلات و افکار عمومی بودند به اکثریت تامه رای عدم اعتماد به سهدار و محتمس السلطنه  
دادند، روز ۲۸ رجب هیاتی نزد نایب السلطنه فرستادند تا آن دورا و ادار به استعفا کنند، بدین  
ترتیب کابینه ائتلافی از میان رفت ۳ )

باید دانست محتمس السلطنه نیرومندترین وزیر این کابینه و بازیگر اصلی حوادث و  
عقل منفصل سیهسالار میبود، بهمین جهت می بینیم پیرم رئیس شهربانی وقت در سقوط کابینه  
میفویسد ( دولت محتمس السلطنه کنار نهاده شد ) .

وقتی مصمص السلطنه روی کار میآید از ترس اینکه مبادا سهدار و محتمس السلطنه

۱ - پیرم ۲۵۸

۲ و ۳ - پیرم ۲۵۱ - ۱۵۳

۴ - پیرم ۳۷۷

به خرابکاری پردازند آنانرا تحت نظر دولت قرار میدهد. آزادبخواهان ومجلس و مردم همه به يك پارچه به تقویت دولت میپردازند، نیروی ملی باكمك دولت ملی وسردار جنگاور و پرباور چون پیرم بچنگ استبداد میروند، گروهی از سر دسته مخالفان را بازداشت می کنند .

محمدعلیشاه از شمال و سالارالدوله ( ابوالفتح قاجار ) از غرب حمله میکنند، زورگویان و فئودالهای بیدادگر و خون آشام محلی که مدتی بود بازارکشتار و چپاولشان کساد شده بود از آذربایجان، فارس خوزستان ولرستان، دست به بسیج میزنند **قوام الملك** و خزعل و والی پشتکوه تدارك یورش دستجمعی را فراهم کرده ، **داودخان کلهر**، سردار اشرف بكمك سالارالدوله میشتابند .

یکی از کارهای خوب پیشوایان آزادی در این موقع شیوه سریع ، قاطع و شدیدآنان میباشد که اگر این درس تاریخ، سرمشق نهضت های بعدی قرار گرفته بود. در حوادث و رویدادهای سیاست مسامحه و مساهله و پیش نگرفته بودند، بطور قطع امروز ما در این پاگرد تاریخ نبودیم .

پیرم دست بدست نمالید، سیاست تملل و تسامح پیش نگرفت، باقوای آزادی به برابر نیروی استبداد شتافت. تمام امید محمدعلیشاه به **ارشادالدوله** (علی خان کاردی) سردار ددمنش خود میباشد، تا راه را برای بازگشت او به سلطنت هموار کند .

**ارشادالدوله** با سرعت خود را تا نزدیک تهران، ورامین و امامزاده جعفر رسانید . این پیشرفت اوضاع تهران را با سرعت بسود استبداد تغییر میداد ولی پیرم که بقول کسروی دومین قهرمان بزرگ آزادی ایران میباشد بدون لحظه ای درنگ به مقابله ارشادالدوله شتافت. سردار محمدعلیشاه را اسیر کرد، بی آنکه کوچکترین تردید بخاطر خود راه دهد، با محاکمه صحرائی تن ارشادالدوله را با گلوله های ملی سوراخ سوراخ نمود . (البته این کار از نظر الیگارشی ایران چندان آسیب پذیر نبود چه ارشادالدوله خود از لایه های پائین جامعه بود) .

پیرم بعد از پایان کار ارشادالدوله به غرب شتافت، تا سالارالدوله را نیز به ارشادالدوله ملحق کند. در این جبهه فرمانفرما با دوسیمای متضاد علیه سالارالدوله تلاش میکرد ، ولی پیرم میدانست اگر فتح نصیب فرمانفرماها شود پرداخت جریمه آن از طرف مردم سنگین خواهد بود. از اینرو متهورانه خود را بخطر انداخت، چون پروانه ای خود را به آتش زد، هم شمع را خاموش وهم خود را خاکستر ساخت. با این حماسه آزادی ، عمال نقابدار دست

از سیاست (هم این وهم آن) برداشتنند، در نتیجه جنین شیر استبداد در رحم خفه گردید.

### چیرگی اشراف

یکی از لغزش‌های پیشوایان آزادی در این لحظه حساس تاریخ، خوش باوری و انساندوستی آنهاست باینکه سرمایه بزرگ کوبیده شده بود ولی بهیچ‌رو صلاح نبود به بچگان افمی مجال زندگی داده شود، الیکارشی یکی از ظاهرالصلاحترین بازیگران خود را به‌جان‌مصصام السلطنه انداخت. هنوز کفن خون آلود شهیدان جنگ‌های شمال و غرب خشک نشده بود، هنوز دل‌ها جریحه‌دار و دیدگان اشک‌آلود از مرگ دو قهرمان بزرگ آزادی، دو دشمن بی‌امان مجتشم السلطنه (پیرم و یارمحمدخان) میبود که سروکله مجتشم السلطنه پیدا شد.

شاید هم با شهادت این دو گرد آزادی، دست وبال الیکارشی و مستبدان بازتر شده بود. باری مصصام السلطنه کابینه خود را ترمیم میکند که ناگهان از میان کابینه آزادپه‌خواه سروکله مجتشم السلطنه پیدا میشود. از معرفی این کابینه مجلس منسج میشود.

(چون به اسم وزیر عدلیه میرسد مابین هیات مقدسه و کلا درباره رد و قبول مشارالیه بحث و مذاکره میشود)

(شاهزاده سلیمان‌هیرزا) لیدر حزب دموکرات به محل مخصوص نطق رفته اظهار کرد: اگر چه رئیس‌الوزراء طرف اطمینان کامل و کلا میباشند ولی حزب دموکرات نمیتواند یکی از اعضاء کابینه را بسمت وزارت بشناسد. درحالتی که صداهای غضبناک و خشم‌آلود اعتدالیون بلند بود رئیس‌الوزراء به محل مخصوص نطق رفته و تقریر سختی برخلاف حزب دیموکرات نمود. **هو تمن الملك** رئیس مجلس رئیس‌الوزراء را متنبه نمود که برحسب قوانین داخله مجلس قدری ملایم و نرم باید گفتگو نماید، باین جهت رئیس‌الوزراء تعرض نموده و از مجلس خارج گشت. درحالتی که باخود میگفت به‌ختیاری‌های خود را آورده و تمام دموکراتها را بقفل خواهم رسانید. رئیس روحانیون طهران، بر رئیس مجلس و حزب دموکرات، حمله و تعرض نمود، رئیس مجلس آنشخص را قسم داده و سه مرتبه امر بسکوت نمود در مرتبه سوم بواسطه مخالفت با قانون داخلی مجلس، شخص مزبور مقصر و مستوجب حبس گردید، وقتی که کار به اینجا رسید، هیات مجلس با آواز و همهمه، متفرق شده و حقارت آن جلسه پارلمان ایران، ثبت اوراق تاریخ گردید.)

۱ - روزنامه رسمی (مذاکرات مجلس) دوره اول تقنینیه

۲ - اختناق ایران ۲۲۰

## مرده باد خائنین پست

شوستر معتقد است شرکت محتمم السلطنه در کابینه بعلت (تملقات عمیقه با مشاهیر قنصلخانه روس) بوده است تا (محمدعلی را به سلطنت برقرار نمایند)

با اینکه عمال استبداد (سالارالدوله، شجاعالدوله، شعاع السلطنه... دچار شکست شده بودند باز الیگارشوی ایران خواب استبداد را میدید، چه ازدید اشراف خودگامه و خوشگذران ایران رژیم محمدعلیشاه بهتر از دموکراسی بود، در رژیم فردی کسانی یافت نمیشد، بقول امیربهداد (پسر او را در ردیف پسر یکسبزی فروش قرار دهند). با اینکه باکشتن شدن (بهرم و یازمحمدخان...) جناح آزادیخواهان ایران تضعیف یافته بود ولی بادکسانی بمانند حیدرعمو اوغلو و خیابانی و میرزا کوچک خان بودند که وجودشان صاعقه مرگ برای استبداد بود.

درست در همین روزهای بسیج استبداد ناگهان گلوله‌ای در تهران صدا کرد و با این تکه سرب سوزان (علاءالدوله) نخستین قره‌نوکر استبداد و قهرمان فاجعه آغاز مشروطیت (مسجدشاه) یکی از پادشاهان محمدعلیشاه به سزای خودگامگی و خون آشامی خود رسید. دست خون‌آلودی که از آستین حیدرعمو اوغلو درآمد کار خود را کرد. مستبدان دچار وحشت شدند، از آنسو مجلس جرأت بیشتر یافت، مردم با یکپارچگی و فشرده‌گی کم نظیر، در برابر تزاریسیم و عمال او در ایران و کابینه روس گرا ایستادگی کردند.

(بواسطه این اتفاق و اکثریت آراء و کلام مجلس مطابق قانون اساسی کابینه مضمحل و منحل گردید بسیاری از مردم در خیابان لاله زار که خیابان معروف تهرانست جمع شدند نعره‌ها بلند بود: مرده باد خائنین، خدا را گواه می‌طلبیدند که برای محافظت وطن خود بجان دادن حاضر خواهند بود!) بدنبال فرار محمدعلیشاه استبداد طلبان زخم خورده از باب محمدعلیشاه را برانگیخته بودند تا وجود (شوستر) را بهانه قرار دهد ایران را اشغال کند.

شوستر در مورد حمایت مردم از مجلس و مخالفت با دولت و قدرت و جنبش ملی، می‌نویسد (دماغ کابینه ایران را که چندی قبل به تسلیم کردن خود ملت، خویش بر وسع داخل گشته بود مثل توده آتش سوزانید!)

اینچنین اندیشه‌های پلید محتمم السلطنه روش گرا در کابینه باد هوا شد (اعضاء کابینه

۱ - اختناق ایران ۲۸۰

۲ - اختناق ایران ۲۳۲

شرمنده و بیمناک از مجلس بیرون رفتند ) .

در این جنبش زنان مبارز و میهن پرست ایران نشان دادند در لحظات خطر شرف و شخصیتشان بمراتب بالاتر از محترم السلطنه است .

شوستر این جهاد زنان را ( سرآمدکارها<sup>۱</sup> ) میداند و از آنسان تجلیل میکند از شدت خرسندی شعار میدهد : (۱)

سیصدتن زن نقابدار و رزمنده به سوی پارلمان که تحت فشار جدید از سوی بیگانگان و خودکامان دولت قرار گرفتند بودند سرانیز شدند ، نقابهای خود را بدور انداختند باطنی آنچه های برهنه اعلام خطر کردند که اگر نمایندگان درسیانت ( شرفملت ایران ) تردید نمایند مردان و فرزندان و خودمان را کشته و اجسادمان را همین جا می اندازیم<sup>۲</sup> ) این-ن دموکراسیون مقدس و ملی کابینه را از پای در آورد در حقیقت دولت محترم السلطنه ساقط شد .

**عزت زنان**

**نقاب پوش**

**پاینده باد!**

ولی بطوریکه دیدید از این پس باز محترم السلطنه در انواع کابینه ها با شخصیت های متضاد ( عین الدوله ، مصمصم السلطنه ، مستوفی الممالک<sup>(۲)</sup> . . . ) شرکت میجوید وقتی در کابینه علاه السلطنه ( نیای خاندان علاء ) عهده دار وزارت دارائی میبود به والیگری آذربایجان برگزیده میشود .

احمد کسروی درباره این مأموریت حاجی چنین مینویسد : ( در همان سال داستان دلگداز کشتار مردم ارومیه با دست آسورها رخ داد این مرد که در چیدن زمین آنداستان نیز دست میداشت بر پروایی از خود نمود و برای آنکه دادخواهان را بخود راه ندهد شاهکاری نشان داد و آن بسکه

**زیارت**

**عاشورا**

۱ تا ۲ - اختناق ایران ۲۴۲ - ۲۴۷

۳ - **همیرزاده عشقی** روزنامه نگار و شاعر شهید راه آزادی که با الیگارش ایران بویژه اشراف و استبداد طلب سخت میجنگید بهنگام تشکیل کابینه مستوفی الممالک جانبداری بیدریغ از وی میکند ولی نقطه ضعف کابینه را شرکت محترم السلطنه در آن میدانند در روزنامه پیشتار خود ( قرن بیستم ) به وزیر معارف دولت مینازد . شاید همین فعالیت و همکاری با مستوفی ، نام و آبرو جدیدی به محترم السلطنه میدهد که **Russell** راسل وزیر مختار امریکا در گزارش خود محترم السلطنه را جزء رجال خوب مینویسد .

( روزنامه قرن بیستم شماره ۷ - ۲۹ جمادی الثانی ۱۳۴۱ )

**Russia And Great Britain In Iran, P-149**

باری مردم ارومی بدیدنش رفتند و پاسخ شنیدند و حضرت اشرف بزیارت عاشورا مشغولست  
 اورا نمیتوان دیده گویا سی هزار تومان حقوق را به او میدادند که بزیارت عاشورا پردازد.  
 آسوربها آنجا مردم بی گناه را بکشند و زنان و دختران را بکشند و ببرند و در اینجا  
 ریاکارانه اللهم لمن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد بخواند.

در آن زمان بدنبال انقلاب اکتبر روسیه سپاهیان روس با شتاب و جا گذاشتن مهمات  
 بوطنشان باز می گشتند گروهی بدخواه و آشوب طلب در صدد دستیابی باین ابزارهای جنگی  
 بر میآیند، آزادیخواهان هر چه ازوالی میخواستند جلو اینکار را بگیرد محتشم السلطنه کاری  
 نمیکند. کسروی مشروحاً این موضوع را یاد میکند (۲)

در درگیری شدید الیگارش بادمو کراسی در ایران اشرف آزادی -  
 نما از یک امتیاز برخوردار بودند که در میان لایه پرباور و ملی و  
 پراحساس این خلاء کاملاً دیده میشد.

### نماینده اشراف

اندیشمندان اشرف و اکیفورد دیده و دارای بالاترین نشانهای خدمت و لیاقت بمانند  
**ناصر الملک** تا کنیکسی پیش کشیدند که مردانی بمانند **ستارخان**، **باقرخان**،  
**یارمحمدخان** از حقیقت این نقشهها آگاه نبودند.

مسئله تجزیه تا کنیک رنگ آمیزی نویی بود که الیگارش ایران قدرت خود را در  
 سنگر گروه پارلمانی و حزبی بسیج کرد. الیگارش ایران در سنگر (اعتدالیون) جای  
 گرفت باتیترهای فرزانی و محافظه کاری و برخوردار از قدرتهای کهنه داخلی و خارجی  
 بچنگ (حزب دموکرات) مردان با عقیده و پراحساس و انقلابی رفت.

محتشم السلطنه بهران فراخوانده شد او را با قدرت حزبی بچنگ آزادی فرستادند

در سال ۱۳۲۷ ه. ق. (۱۹۱۹ م.) وقتی وثوق الدوله قرارداد  
 معروف ایران وانگلیس را بست و بموجب آن ایران تحت استیلای  
 بردگی درآمد گروهی از شخصیتهای سرشناس علیه این قرارداد

### تطهیر سیاسی

دست به اعتراض و مبارزه زدند از جمله **صادق صادق** (مستشار الدوله) **اسماعیل ممتاز**  
**(ممتاز الدوله)**، **هرتضی ممتاز (ممتاز الملک)** و **معین التجار** (حاج محمد بوشهری) در  
 این گروه بودند، محتشم السلطنه نیز برخلاف انتظار به آنان پیوست و بهمراه مخالفان به قم  
 تبعید شد. شیخ حسین لنگرانی که آنروزها از کوشندگان رزمنده و جوانان علیه استعمار  
 می بود معتقد است محتشم السلطنه برای پاک کردن گناهان گذشته خود واغفال و اغوای مردم  
 باینان پیوسته بود چنانچه بعداً پسرش نصیر السلطنه نیز که بظاهر با ترویستهای انگلیسی  
 (کمپته مجازات) بود مأمور دو جانبه از کار درآمد رفیقان را (لو) داد.



آدم‌های پاکدل و پاک‌اندیشه هیچگاه نیاز به رنگ عوض کردن، گول زدن و فریب دادن، ندارند ولی آنها تکیه همواره در صدد این هستند در لباس شبانی به دد منشی گرگ صفتانه پردازند لازم است در کسوت دوستی به جگر که دیگران در آیند، در لحظه لازم ضربه خود را بزنند، حوادث بمدی نشان داد به دنبال این تظاهر آزادیخواهانه محترم السلطنه دست بکاری میزنند که اثرات ضدملی آن کمتر از کارهای گذشته نبوده است

محترم السلطنه بعنوان پیشکار **محمد حسن میرزا ولیعهد** و والی آذربایجان به تبریز می‌رود و در جگر که اعتدالیون درمی‌آید، نقش لازم خود را در این باره ایفا میکند.

در این زمان در آذربایجان دو گروه سیاسی متنفذ بوجود آمده بودند که يك گروه **محمد حسن میرزا قاجار (ولیعهد)**، **حسن محترم السلطنه نصرت السلطنه هموی احمد شاه** رئیس قشون و حزب اعتدالیون، جناح مخالف اکثریت مردم بودند که بوسیله حزب نیرومند دموکرات تحت رهبری خیابانی و نوبری هدایت میشدند، **عبداله بهرامی** که از تهران بریاست شهربانی آذربایجان مأمور می‌شود با دموکراتها میباید. بجهت **موقعیت وثوق الدوله** این دو جناح در برابرهم قرار گرفتند، اعتدالیون هواخواه امپریالیسم انگلیس، دموکراتها مخالف هر نوع استعمار بودند.

**محمد حسن میرزا** که شاهزاده‌ای خوشگذران و عیاش بود با دموکراتها به ویژه **عبداله بهرامی** رئیس شهربانی مخالفت میکند، احضار او را از مرکز می‌طلبید یکی از علش این بود (مخارج قهوه‌خانه حضرت و الاحواله نظمی بود مادیانه سه هزار تومان نقد تقدیمی بود که مرتب بوسیله خان‌ناظر میپرداختند تمام اینها قطع شده است) از این عمل دموکراتها و بهرامی ولیعهد بسیار ناراحت میشود، در صدد برگشت اوضاع بحال سابق می‌افتند.

یوزباشی واسطه اصلاح می‌گردد به رئیس شهربانی پیشنهاد میکند ( شما بیایید مادل دو سال حقوق اداری خودتان را یکدفعه نقد دریافت نموده راحت و بی‌سروصدا به تهران مراجعت کنید. تبریز جای شمانیست، در اینجا رئیس نظمی باید بکنفر مثل خودشان باشد) ولی رئیس شهربانی ایستادگی میکند بوظایف خود ادامه میدهد، اعتدالیون، محمد حسن میرزا و محترم السلطنه برای درهم شکستن قدرت شهربانی یعنی مجاهدان دستکار و وظیفه شناس و پاسبانان دموکرات بفکر کودتا می‌افتند گروهی از اشرار و توپچیان و قزاقان را در شهر گرد می‌آورند، اختیار آنرا بدست يك آدم بدسابقه و خودکامه میسپارند. برخورد رئیس شهربانی با این فرد در اطاق والی (محترم السلطنه) و مجادله آنان بخوبی نقش محترم السلطنه را در حمایت از دشمنان آزادی و جانبداری از اشرار نشان میدهد.

**خیابانی و محتشم السلطنه**  
 کودتا با توقیف رئیس شهر بانی و حبس و بی احترامی به او شروع  
 میشود، سپس با وضع بدی او را سوار گاری کرده بقصد تهران او را  
 از تبریز بیرون میفرستند. ولی بزودی دموکراتها و مردم آگاه  
 میشوند **خیابانی** رهبر حزب دموکرات نزد محتشم السلطنه والی میرود به او پرخاش  
 میکند و (میگوید تاظهر امروز میرزا عیدالله خان باید سر خدمت خود مراجعت نماید و گرنه  
 شما هم باید تشریف ببرید و از اطاق خارج می شود ، محتشم السلطنه اظهار میدارد که شما  
 پنج دقیقه در اینجا تشریف داشته باشید تا من مراتب را بعرض برسانم) .

محتشم السلطنه میخواست از ولیعهد کسب تکلیف کند ولی (مرحوم شیخ جواب میدهد  
 شخص مسئول شما هستید مادیگری را باین سمت نمی شناسیم باشاره محتشم السلطنه عده ای  
 از رؤسا تاپله کان عمارت پشت سر شیخ روان شده که بلکه او را دوباره به اطاق رجعت دهند،  
 او قبول نکرده و از عمارت ایالتی خارج میشود<sup>۱</sup>) از آنسو مردم بزودی متشکل میشوند  
**در پاسنچ** رئیس شهر بانی را از دست مأموران ولیعهد میگیرند او را باشکوه احترام  
 تمام بشهر بر میگردانند، (تمام سرباز و توپچی از صاحب منصب و نفقات پابفرار گذارده...) .  
 بعد از تحقیقات معلوم می شود (والاحضرت و محتشم السلطنه امر بتوقیف و دستگیری عبدالله  
 خان بهرامی داده او را بمعیت قزاق شبانه بتهران تبعید کرده اند)<sup>۱</sup>

پیروزی دموکراتها و آزادیخواهان گروه ناپاک و بدانندیش مرتجعان را چنان  
 سرافکننده و زبون ساخت سر دسته آنان، (ولیهده عالی قاپور سعی خود را ترك کرده و به باغ  
 شمال تغییر منزل داد و از آنجا تلگرافی به دربار فرستاد و تصمیم خود را که منبى بر -  
 مراجعت به تهران بود اطلاع داد.<sup>۲</sup>)

در کودتای ۱۲۹۹ محتشم السلطنه که وزیر خارجه دولت سپهدار (فتح الله اکبر) بود  
 بازداشت می شود ولی با سقوط دولت سید ضیا الدین طباطبائی وی در کابینه هم زنجیر خود  
**در جستجوی**  
 احمد قوام السلطنه (۱۲ خرداد ۱۳۰۰) عهده دار وزارت فرهنگ  
 می شود سپس در ۱۳۰۲ پیشکار آذربایجان میشود، به عضویت مجلس  
**قبله**  
 مؤسسان در می آید ولی در اخذ آرا نسبت به خلع سلطنت قاجاریان  
 و بنیان پادشاهی پهلوی (۹ آبان ۱۴۰۴) وی با اجازه در جلسه حاضر نمیشود.<sup>(۳)</sup>

۱ - تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران ۵۶۴ - ۵۶۵

۲ - تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران ۵۶۶ - ۵۶۵ - ۵۶۳

۳ - تاریخ بیست ساله : حسین مکی ۴۶۵

محشم السلطنه مردی دیندار و دلیسته به مسائل اسلامی مینمود ولی گوئی این رنگ و  
نقش دینی بمنظور ( دماغوژی ) بوده از آن بسودکار و پایه و پیشه خود سود میجسته است .



حسن اسفندیاری ( محشم السلطنه )

محشم السلطنه اغلب وضو و نماز خود را در جلو مردم و محل کار ( مجلس یاد  
وزارتخانه ) انجام میداد و در نزد مردم بقدری خود را معتقد پرو پاقرص مسائل شرعی نشان  
میداد وقتی در سال ۱۳۵۶ ه . ق. از سوی رضاشاه برگزیده میشود به لندن رود و در جشن  
تاجگذاری پادشاه انگلیس، نماینده باشد، هنگامیکه میخواسته برود دنبال منجمی فرستاده  
درجه انحراف قبله لندن را از او پرسیده که نمازش در آنجا نادرست نباشد ( و حال آنکه

رئیس نیروی قانگذاری ایران که خود مدتی نیز سفیر ایران در انگلیس بوده است قبله را در لندن خوب می‌شناخت. وانگهی این نخستین مسلمان در انگلستان نبود در همان روزها صدها مسلمان در لندن می‌بودند و همکیشانی در سفارت داشت که قبله را می‌شناختند. نظر محترم السلطنه از اینکار عوام فریبی، نظاهر به دینداری و خشکه مقدسی بوده است.

از شیوه لودگی و خوش آمدگویی او نزد صاحبان قدرت مطالب  
**رجل دلخك** گوناگون نوشته‌اند<sup>۱</sup> که این کردار پست درست شبیه عمل آن

وزیر نوکرماب دوره‌های (تبرانی) سده‌های تاریک است که وقتی فرمانروائی هوس‌خوردن بادنجان می‌کند، مقرب الخاقان دهان را در ستایش بادنجان می‌گشاید اما همینکه آثار بعدی این غذا وضع معده را منقلب می‌سازد و حکمران از بادنجان بده می‌گوید وزیر نیز این غذا را بیاد نکوهش می‌گیرد.

فرمانروا عصبانی شده می‌گوید: تو مگر آن نیستی ساعتی پیش آنچه تعریف از بادنجان می‌کردی و حال اینهمه بدگویی از آن؟ پاسخ می‌گوید: **قربان من نوکر شما هستم نه نوکر بادنجان**

میدانیم یکی از شیوه‌های مندرس و فرسوده و پوسیده سنت گرایان درباری و سیاسی تملق و تبصص آنان در پیشگاه قدرتهای فردی است، از اینرو کسروی او را در دوران ریاست مجلس و مظهر قدرت بعنوان (یک رجل دلخك<sup>۲</sup>) معرفی می‌کند.

با اینکه رضاشاه از توده مردم بود سالیان دراز طعم بینوائی و در بدری بیدادگری از اشراف و الیکارشی ایران را چشیده بود از تملق و گزافه‌گویی خوش نمی‌آمد، ولی امثال محترم السلطنه میکوشیدند با قلم و چکش تملق از او یک فرعون و جبار بفرشند.

**اللهیار صالح** برایم شرح میداد: بهنگام بازدید شاه فقید از سیلو وقتی از پله‌های سیلو پائین می‌آید محترم السلطنه با آنحال کهولت از ملتزمان عقب می‌افتد، در پله‌ها جا می‌ماند. وقتی شاه در محوطه سیلو محترم السلطنه را کنار خود نمی‌بیند می‌پرسد: حاجی کوه؟ به محترم السلطنه خبر میدهند که شاه او را می‌طلبد؛ حاجی محترم السلطنه نفس زنان

۱ - کتاب رضاشاه صفحه ۵۹

۲ - دادگاه ۶۵

با آن هیکل چاق و کوتاه ، خود را به شاه می‌رساند ، خود را بلی بلی قربان گویان به پدای شاه می‌اندازد. سردار بزرگ ایران از این عمل متملقانه رئیس مجلس در جلو روزنامه نگاران و خبرنگاران و نمایندگان سیاسی خارجی سخت ناراحت میشود ، با پرخاش و تندید به او ، میگوید: بلند شو، بحر فم گوش کن این چه کاریست میکنی .

باید در حفظ قول و گفتار افراد امین و راستگو بود، المویار صالح در مختصات اخلاقی محتشم السلطنه افزود: ولی محتشم السلطنه شخصی دلسوز و پر عاطفه بود، زندگی ساده داشت، در خانه اش که بعد بیمارستان رازی شد به روی همه باز بود، همه را می‌پذیرفت، لاف با رفقای متواضعانه خود خرسند بر میگردداند.

**این سلطان ما يك نفر است چه كند  
با این همه گرگها كه دوروش را گرفته اند؟**

**سید جمال الدین اسدآبادی \***

( روزی که مجسمه ایستگاه راه آهن گشایش یافته یا روزیکه رضاشاه بدیدن آن رفته یکی از حاضران شاه را بالقب انوشیروان میخواند بان مناسبت رضاشاه رو به اسفندیاری رئیس مجلس گردانیده میگوید: آیا من عادلترم یا انوشیروان؟.. اسفندیاری شریقی آغاز میکند و اعلیحضرتا عدالت انوشیروان يك شهرتی بود عدالت اعلیحضرت واقعیت و رضاشاه سخن او را بریده میگوید: نه؟.. گفتگو در آنست که انوشیروان با وزیري همچون بود در چه جور عدالت میکرد، من باشما .. ها عدالت میکنم و يك دشنام زشتی بزبان می آورد. کس روی می‌افزاید: پیدا است که رضاشاه اینا ترا بدخواه کشور می‌شناسد خت و دشمنی ما داشته ولی ناچار می‌بود نگاهشان دارد. )

سایکس این رویداد را به گونه دیگر درباره ناصرالدینشاه و انگارشی ایران یاد میکند ، جواب شاه را در برابر درباریان چنین مینویسد:

و من خیلی از انوشیروان عادلترم ... انوشیروان دارای وزیري معروف بنام بزرگمهر بوده هر وقت که سلطان از طریق عدالت منحرف میشد وزیرش او را از انحراف باز میداشت اما وزیر من شما هستید که همیشه می‌کوشید مرا از جاده راستی و عدالت منحرف سازید و با وجود این من دارای شخصیت عادلانه‌ای هستم و بنابراین من از انوشیروان عادلترم. ۲ ، بطور قطع شما اگر اطرافیان شاه را در ۷۶ سال بعد در همان مراسم گشایش راه آهن

\* مجله یمناسال دوازدهم

۱ - دادگاه صفحه ۵۲

۲ - تاریخ ایران ۲۷۵

نگاه کنید خواهید دید فرزندان همان اطرافیان ناصرالدینشاه ول کن معامله نبوده اند الیکادری ایران کماکان به دسایس خود مشغول بوده است.

فرزندان آن روز رجال ناصری: **صديق الملك** ( میرزا محمد اسفندیاری ) **نصیر - الدوله** ( عبدالواهاب بدر ) ، **صاحب دیوان** ( فتحعلی خان شیرازی ) ، **ناصر الملك** ( محمود قراگوزلو ) ، **مؤتمن الملك** ( سعید انصاری ) ، **عماد الدوله** ( امامقلی دولتشاهی ) ، **مخبر الدوله** ( علیقلی هدایت ) ، **معاون الملك** ( عباس فروهر ) **محمدعلی معین الوزاره**، حکیمباشی... بعدن کین وارشاه را دره میان گرفته اند بنا بر این رضاشاه کبیر حق داشت مثل ناصرالدینشاه با آنها بگوید: من باشما... ها عدالت میکنم (۱) در همین تشریفات وقتی رضاشاه از خشنودی مردم از احداث راه آهن از رئیس مجلس می پرسد، محتشم السلطنه کرنش کنان به تملق همیشه میبردازد: (بله قربان، بله قربان، رضاشاه که به اخلاق محتشم السلطنه آشنا بود روی خود را به او مینماید و اظهار میدارد:

این دیگر جایش اینجا نبود، نگفتم بعضی اوقات زیاده روی میکنی؟  
پادارترین رئیس قانونگذاری دوره رضاشاه محتشم السلطنه میبود که از دوره هشتم تا سیزدهم نماینده مجلس و چهار دوره آخر ریاست را بعهده داشت.

**چهار دوره رئیس**  
**قالبی مجلس**  
محتشم السلطنه از لحاظ ترکیب دموکراسی شخص اول يك جامعه توده گرا بود، چه در دموکراسی هیچ چیز بالاتر از ملت و قانون نیست، وی رئیس قانونگذاری و نمایندگان مردم بشمار میرفت . احترام

امامزاده بامتولی اوست ، حداقل رئیس نیروی مقننه، خود باید حرمت قانون را نگاهدارد. بنا بر سند محکم خانوادگی (دستینه پدرش صدیق الملك در پشت قران ، محتشم السلطنه در عید غدیر چهارشنبه ۱۸ ذیحجه ۱۲۸۳ - ۲۳ آوریل ۱۸۶۷ مسیحی متولد شده است ) در یکشنبه ۳ فروردین ۱۳۱۴ ( ۱۸ ذیحجه ۱۳۵۳ ) هفتاد ساله میشود، بنا بر این طبق مدلول قانون اساسی وی دیگر نمیتواند کاندیدای نمایندگی شود. ولی وی حرمت پایگاه مقدسی را که خود در رأس آن میبود زیر پا میکشاند. در دهمین دوره مجلس ۱۵ خرداد ۱۳۱۴ ( ۴ ربیع الثانی ۱۳۵۴ ) نماینده مجلس و سپس رئیس نمایندگان و مظهر قانونگذاری و در ادوار ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ همچنان برخلاف قانون اساسی نماینده مجلس میشود تا اینکه در

۱ - مرآت البلدان ۱۳۸-۱۱۹، دولتهای عصر مشروطیت ۳۰-۲۱۱-۲۰۲

۲ - سالنامه دنیا سال ۱۳۴۱ صفحه ۲۶۵

۳ - مجله یادگار شماره ۸ صفحه ۷۲ سال اول ۱۳۲۳ خورشیدی

سال ۱۳۲۲ با آغاز مشروطه سوم رئیس مشروطه پیشین در مرز هشادسالگی از عالیترین مقام ملی برکنار میشود<sup>(۱)</sup> و بطور قطع اگر وضع ادامه مییافت وی تا واپسین لحظات زندگی بر خلاف قانون بر مسند ریاست مجلس قرار داشت. وی در آخرین روزهای مجلس بزرگترین امتیاز را برای شخص خود گرفت ماده واحده‌ای را از تصویب مجلس گذراند که بر بنیاد آن ماهانه ده هزار ریال مقرری مادام‌العمر برای خود تعیین کرد. به عقیده پژوهنده برای یک ملت هیچ خیانتی بالاتر از این نمیتواند باشد که رئیس اسمی قانونگذاری و نمایندگی مردم، ملت و قانون اساسی را به مسخره بگیرد، آنرا وسیله ارضای خواستهای شخصی خود قرار دهد.

**آسوده‌ترین**  
**رئیس مجلس**  
 (محتمم السلطنه آسوده‌ترین و راحت‌ترین و بی‌دردسرت‌ترین رؤسای مجلس بیست دوره تقنینیه بود. چون در تمام دوره ریاست او برای نمونه در یکی از جلسات جز (صحیح است) و «احسن و آفرین» حتی یک نفر از نمایندگان کلمه و جمله انتقادی به زبان جاری نساخته بود)

محتمم السلطنه مدتی عضو فرهنگستان ایران، رئیس جمعیت ایرانی جامعه ملل و عضو شورای عالی مجمع عمومی شیر و خورشید سرخ بود.

محتمم السلطنه (حسن اسفندیاری) در ۱۳۱۷ بعنوان رئیس ملتزمین و همراهان در ازدواج ولیعهد ایران با شاهزاده فوزیه به مصر عزیمت میکند.

در ۱۳۲۲ از کار ریاست مجلس و نمایندگی برکنار میشود، در اواخر سال ۱۳۲۳ به علت بیماری در بیه‌ارستان **رضا نور** بستری میگردد، پس از عمل جراحی در ساعت ۹ روز شنبه ۵ اسفند ۱۳۲۳ (۱۱ ربیع الاول ۱۳۶۴، ۲۴ فوریه ۱۹۴۵ م.) بدرود زندگی میکوید. محتمم السلطنه را برادری نیز بنام **محمدالله مستشارالوزراء** میبود که از صاحبمنصبان وزارت خارجه بشمار میرفت (۳) مدتی دبیر سفارت ایران در پاریس، لندن، بود در ۱۳۰۹ دیده از جهان فرو بست.

۱ - گاهنامه تهرانی، ایران شهر جلد ۲ صفحه ۹۸۴

۲ - سالنامه دنیا سال ۱۳۴۱

۳ - نشریه وزارت خارجه شماره ۳ سال ۱۳۲۸ صفحه ۸۹۶





باید همیشه قدرت را بکسی سپرد که ولع  
آنها نداشته باشد.

افلاطون\*

## موفق السلطنه (موسی نوری اسفندیاری)

موسی نوری اسفندیاری فرزند **جعفر یمین الممالک** که در ۲۷ آذر ۱۲۷۴  
(۱۸۹۵ م .) دیده بجهان می‌گشاید. تحصیلات خود را در دارالفنون ، مدرسه سن لوئی  
با نجام میرساند ، سپس در سنبله ۱۳۰۲ وارد خدمات دولتی در وزارت دارائی میشود ، بعد  
طبق روال این خاندان محل خدمت خود را به وزارت خارجه تغییر میدهد. مهمترین مشاغل  
او چنین بوده است: ژنرال قنصل **تفلیس** ( ۱۲۹۵ ) ، نایب سفارت ایران در رم  
( ۱۳۰۳ خ .) ، رئیس اطلاعات ( ۱۳۰۶ ) رئیس اداره اقتصادیات ( ۱۳۰۹ ) ، رئیس اداره  
ترجمه ۱۳۰۶ ، رئیس اداره عهد وجامعه ملل ، نایب سفارت ایران در برلین ، عضو  
جامعه ملل ، مستشار سفارت کبرای ایران در **استانبول** ۱۳۱۳ . رئیس اداره کنسولی ،

---

\* بازیگران عصر طلائی ۲۱۱

رئیس اداره مستشاری ، مدیر کل اداری ۱۳۱۶ ، وزیر مختار ایران در عراق (۱۳۱۹ - ۱۳۱۷) ( سفیر کبیر در برلن ( ۱۳۲۰ - ۱۳۱۹ ) برای بار دوم سفیر ایران در بغداد ۱۳۲۲ - ۱۳۲۰ سفیر کبیر ایران در ترکیه ( ۱۳۲۶ - ۱۳۲۴ ) وزیر کشاورزی (۱۳۲۴) سفیر کبیر در آنکارا ( ۱۳۲۴ ) ، وزیر امور خارجه در کابینه ابراهیم حکیمی ( ۲۰ اسفند ۱۳۲۳ ) وزیر امور خارجه در کابینه احمد قوام ( ۲۳ شهریور ۱۳۲۶ ) ، وزیر امور خارجه در کابینه عبدالحسین هژیر ( تیرماه ۱۳۲۷ ) سفیر در دهلی ( ۱۳۳۰ - ۱۳۲۷ ) ، سفیر در توکیو ( ۱۳۳۵ - ۱۳۳۲ ) سفیر در رم ( ۱۳۳۸ - ۱۳۳۵ ) ، سفیر در پاکستان ( ۱۳۴۰ - ۱۳۳۷ ) دگر بار سفیر در آمریکا ( ۱۳۴۱ - ۱۳۴۰ ) عضو اجلاس مجمع عمومی ، رئیس هیات نمایندگی ایران ( ۱۹۴۷ م ) ( ۱ ) عضو مجلس سنا در ادوار ۲-۳-۴-۵

از کارهای ضد دموکراسی وی در وزارت ، معامله ایست که با احمد قوام میکند: قوام پس از اینکه قضایای آذربایجان و مسئله مقابله ناه نفت را در مجلس حل میکند ، یک گروه نیرومند سیاسی در داخل دولت و مجلس علیه او بسیج میشود تا کابینه او را ساقط سازند ، ولی مجلس در ۱۸ آذر ۱۳۲۶ با ۴۶ رأی در برابر ۳۹ رأی مخالف نسبت بدوات وی ابراز اعتماد میکند.

### درس آموزنده دموکراسی

با این رأی مخالفان نیرومند از پای نمی- نشینند به کار شکنی علیه او میبرازند. قوام که با همه کمبودها رجل استخواندار و نیرومندی بود ، تسلیم قدرتهای ضد دموکراسی نمی شود ، در مجلس مخالفان را از دسته بندی غرض آمیز بر حذر میدارد و چون هیچ حربه ای علیه او باقی نمی ماند وزیران کابینه را تحریک میکنند بعزت واهی و مسخره دستجمعی استعفا نمایند ، موسی نوری اسفندیاری با تفاق جم ، هژیر ، دکتر سجادی ، دکتر



موسی نوری اسفندیاری

اقبال ، حکمت ، بوشهری ، عدل ( وزیران کابینه ) استعفا میکنند . در نتیجه کابینه قوام ساقط میگردد ولی قوام در ۲۸ سال پیش درس آموزنده بزرگی به نخست وزیران با شخصیت و دموکرات ایران میدهد البته اگر گوس شنوائی باشد. از اینراه میتوان گامهای مثبت و

۱ - سالنامه دنیا ۱۳۲۵ ، سالنامه پارس ۱۳۰۹ ، نشریه اخبار و اسناد وزارت خارجه

فروردین ۱۳۴۹

اساسی در تکامل دموکراسی ایران برداشت، قوام بدنبال با فشارها در آستانه سقوط کابینه،  
در پارلمان ایران ضمن نطق پرداز خود میگوید:

( علت عدم استعفای من... برای این بود که نمیخواستم تسلیم زور ا شوم... بلکه از همان  
راه که آمده‌ام بروم )<sup>۱</sup>

اما کار دیگر نوری اسفندیاری، اقدام ضد ملی وی در پست وزارت  
خارجہ در کابینه عبدالحسین هژیر شاگرد **خانم لمبتون**  
**Mrs. Lamton** بود .  
**چوب لای**  
**چرخ مردم**

وی بظاهر برای سرکشی به سفارتخانه‌ها و باطناً بعنوان مأموریت ویژه به اروپا می‌رود.  
در این موقع ناگهان ( رادیو لندن اظهار می‌دارد آقای نوری اسفندیاری با **استر بوین**  
وزیر خارجہ انگلستان درباره قانون اساسی ایران صحبت کرده است )<sup>۲</sup> این عمل نوری  
اسفندیاری درست در حساس‌ترین لحظات سیاسی ایران، طرح موضوع استیفای حقوق ملت  
ایران از نفت بود که در نود به اندیشه بنیاد مجلس مؤسسان می‌افتند. گفته‌های نوری اسفندیاری  
موجی شدید از توفان و خشم و اعتراض مردم ایران علیه دولت برمی‌انگیزد، بطوری که  
مساحبه وزیر خارجہ ایران با وزیر خارجہ بریتانیا تکذیب می‌شود  
**حسین یهین حضور یکی از رجال عصر برادرموفق السلطنه است.**

فرزند محمد قلی منتخب الملک، نواده علیرضا پسر عموی محمد صدیق -  
الملک متولد ۱۲۵۷ ه . ق . ( ۱۸۴۱ م )  
خدمات خود را از وزارت خارجہ آغاز میکند، عهده دار مشاغل مهم  
زیر بوده است.  
**منتخب الملک ۲**  
**محمد تقی**  
**اسفندیار**

مدیر کل اداره ممالک شرقی ( ۱۳۱۰ ) سفیر ایران در اسپانیا ( ۱۳۱۳ - ۱۳۱۱ )  
سفیر ایران در کابل ( ۱۳۱۴ ) کفیل وزارت کشور ، معاون وزارت خارجہ، در ادوار ۱۱ و  
۱۲ و ۱۳ نمایندگی مجلس تعیین می‌شود ( ۳ ) در ۱۳۱۸ خ . بدرود زندگی می‌گردد.

۱ - روزنامه دموکرات ایران شماره ۳۰۵ - ۱۹ آذر ۱۳۲۸

۲ - روزنامه سیاست ما شماره ۴۱

۳ - نمایندگان مجلس

با اینکه وجود چنین کتاب در قفسه کتابخانه‌های ما خالصی می‌بود و مؤسسه تحقیقات  
اجتماعی و بانو شجیعی محقق کتاب در تهیه آن کوشش زیادی بکار برده‌اند ولی بساکمال  
بقیه پاورقی در صفحه بعد



رضا اسفندیاری

اسفندیاری، رضا متولد ۱۳۰۲ دارای  
م.افوق لیسانس درجه  
(M.S.) در علوم سیاسی ورود به خدمت در وزارت  
خارجہ ۳۴/۱/۱

مشاغل مهم وابسته سفارت کبرای شاهنشاهی  
ایران در لندن ۳۶/۱۲/۲ هم اکنون سر کنسول  
ایران در ژنو است (۱)

عضو فراماسونری (لژمولوی) ۲

بقیه پاورقی از صفحه قبل

تأسف در آن لغزشها و اشتباهات زیادی دیده میشود که در چاپهای بعدی پاره‌ای اصلاح شده  
ولی قسمتی باقی مانده است.

چنانچه درباره خاندان اسفندیاری، رستم اسفندیاری (وکیل الملک سوم) پسر وکیل الملک  
دوم (مرتضی قلی اسفندیاری) نواده وکیل الملک اول را بغلط وکیل الملک ثانی، اسدالله  
یمین اسفندیاری (یمین الممالک دوم) پسر یمین الممالک اول (جعفر یمین اسفندیاری) را بغلط  
یمین الملک دوم نوشته‌اند.

بویژه بعضی از اشتباهات بسیار چشمگیر و نشانه تحقیق سرسری بوده است فی‌المثل  
پدرالطهار صالح را سمید حسن مظفر الممالک نوشته خاندان صالح را جزء سادات  
بشمار آورده‌اند. گرچه بعقیده پژوهنده پایگاه اخلاقی واجتماعی الطهار صالح کمتر  
از اولیاء الله نیست بویژه درجهان ما شاید وجودشان در محامد و فضایل تک باشد. ولی پدر  
خاندان صالح (محمد حسن صالح مبصر الممالک) است. این اشتباه آنگاه بسیار نمایان و بزرگ  
جاوه میکند که هنگام این پژوهش در رأس مؤسسه یکی از خاندانهای برجسته و کاشان شناس قرار  
داشت که خود آثار گوناگون درباره تاریخ کاشان نوشته پیشگفتاری نیز بر این کتاب گذاشته‌اند

نمایندگان مجلس ۳۸۱-۳۷۸-۳۳۸-۲۹۶-۹۸

تاریخ خاندان اسفندیاری ۸۸-۸۷-۱۰۷-۱۳۰

۱ - مجله وزارت خارجہ شماره ۷، سه ماهه اول ۱۳۳۷ صفحه ۷

۲ - فراموشخانه و فراماسونری جلد سوم صفحه ۲۹۵

**نصیر السلطنه  
(مهدی نوری  
اسفندیاری)**

پسر محشّم السلطنه در جمادى الثانی ۱۳۰۲ (۱۸۹۹ م.) پابجهان  
میگذارد خدمات دولتی خود را در کادر وزارت خارجه ( کانون  
ارثی اسفندیاری) آغاز میکند. سپس به مشاغل مهم‌زیر میرسد:  
معاونت اداره روس ۱۳۲۲ ه. ق. ، رئیس اجرای محاکمات  
۱۳۲۴ ، مدیر دارالتحریر وزارت خارجه ۳۲۶ ، رئیس اداره دول غیر همجوار.

به سال ۱۲۹۵ در اوج فعالیت‌های بیگانه پرستی در ایران گروهی از جوانان پاکدل  
و پرشور و آزاد اندیش و مجاهدان مشروطیت سازمانی بنام (کمیته مجازات) تشکیل میدهند  
دست به ترور عناصر متمایل و نوکر مآب سیاست انگلیس (منجمله سه تن از فراماسونچی‌ها)

میزنند، حاج نصیر السلطنه وارد این  
سازمان میشود، ظاهراً با انگلوفوبها  
همکاری میکند.



حاج نصیر السلطنه

این کمیته با عملیات تروریستی  
خود عرصه را بر نوکران انگلیس  
خیلی تنگ کرده بود بطوریکه  
عناصری چون نصرت الدوله خواب  
راحت نداشتند، با اینکه در اطراف  
خوابگاه خود پشت هر درختی  
محافظی گماشته بودند باز هر شب  
چند بار جای خود را عوض میکردند.  
بیگانه پرستان میکوشیدند  
با هر بها شده است این سازمان  
را کشف و افراد آنرا نابود کنند.

گویا نصیر السلطنه با عمال بیگانه تماس میگیرد، با قول و قرار هویت کمیته مجازات را  
آشکار میکند.

**عبدالله مستوفی** در کتاب خود به این خبرچینی و خیانت اشاره میکند (۲)  
**عبداله بهرامی** که خود دست اندر کار این سیاست میبود در این باره می‌نویسد (میان

۲ تاریخ زندگانی من... جلد ۲ صفحه ۴۹۴

۱ - روزنامه قیام ایران شماره ۴۹۶ - ۱۱ بهمن ۱۳۲۷

دوستان **بهادر السلطنه** که بیشتر با نزدیک بوده‌اند نصیر السلطنه پسر محنتم السلطنه بود. او را بندریج به اسرار کمیته تا اندازه‌ای که میدانسته است آشنا کرده بود نصیر السلطنه بانصرت‌الدوله و تیمورتاش مربوط بوده و با آنها اشتراک مساعی داشته است و اطلاعاتی را که بوسیله **بهادر السلطنه** تحصیل نموده با آنها رسانیده است<sup>(۱)</sup>

نایک درونی و نایکاری یک عنصر دورو و دوجانبه از اینجا پیدا میشود که در دو جناح متضاد و مخالف و تند (آنکلو فیل و آنکلو فوب) شرکت میکنند ، کوسه ریش پهن که نمی‌شود یا دوست انگلیس یا دشمن او .

باری بر ملا کردن اسرار کمیته نزد دشمنان ایران بی پاداش نبود ، نصیر السلطنه بلافاصله به حکمرانی فارس ، و قلمرو (دوستان ساحلی) فرستاده میشود، راه ترقی را برای خود بیهای داغترین و پاکترین خونهای جوانان باز می‌کند ، در سال ۱۳۰۸ استانبولدار کرمان، در دوره چهارم قانکداری، نماینده مجلس<sup>(۲)</sup> سپس سفیر کبیر ایران در پاریس **دهلی** ، **توکیو** ، **تورکیه** میشود و بعد به کفالت وزارت دادگستری میرسد. نصیر السلطنه به دریافت نشان‌های لیاقت شپرو خود شید از درجه اول باحمایل سبز، نشان طلای علمی، نشان لئوپولد دوم نایل می‌گردد.

حقاً وی با تحویل قاتلان فراماسونها خدمت بزرگی به سیمرخ کرده بود، بنابراین این سزاوار هر گونه مقام و رتبه و نشان و مدال بود .

کتاب معروف و مهم (چهره آشنای جهانی) او را بعنوان چند سیاستمدار برجسته ایرانی معرفی میکند<sup>(۳)</sup>

حاج نصیر السلطنه (مهدی نوری اسفندیاری) در سال ۱۳۲۲ خ. بدرود زندگی میکوید.  
اسفندیاری ، امیر محمد اسفندیاری پسر حاج نصیر السلطنه اسفندیاری متولد ۱۲۹۲ ه . ق . ( ۱۸۷۵ م . ه ) دکتر در علوم اقتصادی و اجتماعی  
امیر محمد از دانشگاه . ژنو ، تاریخ ورود به خدمت وزارت خارجه  
۱۳۲۸/۲/۳۱ آخرین سمت : کفیل اداره روابط فرهنگی .

۱ - تاریخ سیاسی و اجتماعی دوره قاجاریه صفحه ۵۱۴

۲ - نمایندگان مجلس ۲۷۵

مقام : دبیر اول

مهمترین مشاغل او وابسته نمایندگی دائمی ایران در سازمان ملل متحد نیویورک



امیر محمد اسفندیاری

۳۴/۱/۱ رئیس دفتر نایب نخست وزیر ۳۵/۲/۱ ، کنیل  
اداره روابط فرهنگی مشاور هیات نمایندگی ایران در یازدهمین  
دوره اجلاس، مشاور هیات نمایندگی ایران در شورای  
امنیت ۱۳۳۳ ، عضو هیات نمایندگی ایران در جشن دهمین  
سال امضاء منشور ملل متحد ، کمیته اقتصادی پیمان بغداد ...  
مشاور سیاسی هیات نمایندگی ایران در سومین دوره اجلاس  
شورای وزیران پیمان بغداد منعقد در کراچی ۱۳۳۶ (۱)  
کاردار سفارت در قاهره ۱۳۳۹ هم اکنون سفیر کبیر ایران  
در چکسلواکی است.

فتح اله نوری اسفندیاری فرزند محترم السلطنه متولد ۱۲۶۸ خ .  
(۱۸۸۹ م) کار خود را در وزارت خارجه آغاز میکند ، مشاغل  
مهم زیر را عهده دار بوده است . رئیس اداره مجلات و تذکره و  
تابعیت ۱۳۱۶ ، دبیر سوم و سپس دبیر دوم و بعد دبیر اول ایران در

منظم السلطنه  
(فتح اله نوری  
اسفندیاری)

لندن (۱۲۹۸ - ۱۲۹۳) معاون اداره سیاسی (۱۳۰۳) رایزن سفارت در واشنگتن  
(۱۳۰۵) ، رایزن سفارت در پاریس (۱۳۰۸) ، کاردار سفارت در لندن کاردار سفارت  
در پاریس ۱۳۱۲ ، رئیس تشریفات وزارت خارجه (۱۳۱۵) عضو هیات مدیره شرکت  
بیمه (۱۳۱۶) رئیس هیات مدیره شرکت بیمه ، نماینده ایران در شرکت نفت ایران و  
انگلیس . وزیر مختار ایران در واشنگتن ، عضو شورای عالی سازمان برنامه ۱۳۲۸ ،  
رئیس هیات اقتصادی در کنفرانس بین المللی اقتصادی کشورهای اسلامی در کراچی سپس

رئیس شورای عالی سازمان برنامه ، عضو علی البدل ایران در بانک  
بین المللی ۱۳۲۶ ، رئیس انجمن نظارت انتخابات تهران در دوره  
حساس انتخابات ۱۸ و سپس در همین دوره در فراهم کردن . قدمات

با کار تلهای  
نفتی

تصویب قرارداد کنسرسيوم نفت بموجب تصویب نامه نقش اساسی بعهده میگیرد ، به همراه دو تن  
(دکتر علی امینی وزیر دارایی ، مرتضی قلی بیات مدیر عامل شرکت ملی نفت)  
با نمایندگان کارتلهای نفتی جهانی به مذاکره و معامله می پردازد و سپس نیز در موضوع

غرامت شرکت میکند .

نوری اسفندیاری مدتی نیز وزیر مختار ایران در لهستان می بوده دارای استعداد نویسنده گی میباشد از آثار برجسته وارزنده او کتاب سیاسی (رستاخیز ایران) است. بسال ۱۳۲۸ از طرف روزنامه رسمی سیاهه بی از شخصیت های مجهول امکان مالیات بر درآمد انتشار یافت که موجب سروصدا قرار گرفت، در این صورت نام گروهی از رجال و برجستگان درجه اول کشور (نخست وزیر، رئیس مجلس، وزیر...) دیده میشود از آن جمله از خاندان اسفندیاری نام فتح اله نوری اسفندیاری و برادرش عباسقلی اسفندیاری جزء سیاهه بود (۲)

**اسفندیاری**  
غلامحسین اسفندیاری فرزند محنتم السلطنه متولد ۱۲۸۲ آجودان ویژه (۱۳۱۸)، رئیس دفتر وزارت جنگ بعداً به سازمان برنامه انتقال می یابد شغل سمتهای مهم میشود. مدتی در اروپا مأموریت داشته است روزنامه معروف (مرد امروز) مینویسد (دوروز سویس و فرانسه او را بجرم قاچاق طلا جلب و تحویل پلیس می نمایند)



سرتیپ عباسقلی اسفندیاری

سرتیپ اسفندیاری متولد ۱۲۷۰ ه . ق .

(۱۸۹۰ م) پسر محنتم

السلطنه، تحصیل کرده

، عباسقلی

سن سیر فرانسه که کاردانی و کارآئی سپاهیگیری او در جنگ بین المللی اول در جبهه مارن مورد توجه مقامات ارتش فرانسه قرار میگیرد، دولت فرانسه شخصیت نظامی او را کتباً می ستاید پس از ورود به ایران مشاغل مهم زیر را به عهده میگیرد :

فرمانده پیاده نظام هنگ ۲ ژاندارمری، رئیس عملیات لشکر جنوب، رئیس عملیات لشکر غرب، رئیس رکن ۲ ستاد ارتش، رئیس رکن ۴ ستاد ارتش، سرپرست نیروی هوائی، مدیر دروس دانشکده افسری، سرپرست دبیرستان نظام مرکز رئیس رکن ۱ ستاد ارتش، بطوریکه دیدیم نام او

۱ - تاریخچه ملی شدن نفت در ایران ۴۸۲ - ۴۳۱

۲ - روزنامه کارزار شماره ۱۵۹ و ۱۶۱ (۲۴ بهمن ۱۳۲۸) اسفند ۱۳۲۸

۳ - مرد امروز شماره ۹۴ - ۱۹ بهمن ۱۳۲۵



در شمار شخصیت‌های مجهول‌المکان مالیات بر درآمد همراه برادرش منظم‌السلطنه بود (۱)  
**سر تیب اسفندیاری** متولد ۱۲۸۰ ه. ق. (۱۹۰۱ م.) فرزند محترم‌السلطنه دکتر در  
 طب ازفرانسه، فارغ‌التحصیل دانشکده افسری که پس از ورود خدمت  
 ، **حسینعلی** در ۱۳۰۸ ریاست بهداری و سپس به استادی دانشکده طب در تهران  
 رسید از رجال و برجستگان کشور که دارای مشاغل مهم بوده است، مدتی نیز عضو هیات عامل  
 سازمان بر نامه شد.

غلامحسین اسفندیاری و نسراله اسفندیاری (سردار، مخصوص) نیز از فرزندان سرشناس  
 محترم‌السلطنه هستند.

**محمود** متولد ۱۲۹۵ خ. (۱۹۱۶ م.) پسر سردار مخصوص، دارای مدرک  
 مافوق‌لیسانس در رشته علوم سیاسی از دانشگاه لیژ، ورود بخس خدمت  
**اسفندیاری** وزارت خارجه ۲۳/۹/۱۹ مهم‌ترین مشاغل: دبیر دوم سفارت استکهلم  
 ۲۴/۴/۲۱، دبیر دوم سفارت برن ۲/۸/۲۶، معاون اداره گذرنامه ۲۸/۸/۲۹، منشی



محمود اسفندیاری

مخصوص وزیر خارجه ۱۲/۲/۳۰، منشی مخصوص وزیر مقام  
 ریاست اداره ۱۲/۶/۳۰، متصدی رایزن سفارت برن  
 ۱۱/۱۲/۰۰، سرپرست کنسولگری ژنو ۱۱/۱۱/۳۱،  
 متصدی سر کنسولگری ژنو و نماینده دائم ایران در دفتر اروپائی  
 سازمان ملل متحد ۱۲/۲/۳۲، متصدی رایزن سفارت برن  
 ۲/۷/۳۱، رایزن سفارت استکهلم ۱۳/۹/۳۳، رئیس اداره  
 کارگزینی بودجه ۱/۳/۳۴، مقام وزیر مختار ۱/۱/۳۶ و  
 در مأموریت‌های مهم هیات اعزامی ایران بدیوان دادگستری

لايه، هیات‌مدیره کار، اتحادیه مؤسسات صلیب سرخ، کنفرانس‌های بین‌المللی کاد و قلع  
 شرکت میجوید (۲) هم‌اکنون کاردار سفارت ایران در سوئیس است.  
 باپوزش، شناسائی نسل‌روز خاندان اسفندیاری در همین جا پایان‌ه‌بیریم.

۱ - همین کتاب صفحه پیش (۱۱۰)

۲ - مجله وزارت خارجه شماره ۷ سه‌ماهه اول ۱۳۳۷ صفحه ۸

**پیوندهای سیاسی**  
 خاندان اسفندیاری با خاندانهای حکومتگر سیاسی : بیات - آهی - خواجه نوری - اتابکی - کلالی - قاجار فرمانفرمائیان - ابراهیمی - شکرانی - معیری - اکبر اقبال - عامری - بهزادی - سپهر - فرخ - جهانبانی - علانی - اردلان و فرزانه اینچنین بستگی دارد.

**سهام السلطان** (عباسقلی بیات) شوهر حاجیه شوکت الدوله خواهر سردار نصرت اسفندیاری . **مجید آهی** نوه دختری صدیق الملک اسفندیاری . **عزیز الحاجیه خواجه نوری** مادرزن محترم السلطنه اسفندیاری . **امیر دوست محمد خان تیموری** (نیای خاندان کلالی) داماد محمد ربیع اسفندیاری ، وکیل الدوله ( برادر علی اسفر اتابک) پدرزن موفق السلطنه اسفندیاری . **مرتضی قلی** وکیل الملک داماد **فیروز میرزا فرما نقرما** ، **باجناق مظفر الدینشاه** . دختر **مختار الملک ابراهیمی** عروس عدل السلطان اسفندیاری ، **محمود اسفندیاری** داماد **سردار اکرم قرانگوزلو** ، **باجناق شکرانی** ، **معیری** داماد مرتضی قلی خان وکیل الملک . **محسن اکبر** داماد **یمین اسفندیاری علی اقبال** داماد **محسن اکبر** ، **امان الله عامری** داماد **سردار نصرت اسفندیاری** ، **موسی نوری اسفندیاری شوهر خواهر حکیم الملک** ( علی نقی فرزانه ) ، **باجناق مورخ الدوله سپهر - مهدی فرخ - محمد حسین جهانبانی** . **یمین اسفندیاری باجنناق عبدالله امیر علانی** . **رضا اسفندیاری** داماد **ناصر قلی اردلان** . **مستشار الوزراء اسفندیاری** داماد **سراج الدوله بهزادی**



### نمودارها :

نمودار نیروی قانونگذاری خاندان اسفندیاری صفحه ۱۱۳

تبارنامه خاندان اسفندیاری (۱) صفحه ۱۱۴

تبارنامه خاندان اسفندیاری (شاخه کرمان) صفحه ۱۱۵







## پاره‌ای از مایه‌های این کتاب

- آثار الباقیه عن القرون الخالیه : ابوریحان بیرونی ، اکبر دانا سرشت ، ۱۳۲۱
- ابراهیم کلانتر : سیاوش دانش ، چاپ و حیدنیا ، ۱۳۴۸
- ابن اسفندیاری : بهاء الدین ، تفسر ، مجتبی مینوی ، ۱۳۱۱
- اختناق ایران : مورگان شوستر ، مترجم ابوالحسن موسوی شوشتری ، برزگر ،  
دائین ، چاپ افسر ۱۳۵۰
- افتخار عوالم شیعیه : نورالله خان ایلچی ، ژنرال سایکس (کتابخانه مجلس شورای ملی)
- اخبار ایران : ابن اثیر ، محمد ابراهیم باستانی ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۹
- الیکتارشی یا خاندانهای حکومتگر ایران : ابوالفضل قاسمی ، چاپ آشنا ، ۱۳۵۳
- انقلاب ایران : ادوارد براون ، احمد پزوه ، کانون معرفت ، ۱۳۳۸
- اخبار الطوال : ابوحنیفه دینوری ، مکتبه العربیه ، بغداد
- ایران از آغاز تا اسلام : رمان گیرشمن ، محمد معین ، ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۹
- ایران در دوره سلطنت قاجار : علی اصغر شمیم ، چاپ ابن سینا ، ۱۲۴۲
- ایران در ساسانیان : آرتور کریستنسن ، رشید یاسمی ، ۱۳۱۷
- ایران در جنگ بزرگ : مورخ الدوله سپهر ، چاپ بانک ملی ، ۱۳۳۶
- بازیگران عصر طالائی : ابراهیم خواجه نوری ، مطبوعات پرون

- برهان قاطع : محمدحسن برهان تبریزی لکنهو چاپ سنگی
- بیرنگ : عبدالملی لطفی ، رضالطفی ، تهران ۱۳۳۵
- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران : دکتر ملکزاده ، کتابخانه سقراط ، تهران
- تاریخ ایران : سرجان ملکم ، ضیاءالادبا ، چاپ سنگی بمبئی ۱۳۲۳ ه . ق .
- تاریخ ایران : دابرت گوانت واتستون ، وحید مازندرانی ، انتشارات سخن
- تاریخ بیداری ایران : ناظم الاسلام کرمانی ، بنیاد فرهنگ ۱۳۴۲
- تاریخ بلغمی : ابوجعفر طبری ، ابوعلی بلغمی ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۵
- تاریخ بیست ساله : حسین مکی
- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس : محمود محمود ، چاپ اقبال ، ۱۳۳۱
- تاریخ زندگانی من ... : عبدالله مستوفی ، کتابفروشی علمی ، ۱۳۲۵
- تاریخ خاندان اسفندیاری : اسداله نودی اسفندیاری ، چاپ اقبال ، ۱۳۲۹
- تاریخ فلسفه : ویلدورانت ، عباس ذریاب خوئی . تهران ، فرانکلن
- تاریخ کرمان : احمدعلی وزیری ، باستانی پاریزی ، ۱۳۴۰ تهران
- تاریخ گزیده : حمداله مستوفی ، عبدالحسین نوائی ، امیرکبیر ، ۱۳۳۹
- تاریخ مازندران : اسماعیل مهجوری ، تهران ، ۱۳۴۲
- تاریخ مشروطه ایران : سیداحمد کسروی : چاپ امیرکبیر
- تاریخ ایران : ژنرال پرسی سایکس ، فخرداعی ، تهران ، ۱۳۲۲
- جنگ انگلیس و ایران : جرج هنت ، حسین سعادت نودی ، ۱۳۲۷
- جنگ جهانی در ایران : سرکلارمونت اسکرین ، غلامحسین صالحیار
- جنگ سردنفت : پیرفونتن ، دکتر شمس الدین امیرعلائی . تهران .
- حقایق الاخبار ناصری : محمدجعفر خورموجی ، خدیو جم ، چاپ زوار ، ۱۳۴۴
- حقوق بگیران انگلیس : اسماعیل رائین
- خاوران گوهر ناشناخته ایران : ابوالفضل قاسمی ، چاپ تهران ، ۱۳۴۸
- خاطرات سیاح یادوره خوف و وحشت : حاج سیاح ، انجمن آثار ملی
- خاطرات خطرات : مخبرالسلطنه
- دولت‌های عصر مشروطیت : جمشید ضرغام بروجنی ، اداره کل قوانین مجلس
- دادگاه : سیداحمد کسروی شرکت چاپک ، ۱۳۲۳
- دست پنهان سیاست انگلیس در ایران : خان ملک ساسانی ، چاپ بابک
- دایرةالمعارف جامعه‌شناسی ایران : غلامرضا انصافپور شرکت انتشار ، ۱۳۵۲

- دومبارز جنبش مشروطه : رحيم رئيس نيا ، ابن سينا ، تبريز ، ۱۳۴۸
- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه : محمد حسن اعتمادالسلطنه ، ابرج افشار ، تهران ، ۱۳۵۰
- روزگاری که گذشت : صنعتی زاده کرمانی ، اسفند ۱۳۶۴ ، تهران
- روضه الصفا : رضاقلی خان هدایت ، چاپخانه حکمت ، قم ، ۱۳۳۹
- زندگانی حسن اسفندیاری : نیما یوشیج
- سیاستگران قاجار : خان ملک ساسانی ، کتابخانه طهوری ، ۱۳۳۸
- سفرنامه سایکس : پرسی سایکس ، حسین سعادت نوری ۱۳۳۶
- شاهنامه : فردوسی چاپ سنگی . بمبئی ۱۲۷۲ ه . ق .
- فراموشخانه و فراماسو نری در ایران : اسماعیل راین ، چاپ ایتالیا ۱۹۶۸
- فداکاران فراموش شده آزادی ، دکتر سلام الله جاوید ، چاپ فردوسی ، ۱۳۴۷
- کارنامه شاهان : آتور کرستن سن ، امیرخانی . سرکاراتی ، تبریز ، ۱۳۵۰
- کتاب آبی : وزارت خارجه انگلیس ، سردار اسعد ، تهران
- کتاب رضاشاه : نعمت اله مهر خواه ، چاپخانه سپهر ، ۱۲۳۵
- گاهنامه : سید جلال الدین تهرانی ، چاپ تهران
- گیلان در جنبش مشروطیت : ابراهیم فخرائی ، شرکت سهامی کتابهای جیبی ، تهران ۱۳۵۲
- مرآت البلدان : محمد حسن اعتمادالسلطنه ، چاپ سنگی ، تهران ، ۱۲۹۶
- مرزهای دانش : اداره رادیو ایران ، تهران ، ۱۳۳۹
- مروج الذهب... : ابوالحسن مسعودی ، ابوالقاسم پاینده ، ترجمه نشر کتاب
- مسیحیت در ایران : سعید نفیسی ، نورجهان ، تهران ، ۱۳۴۳
- مشروطه گیلان (یادداشت‌های رایینو) : محمدروشن ، چاپ طاعتی ، رشت ۱۳۵۲
- مقالات تاریخی : دکتر فریدون آدمیت ، انتشارات شبگیر ، ۱۳۵۲
- ناسخ التواریخ : محمد تقی سپهر ، چاپ تهران
- پیغمبر خان : اسماعیل راین ، چاپخانه مازگرافیک ، انتشارات زرین ، ۱۳۵۰



## نسخه‌های خطی ، عکسی

- اسناد دولتی کرمان : کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران گنجینه خطی و عکسی و میکروفیلم
- افضل التواریخ : کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران گنجینه خطی و عکسی و میکرو فیلم
- روزنامه دولت علیه ایران : کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران گنجینه خطی و عکسی و میکرو فیلم
- فرماندهان کرمان : کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران گنجینه خطی و عکسی و میکرو فیلم

## روزنامه ، مجله ، سالنامه

چاپ تهران	احمدهاشمی	روزنامه اتحاد ملی :
«	محمد مسعود	« مردامروز :
«		« دموکرات ایران :
«	سیدمحمدهاشمی	« رسمی کشور شاهنشاهی :
«	اسلامی	« زبان ملت :
«	دانش نوبخت	« سیاست ما :
چاپ کلکته (هند)	جلال‌الدین حسینی	« جبل‌المتین :
چاپ تهران	حسن صدر	« قیام ایران :
«	مصباح زاده	« گبهان :
«	میرزاده عشقی	« قرن بیستم :
«	مجید موقر	« مهر ایران :
«	ملك الشعرا بهار	« نوبهار :
«	امیرمجاهد	« سالنامه پارس :
«	عبدالکریم طباطبائی	« سالنامه دنیا :
چاپ برلن .		« مجله ایرانشهر :

چاپ تهران	مهندس والا	تهران مصور :	«
«	ایرج افشار	راهنمای کتاب :	«
«	علی اصغر امیرانی	خواندنیها :	«
«	دکتر سیفاله وحیدنیا	وحید :	«
«	وزارت خارجه	وزارت خارجه :	«
«	«	نشریه اخبار :	«
«	عباس اقبال	یادگار :	«
«	حبیب یغمائی	یغما :	«

### کتابهای لاتین

Brown, E. G : Crief Narative of Recent Event In  
Pesia .

Christensen, A : L'Iran sur les sassanides .

Europa. Publications LTD : The Inernational  
who's who .

Fraser, J : Travels And Adventores In Peiian  
Provinces .

Churchil, G : Biographilal notices persian statesmen  
And Notables .

Hekmat, N : Russian And Great Britain in Iran

Od'onovan, L. E. : O Merve oasis .